

مطالعات راهبردی ۱۲

بازخوانی امنیت در فرهنگ با تمرکز بر رسانه‌های اجتماعی

پژوهشگر: نظام بهرامی کمیل

دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی راهبردی

معاونت مدیریت توسعه و منابع

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



مطالعات راهبردی (۱۲)

بازخوانی امنیت در فرهنگ با تمرکز بر رسانه‌های اجتماعی

پژوهشگر: نظام بهرامی کمیل

دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی راهبردی

معاونت مدیریت و توسعه منابع

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۱۳۹۶

سرشناسه : بهرامی کمیل، نظام، ۱۳۵۰ -
 عنوان و نام پدیدآور : بازخوانی امنیت در فرهنگ با تمرکز بر رسانه‌های اجتماعی / پژوهشگر: نظام بهرامی کمیل؛
 واحد تهیه کننده دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی راهبردی، [ابه سفارش] معاونت مدیریت و توسعه منابع وزارت فرهنگ و
 ارشاد اسلامی؛ ویراستار علی باکر.
 مشخصات نشر : تهران: موسسه فرهنگی هنری پویه مهر اشراق، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری : ۱۰۶ ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 فروست : مطالعات راهبردی/ دبیر مجموعه نظام بهرامی کمیل؛ ۱۲.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۱۵-۲۲-۶
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۰۲- ۱۰۶
 موضوع : امنیت ملی -- جنبه‌های اجتماعی National security-- Social aspects
 موضوع : شبکه‌های اجتماعی پیوسته -- تدابیر ایمنی Online social networks-- Security measures
 موضوع : فضای مجازی -- تدابیر ایمنی Cyberspace -- Security measures
 موضوع : قدرت (علوم اجتماعی) Power (Social sciences)
 شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی راهبردی
 شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. معاونت توسعه مدیریت و منابع
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ب۲ ۹۲۳ ب/۱۰/۵ UA
 رده بندی دیوبی : ۳۵۵/۰۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۹۶۴۱۴۹

عنوان مطالعه: بازخوانی امنیت در فرهنگ با تمرکز بر رسانه‌های اجتماعی

واحد تهیه‌کننده: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی راهبردی

پژوهشگر: دکتر نظام بهرامی کمیل

دبیر مجموعه: دکتر نظام بهرامی کمیل

ناظر: دکتر سیدمحمد مهدی‌زاده

ویراستار: علی باکر

شماره مطالعه: ۱۲

ناشر: موسسه پویه مهر اشراق

امور فنی و هنری: زهرا هوشمند

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۱۵-۲۲-۶

نشانی: تهران، خیابان جمهوری، خیابان ظهیرالاسلام، بن‌بست خاورمیانه، ساختمان فرهنگ، طبقه سوم

تلفن: ۳۳۱۶۵۶۲ - پست الکترونیک: Rahbordip@yahoo.com

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۵
مقدمه.....	۷
فصل: اول کلیات.....	۱۱
گفتار اول: روش‌شناسی.....	۱۳
۱. طرح مسأله.....	۱۳
۲. ضرورت.....	۱۴
۳. پرسش‌های مطالعه.....	۱۵
گفتار دوم: امنیت.....	۱۵
۱. سنخ‌شناسی امنیت.....	۱۵
۲. امنیت و فرهنگ.....	۲۴
فصل دوم: چارچوب نظری و مفهومی.....	۲۹
گفتار اول: مکتب کپنهاگ.....	۳۲
گفتار دوم: رویکردها به قدرت.....	۳۵
۱. رویکرد مدرنیستی به قدرت.....	۳۵
۲. رویکرد فرامدرنیستی به قدرت.....	۳۶
۳. سه چهرهٔ قدرت.....	۳۷
۴. میشل فوکو: بُعد چهارم قدرت.....	۴۷
۵. جان کنت گالبرایت: قدرت شرطی‌کننده.....	۴۹
۶. مانوئل کستلز: قدرت، ارتباطات و جامعهٔ شبکه‌ای.....	۵۰
۷. جوزف نای: قدرت نرم و قدرت سخت.....	۵۲
فصل سوم: فرهنگ، امنیت و رسانه‌های اجتماعی.....	۵۷
۱. امنیت یا مصونیت فرهنگ.....	۵۹
۲. امنیت: خرد یا کلان.....	۶۱
۳. تضاد ارزش‌ها و موضوع امنیت.....	۶۴
۴. امنیت و فرهنگ.....	۶۷
۵. امنیت و هویت.....	۷۱
۶. امنیت در اینترنت و شبکه‌های اجتماعی.....	۷۴
۷. مطالعهٔ موردی: فیس‌بوک.....	۸۲
۸. امنیت؛ فرهنگی یا امنیتی.....	۸۷
فصل چهارم: نتیجه‌گیری.....	۹۱
منابع.....	۱۰۲

پیش‌گفتار

داشتن رویکرد راهبردی به مسائل یکی از ضروریات مدیریت کلان‌نهادها و سازمان‌هاست. این رویکرد با مشخص کردن ابعاد مختلف موضوع‌ها و بررسی نقاط ضعف و قوت و تهدیدها و فرصت‌های موجود تلاش می‌کند با ترسیم اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت، بهترین مسیر را برای رسیدن به این اهداف ترسیم نماید؛ به‌گونه‌ای که حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب با کمترین هزینه و بیشترین بهره‌وری انجام پذیرد.

مطالعات راهبردی نوشتاری است که به پژوهش‌های کتابخانه‌ای و میدانی کوتاه‌مدت اشاره دارد. در این متن‌ها پژوهش‌گر ضمن طرح موضوع، ابعاد و زوایای مربوط به آن را نشان داده، رهیافت‌های موجود را بیان و درنهایت به جمع‌بندی و درصورت لزوم ارائه پیشنهاد می‌پردازد. مطالعات راهبردی از آن جهت اهمیت دارد که در کنار طرح مسائل نظری و کمک به توسعه دانش نظری و کاربردی، به حل معضلات و دشواری‌های موجود در عرصه مدیریتی انجامد. به‌سختی دیگر تلاش شده است این مطالعات به‌نحوی انجام شود که فقط با رویکرد مطالعه‌ای به آن نگریسته نشود بلکه کاربردی و اثربخش بودن آن در حوزه تصمیم‌گیری نمایان باشد.

باید اشاره داشت که مخاطبان این مطالعات را مدیران، مسئولان و کارشناسان حوزه فرهنگ به‌ویژه در مجموعه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تشکیل می‌دهند. هدف از انجام این مطالعات، تعیین خطوط کلی بینش

و تجربه موجود درباره موضوع‌ها و مسائل حوزه فرهنگ است؛ به نحوی که جایگاه و نقش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را درباره موضوع‌های مطرح شده به روشنی بیان نماید و از رهگذر چنین نگاهی، واحدهای زیرمجموعه وزارتخانه بتوانند با بهره‌گیری از این گزارش‌ها؛ طرح‌ها و برنامه‌های خود را دقیق‌تر و منسجم‌تر عملیاتی کنند.

رسانه‌های اجتماعی در فضایی فعالیت می‌کنند که به‌طورذاتی با فضاهای ارتباطی دوران سنت، تفاوت‌های اساسی دارد. سرعت انتقال پیام و حجم بسیار بالای اطلاعات ردوبدل شده به‌اضافه امکان تعامل همه‌جانبه مشارکت‌کنندگان در یک شبکه ارتباطی؛ ما را مجبور می‌کند که مفاهیم، اهداف و راهبردهای قدیمی را با توجه به شرایط جدید بررسی کنیم. در این مطالعه دکتر نظام بهرامی‌کمیل با در نظر گرفتن شرایط موجود در فضای مجازی درصدد است تا مفهوم امنیت و راهبردهای متناسب با آن را در حوزه فرهنگ به‌ویژه حوزه کاری رسانه‌های اجتماعی بازخوانی کند.

بهروز فتحی

مدیر کل دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی

راهبردی

مقدمه

اگرچه عدالت و آزادی دو خواسته بسیار مهم بشر بوده؛ اما قدیم‌ترین خواست و نیاز انسان‌ها، نیاز به امنیت بوده است. خواست امنیت هم‌زمان با شکل‌گیری اجتماعات انسانی متولد شده و از نظر بسیاری از کارشناسان این خواست و نیاز دلیل اصلی تشکیل جوامع ابتدایی بوده است. «باید خاطرنشان کرد که امنیت به‌دنبال فرضیه دولت و اصل قرارداد اجتماعی مفهوم‌سازی شده و طی شرایط و اضطرارهای محیطی بسط یافته است. با ایجاد تحول در مفهوم امنیت، به تدریج ابعاد تازه‌ای چون بُعد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، زیست‌محیطی، سایبری و غیره به آن اضافه شده است. در هریک از این ابعاد، انگیزه بقا و فقدان تهدید همواره هسته مرکزی امنیت را تشکیل داده است» (براتلو، ۱۳۹۱: ۳). به‌سخن دیگر، مفهوم امنیت ابتدا به‌دنبال ایجاد نظم در جامعه و همچنین حفاظت از آن در برابر هجوم بیگانگان و زنده‌ماندن افراد در برابر قتل و غارت بود. به‌مرور زمان امنیت غذایی و بهداشتی مطرح شد و درنهایت امنیت در حوزه‌های فرهنگی و زیست‌محیطی برجسته شد.

از طرف دیگر، تولد «فرد» که ریشه در مدرنیته داشت، به‌همراه رشد دموکراسی‌های سیاسی و گسترش وسائل ارتباط جمعی در قرن بیستم، باعث شد که «افکار عمومی» جایگاه بسیار مهمی در فضای سیاسی و معادلات قدرت بازی کند. افکار عمومی که بعد از جنگ جهانی دوم روزبه‌روز پرقدرت‌تر می‌شد، به مهم‌ترین میدان مبارزات سیاسی تبدیل شد، به‌نحوی که هر گروهی که در مبارزه در این میدان پیروز بیرون می‌آمد در سایر میدان‌های مبارزه هم دست بالا را داشت. به‌همین دلیل رسانه‌های

ارتباط جمعی به‌خصوص رادیو، تلویزیون و نشریات به‌عنوان مهم‌ترین ابزارهای جدید کسب و حفظ قدرت مطرح شدند.

تا دهه ۱۹۶۰م، حوزه قدرت به دو بخش پوزیسیون و اپوزیسیون تقسیم‌بندی می‌شد. تا قبل از این تاریخ نبرد بین دولتی‌ها و انقلابی‌ها (شورشی‌ها) بود. با اعتراض‌های دانشجویی در می ۱۹۶۸ بخش سوم متولد شد که از دو بخش قبلی مستقل بود و در بسیاری مواقع، هم مقابل پوزیسیون هم مقابل اپوزیسیون دولتی قرار می‌گرفت. این بخش سوم که ریشه در جامعه مدنی داشت به‌مرور در تمام حوزه‌ها و موضوع‌ها فعال شد. به‌سخت دیگر، فعالیت و کنش‌گری (چه فردی چه دولتی) که تا قبل از آن بیشتر در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بود به حوزه جدیدی یعنی حوزه فرهنگ و موضوع‌هایی مانند صلح جهانی، هویت، سبک زندگی و حفظ محیط زیست تغییر مسیر داد.

درنهایت و با شروع قرن بیست‌ویکم، تکنولوژی وب ۲ و گسترش «رسانه‌های اجتماعی» امکان جدیدی را روبه‌روی کاربران قرار داد. منظور از رسانه‌های اجتماعی، فضا و ابزار آنلاینی است که امکان تولید، به‌اشتراک‌گذاری و مصرف هم‌زمان انواع پیام‌ها را برای کاربران فراهم می‌سازد. شبکه‌های اجتماعی، وبلاگ‌ها، ویکی‌ها، پادکست‌ها و کامیونیتی‌های محتوایی از مهم‌ترین گونه‌های رسانه‌های اجتماعی هستند. امروزه بخشی از محتوی و پردازش اطلاعات این‌گونه سایت‌ها توسط کاربران آن تولید می‌شود و کاربران می‌توانند هم مصرف‌کننده هم تولیدکننده محتوی باشند. برای مثال ویکی‌ها باعث شد که تاریخ‌نویسی از انحصار تاریخ‌نویسان و مفسران دولتی بیرون بیاید و همه بتوانند در ترسیم وقایع و ثبت و ضبط حوادث نقش داشته باشند. این تغییرات خبر از فصل جدیدی می‌داد که در آن نگاه قدیمی به موضوع امنیت کارساز نبود و باید رویکرد نویی را درپیش می‌گرفت.

موضوع این مطالعه بررسی تأثیر تغییرات تکنولوژیکی ارتباطی بر حوزه امنیت است. اما به‌دلیل همین درهم‌تنیدگی امنیت و قدرت، برای پرداختن به موضوع

مذکور ضروری است تا رویکردها و چهره‌های شناخته‌شده قدرت را تشریح کرد و نشان داد تکنولوژی‌های نوین ارتباطی و به‌خصوص رسانه‌های اجتماعی چه تغییراتی در چهره‌های قدیمی قدرت ایجاد کرده‌اند. به‌سختی دیگر، باید به بازخوانی ابعاد و معادلات قدرت براساس شرایط موجود در قرن بیست‌ویکم پرداخت. بدیهی است نتایج این بازخوانی و تطابق می‌تواند رویکرد ما را از چگونگی حفظ امنیت در شرایط جدید تغییر دهد. در جامعه شبکه‌ای؛ قدرت، قدرت رسانه‌ای و ارتباطی است؛ به‌همین ترتیب شاید بتوان گفت بخش بزرگی از امنیت هم رسانه‌ای شده است.

در پایان باید گفت اگرچه مطالب این کتاب می‌تواند برای همه علاقه‌مندان به مباحث علوم اجتماعی و رسانه‌ها مفید باشد؛ اما مخاطبان اصلی این مطالعه فعالان حوزه فرهنگ و به‌ویژه سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان در حوزه رسانه‌های اجتماعی‌اند که دلوایسی ایجاد و حفظ امنیت بیشتر در این حوزه‌ها را دارند.

فصل اول

کلیات

گفتار اول: روش‌شناسی

گفتار دوم: امنیت

گفتار اول: روش‌شناسی

۱. طرح مسئله

پرسش از «امنیت» و نقش و جایگاه آن در فرهنگ و نحوه تأثیرگذاری این دو حوزه بر یکدیگر همیشه یکی از مسائل مدیران فرهنگی کشور بوده است. برای مثال صالحی امیری، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، می‌گوید: «مهم‌ترین نیاز جامعه فرهنگی را امنیت فرهنگی می‌دانم، امنیت فکر، امنیت قلم و امنیت بیان امری است که همه انسان‌ها به آن نیاز دارند و فرهیختگان بیشتر» (<http://zanjannews.com>). «در دنیای امروز، کمتر کسی در ربط وثیق رسانه‌ها با امنیت ملی و مدیریت بحران تردید رومی‌دارد. چنان‌چه امنیت راه، افزون‌بر هر چیزی، پدیده‌ای ذهنی (Subjective) بدانیم و رسالت اصلی رسانه‌ها را نیز، مقدم بر هر چیزی، ذهنیت‌سازی و انگاره‌پردازی فرض کنیم، این رابطه خود را به‌شکلی آشکارتر و شفاف‌تر نمایان خواهد کرد» (تاجیک، ۱۳۸۲: ۵۳). «ظهور رسانه‌های نوین در عصر اطلاعات به‌همراه تحولاتی که با گسترش حوزه تأثیرگذاری آن‌ها حاصل شده است بسیاری از مفروضات و اصول پیشین امنیت ملی را به چالش کشیده‌اند. توسعه ارتباطات نفوذپذیری مرزها را باعث شده و آثار مهم و نگران‌کننده‌ای برای حکومت‌ها ایجاد کرده است که افزایش میزان حساسیت و آسیب‌پذیری دولت‌ها را می‌توان مهم‌ترین آن‌ها دانست» (عیدی‌پور، ۱۳۹۵: ۲۱). کستلز در کتاب قدرت ارتباطات می‌گوید: «من بر این باورم که روند شکل‌گیری

و اعمال روابط قدرت، در بستر سازمانی و فناوری‌های جدید به دست آمده از ظهور شبکه‌های جهانی دیجیتال ارتباطات؛ به عنوان نماد اساسی نظام‌های پردازش‌گر اطلاعات در عصر ما عمیقاً تغییر کرده است. بنابراین، تحلیل روابط قدرت نیازمند درک ویژگی‌های متمایز اشکال و فرآیندهای ارتباطات اجتماعی شده است که در جامعه شبکه‌ای هم رسانه‌های جمعی و هم شبکه‌های تعاملی و افقی ارتباطات را که حول اینترنت و ارتباطات بی‌سیم شکل گرفته شامل می‌شود» (کاستلز، ۱۳۹۴: ۹).

۲. ضرورت

همگام با افزایش جمعیت در جوامع ابتدایی و به خصوص با کم شدن منابع، نیاز به امنیت بیشتر شد. وجود دیوارها در اطراف خانه‌ها، قلعه‌ها، روستاها، شهرها و حتی در مرز کشورها نشانه‌ای از نیاز مبرم جوامع به امنیت از هزاران سال قبل است. اگرچه امروزه شاهد افزایش جمعیت یا کمبود منابع در فضای مجازی نیستیم؛ اما افزایش ارتباطات در فضای مجازی موجب کمبود منابعی مانند اعتماد شده و نیاز به امنیت را بسیار بیش از پیش کرده است. برای مثال تروریست‌ها با حضور در فضای مجازی نه تنها ارزش‌های خود بلکه حتی شیوه ساخت بمب و انجام عملیات انتحاری را آموزش می‌دهند. همچنین فعالیت‌های جاسوسی، افشای اسرار نظامی و ملی، ترویج انحرافات اجتماعی از قمار تا روابط ناسالم جنسی، جنگ روانی، توهین و دروغ‌پردازی و مانند آن، امنیت فردی و ملی را تحت تأثیر قرار داده است. در این بین، فناوری‌های نوین ارتباطی شرایطی را فراهم کرده که تأثیر هر یک بر دیگری کمیت و کیفیت جدیدی پیدا کند. بنابراین بررسی رابطه امنیت و فرهنگ و تأثیری که هر یک بر دیگری دارد امری بسیار مهم و ضروری است.

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد تعاریف و نظریه‌هایی که درباره قدرت به‌طور عام و امنیت به‌طور خاص و چگونگی عملکرد آن‌ها ارائه شده است با

شکل‌گیری جوامع شبکه‌ای و گسترش رسانه‌های اجتماعی در سال‌های اخیر، کارآیی خود را از دست داده‌اند. به‌همین دلیل ضروری است تا در رویکردها به مقوله امنیت و قدرت بازبینی انجام شود. در غیر این صورت، به‌کارگیری رویکردهای قدیمی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی به‌خصوص در حوزه رسانه‌ها با موفقیت روبه‌رو نخواهد بود و کمک چندانی به کاهش تهدیدات امنیتی نخواهد کرد.

۳. پرسش‌های مطالعه

الف) با ورود فناوری‌های جدید ارتباطی و شکل‌گیری رسانه‌های اجتماعی، بازی‌های میدان قدرت چه تغییری کرده است؟
ب) امنیت و فرهنگ چه تأثیرات متقابلی بر یکدیگر دارند؟
ج) برای ایجاد و حفظ امنیت بیشتر در حوزه فرهنگ و به‌ویژه رسانه‌های جدید چه رویکردی به امنیت کارسازتر است؟

گفتار دوم: امنیت

۱. سنخ‌شناسی امنیت

از نظر لغوی امنیت به‌معنای آسودگی، اطمینان و عدم ترس و تهدید است. به‌همین دلیل همان اندازه که وجود قانون و ضابط قانونی (پلیس و دادگاه) می‌تواند به ایجاد امنیت کمک کند؛ وجود و گسترش نظام تأمین اجتماعی و انواع بیمه‌ها هم برای گسترش امنیت ضروری است. پیش از بحث بیشتر باید به چند ویژگی مفهوم امنیت توجه کرد. نخست آن که امنیت موضوعی بیشتر ذهنی و کمتر عینی است. به‌سخن دیگر، امنیت مانند بسیاری از مفاهیم اجتماعی و انسانی دیگر به برداشت و تفسیر افراد وابسته است، درست مانند «خوشبختی» که نمی‌توان معیارهای عمومی برای آن در نظر گرفت و ممکن

است فردی با وجود داشتن ثروت و سلامتی و کار و خانواده مناسب بازهم احساس خوشبختی نکند. به همین ترتیب ممکن است فردی با وجود این که در معرض هیچ‌گونه خشونت، سرقت، تبعیض و یا فشار اقتصادی نیست، اما بازهم احساس امنیت نکند. ذهنی بودن امنیت بدین معناست که ریشه در اعتقادات و باورهای فرهنگی و به‌ویژه اخلاقی افراد دارد. برای مثال دو فرد که در شرایط کاملاً مشابه اجتماعی قراردارند ممکن است احساس امنیت یکسانی نداشته باشند؛ زیرا برای مثال ممکن است فرد نخست به تقدیر اعتقاد داشته باشد و فرد دوم به چنین موضوعی باور نداشته باشد.

دوم این که ذهنی بودن امنیت باعث می‌شود که امنیت موضوعی «نسبی» باشد. یعنی برخی از شرایط در یک جامعه ممکن است نشان امنیت بالا باشد، اما وجود همان شرایط در جامعه دیگری و یا حتی وجود همان شرایط در چندسال بعد و در همان جامعه نشانه امنیت پایین باشد. برای مثال ممکن است برخی از افراد وجود حجاب اجباری را نشانه امنیت و برخی دیگر آن را نشانه ناامنی بدانند. البته روشن است که می‌توان برخی از شاخص‌های عینی و عمومی مانند نسبت قتل یا دزدی در جامعه یا میزان تورم، نرخ بیکاری و... را برای وجود امنیت مطلق در نظر گرفت و از طریق آن به مقایسه جوامع پرداخت. پس به‌طور خلاصه سه نوع امنیت را می‌توان از هم متمایز کرد:

۱. امنیت (امنیت مطلق): امنیت براساس شاخص‌های عمومی و عینی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اندازه‌گیری و محاسبه می‌شود. برای مثال برای محاسبه امنیت اقتصادی می‌توان از شاخص‌هایی مانند میزان تورم، بیکاری و ریسک سرمایه‌گذاری استفاده کرد. برای محاسبه امنیت اجتماعی می‌توان از شاخص‌هایی مانند میزان اعتیاد، آدم‌ربایی، تصادفات جاده‌ای، آلودگی‌های محیطی، و غیره استفاده کرد. در این زمینه می‌توان میزان وجود امنیت را در سطوح بسیار امن تا بسیار ناامن تعریف و میزان این

نوع امنیت را در جوامع مختلف با هم مقایسه کرد و جایگاه آن‌ها را نسبت به هم مشخص نمود.

۲. امنیت نسبی: این نوع امنیت باتوجه به شرایط زمانی و مکانی جوامع مشخص می‌شود. هرچند در این مورد نیز شاخص‌هایی وجود دارد، اما برآیند این شاخص‌ها نه با معیارهایی استاندارد و جهانی بلکه با سایر شرایط و ساختارهای همان جامعه ارزیابی می‌شود. از منظر دیگر، نسبی بودن امنیت بدین معناست که در جهان امروز دستیابی به امنیت مطلق ناممکن است، زیرا قدرت که مبنای تحصیل امنیت محسوب می‌شود، متغیر و نسبی است و به تبع آن امنیت حاصل برای دولت‌ها نیز نسبی است. بنابراین با تغییر میزان قدرت و وجود تهدیدات بالقوه و بالفعل حتی قوی‌ترین دولت‌ها نیز امنیت مطلق ندارند.

۳. احساس امنیت: احساسی که افراد جامعه براساس ویژگی‌های شخصیتی و برداشت ذهنی خود از میزان امنیت در جامعه دارند. برای مثال افرادی که در مشاغل مانند ادارات آگاهی پلیس و شعبات کیفی دادگستری کار می‌کنند و یا افرادی که در خانواده‌های هسته‌ای زندگی می‌کنند به‌طور نسبی احساس امنیت کمتری دارند.

همان‌طور که اشاره شد امنیت را می‌توان در حوزه‌های مختلف بررسی کرد. برای مثال امنیت شغلی، امنیت کودکان، امنیت رانندگی، امنیت غذایی، امنیت بهداشتی و امنیت حضور در فضای مجازی. از طرفی می‌توان امنیت را به‌لحاظ گستره آن در دو حوزه امنیت داخلی (عمومی) و امنیت خارجی (ملی) قرارداد.

امنیت داخلی (عمومی): به‌طور خلاصه امنیت عمومی به حراست و حفاظت از زندگی عموم مردم و حفظ جان و مال آن‌ها اشاره دارد و عموماً توسط پلیس و دستگاه قضایی حفظ می‌شود. در تحکیم امنیت داخلی رعایت قانون و عدالت بسیار مهم است. اکثر حکومت‌های دیکتاتور امنیت عمومی را فقط به ایجاد نظم و رعایت قانون تقلیل داده‌اند و در حوزه رعایت عدالت و رفع ستم و تبعیض

چندان حساسیت به خرج نمی‌دهند و به‌همین دلیل با وجود این که در ظاهر جامعه از امنیت بالایی برخوردار است، اما به‌محض سست شدن اقتدار شخص اول مملکت کشور با بحران و ناامنی‌های بزرگ روبه‌رو می‌شود. بنابراین امنیت داخلی مستلزم اجرای قانون به‌طور یکسان و نفی هرگونه تبعیض در جامعه است.

امنیت خارجی (ملی): درحالی که موضوع امنیت داخلی به روابط بین افراد جامعه و روابط دولت و ملت بازمی‌گردد، موضوع امنیت خارجی به رابطه یک کشور با سایر کشورها و جایگاه آن در نظام بین‌الملل مربوط است.

امنیت ملی (National Security): حالتی است که ملتی فارغ از تهدید از دست‌دادن تمام یا بخشی از جمعیت، دارایی، یا خاک خود به‌سر برد (آشوری، ۱۳۷۶: ۳۸). امنیت ملی به الزاماتی اشاره می‌کند که بقای دولت ملی را از طریق به‌کارگیری قدرت اقتصادی، ارتش و توان سیاسی و استفاده از ابزار دیپلماسی حفظ کند. به‌نظر رابرت ماندل «امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی بوده و اصولاً جزء مسئولیت حکومت ملی است تا از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج، نسبت به بقای رژیم، نظام شهروندی و شیوه زندگی شهروندان خود ممانعت به عمل آورد» (ماندل، ۱۳۷۹: ۵۱).

امنیت فردی (Individual Security): حالتی است که در آن فرد فارغ از ترس آسیب‌رسیدن به جان یا مال یا آبروی خود یا از دست‌دادن آن‌ها زندگی کند. بنابراین اگر در جامعه‌ای تعداد افرادی که از راه‌های غیرقانونی به کسب درآمد مشغولند زیاد باشد و میزان فریب‌کاری و دزدی و رشوه‌گیری و ... بالا باشد، بدیهی است در این جامعه احساس امنیت فردی هم پایین خواهد بود زیرا نه‌تنها آن‌ها که خلاف نمی‌کنند از این همه قانون‌شکنی احساس ناامنی می‌کنند بلکه افرادی هم که از تخلف به نان و نوایی رسیده‌اند همیشه نگرانند که شاید روزی به پرونده آن‌ها رسیدگی شود.

امنیت اجتماعی (Social Security): امنیت اجتماعی به‌معنای حفاظت از

افراد در مقابل خطراتی است که عمدتاً ناشی از تعامل با دیگران و زیستن در جامعه است. برای مثال اقدامات مجرمانه و خطراتی که معیشت و سلامت افراد را تهدید می‌کند می‌تواند از مصادیق امنیت اجتماعی محسوب شود. بنابراین اکثر اقداماتی که زیر چتر حمایتی تأمین اجتماعی و یا وظایف در نظر گرفته شده برای پلیس انجام می‌شود در حوزه امنیت اجتماعی قرار می‌گیرد.

امنیت جامعه‌ای (Societal Security): امنیت جامعه‌ای بیشتر به موضوع اطمینان خاطر گروه‌های مختلف اجتماعی نسبت به حفظ هویتشان اشاره دارد. چنین امنیتی ضامن حفظ حیات و مصونیت از تهدید گروه‌های اجتماعی در مقابل قدرت‌های برتر و همچنین ایجاد شرایط مناسب برای شکوفایی توانایی‌ها و پی‌گیری اهداف این گروه‌هاست. از آن‌جا که در جامعه تفاوت‌های مختلف قومی، زبانی، مذهبی، عقیدتی، نژادی، جنسی، سنی، شغلی و... وجود دارد، یک جامعه زمانی در امنیت پایدار و فراگیر است که امنیت جامعه‌ای را برای همه گروه‌های اجتماعی فراهم کند. روشن است اگر در جامعه دولت یا گروهی به‌نمایندگی از تمام گروه‌های اجتماعی فقط به فکر پاس‌داشت و حفاظت از ارزش‌ها، سبک زندگی و ایده‌های خود باشد، نمی‌تواند امنیت جامعه‌ای فراگیری را ایجاد کند.

امنیت بین‌المللی (International Security): حالتی است که در آن قدرت‌ها در حالت تعادل و بدون دستیابی به قلمرو یکدیگر به‌سر برند و وضع موجود در خطر نیفتد (آشوری، ۱۳۷۶: ۳۸). امنیت بین‌المللی به دنبال صلح و آرامش جهانی است.

با توجه به تأثیرات فرایند جهانی‌شدن و این‌که مرزهای سیاسی و حقوقی دولت‌ها کم‌رنگ شده و حاکمیت مطلق آن‌ها از بین رفته است و همچنین به دلیل تکنولوژی‌های نوین ارتباطی به‌نظر می‌رسد مفاهیمی مانند امنیت ملی، مرزهای ملی، استقلال ملی و... باید دوباره بازبینی و بازتعریف شوند.

امنیت محیطی (Environmental Security): امنیت محیطی را می‌توان به دو بُعد محیط فیزیکی (کالبدی) و محیط زیستی (طبیعی) تقسیم‌بندی کرد. کاهش خطرات و تهدیدات فضاهای فیزیکی ساخته دست بشر مانند جاده‌ها و ساختمان‌ها بر روی زندگی افراد، زیرمجموعه امنیت فیزیکی است؛ مانند کاهش تهدیدات ساخت یک استادیوم ورزشی بر روی امنیت شهروندان. از طرف دیگر، تلاش برای کاهش آسیب‌ها و تهدیداتی را که در اثر فعالیت‌های مستقیم و غیرمستقیم انسانی به محیط زیست (طبیعت) وارد می‌شود می‌توان در بُعد امنیت محیط طبیعی یا همان امنیت محیط زیست قرارداد؛ مانند تأثیرات ساختن یک سد بر میزان گازهای گلخانه‌ای و پوشش گیاهی.

جدول ۱. مقایسه امنیت عمومی و امنیت اجتماعی

امنیت عمومی	امنیت اجتماعی
۱. متوجه زمینه‌ها و بسترهای داخل کشور برای تأمین امنیت‌زایی با امنیت‌زدایی است؛	۱. متوجه کلیت گروه‌ها و واحدهای اجتماعی است که هویت اجتماعی خاصی را برای اعضای خویش رقم می‌زنند؛ چون زنان، مسلمانان، کردها و غیره؛
۲. به آسیب‌های اجتماعی و بالاخص جرایم نظر دارد؛	۲. به جنبه‌هایی از تعامل اجتماعی معطوف است که به تعلقات و وابستگی‌ها دامن می‌زند مانند اعتماد، صداقت، وفاداری؛
۳. تابع ارزش‌های حاکمیت است که توسط دولت تثبیت می‌شود؛	۳. بر کثرت‌گرایی تکیه زده و به نسبت ارزش‌ها وفادار است، درحالی‌که ارزش‌های گروه را در اولویت قرار می‌دهد؛
۴. بر امکانات و تجهیزات دولتی متکی است؛	۴. بر توان‌مندی‌ها و نقاط قوت گروه اتکا دارد؛
۵. به حفظ افراد کشور یا حفظ کالبد داخلی مجموعه نظر دارد؛	۵. به حفظ پیوندها و تعلقات یا «احساس‌مآبی» با حفظ محتوای مجموعه نظر دارد؛
۶. واحد تحلیل آن شهروند یعنی فرد است. بنابراین از سطح تحلیل خرد و برخی مواقع سطح میانه بهره می‌گیرد.	۶. واحد تحلیل آن گروه است. پس دارای سطح تحلیلی میانه و در برخی مواقع سطح کلان است.

جدول ۲. مقایسه امنیت ملی و امنیت اجتماعی

امنیت ملی	امنیت اجتماعی
۱. متوجه عملکرد و رفتار کشورهای خارجی در تأمین امنیت یا امنیت‌زدایی است؛	۱. متوجه عملکرد و رفتار اعضای گروه در تأمین امنیت یا امنیت‌زدایی است؛
۲. به خطرات، توطئه‌ها و تجاوزات کشورهای بیگانه توجه دارد؛	۲. به موانع، کمبودها و ضعف‌هایی که تعلقات و پیوندها را کمرنگ کرده و باعث از بین رفتن احساس مآبی می‌شود، توجه دارد مانند بی‌توجهی در برپایی مراسم و آیین‌ها؛
۳. ایدئولوژی دولتی را در شناسایی دوست و دشمن ملاک قرار می‌دهد؛	۳. ارزش‌های گروه ملاک تفکیک آشنا از غریبه است؛
۴. بر امکانات و تجهیزات نظامی و قهرآمیز متکی است؛	۴. بر امکانات و تجهیزات آموزشی و تربیتی متکی است؛
۵. به حفظ سرزمین و تعلقات کشوری به هر قیمت نظر دارد. چنان‌چه آمادگی انهدام کامل دشمن را دارد؛	۵. «احساس مآبی» گروه در کنار حفظ «احساس مآبی» سایر گروه‌ها، مورد نظر است؛
۶. واحد تحلیل آن، دولت است.	۶. واحد تحلیل گروه است؛ از جمله خانواده، اما در این وادی گاهی دولت نیز به‌عنوان «گروه اجتماعی» مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

(نویدنیا، ۱۳۸۵: ۶۵-۶۷).

امنیت اطلاعات (Information Security): به فرآیند حفاظت از اطلاعات در برابر انواع کارهای غیرمجاز شامل دسترسی، استفاده، افشا، اختلال، تغییر، مطالعه، ضبط یا تخریب گفته می‌شود.

امنیت منفی: امنیت منفی، امنیتی سلبی است که با کاهش قدرت و اختیار و ظرفیت‌های افراد جامعه حاصل می‌شود. در امنیت منفی اصل بر حذف عوامل تهدیدزاست. این نوع امنیت که عموماً دولت‌محور است بسیار متزلزل و ناپایدار

است. برای مثال انواع سانسور و فیلترینگ، انواع محدودیت‌ها و خطوط قرمز، ایجاد ترس عمومی، تکیه بر قدرت پلیسی و نظامی، محکومیت و زندان از مصادیق امنیت منفی‌اند. به‌طور کلی امنیت منفی بر کاهش هرچه بیشتر قدرت و مشارکت عمومی و افزایش هرچه بیشتر قدرت پلیسی و قضایی دولت استوار است. البته ممکن است مانند تجربه برخی از دولت‌های فاشیستی و پوپولیستی نوعی از مشارکت توده‌ای مردم دیده شود، اما این نوع مشارکت کانالیزه‌شده در شرایط خاص و برای مقاصد خاص است که توسط قدرت مرکزی مشخص می‌شود و با مشارکت در معنای واقعی آن تفاوت بسیاری دارد.

امنیت مثبت: امنیت مثبت، امنیتی ایجابی است که با افزایش امکانات، ظرفیت‌ها و توانایی‌ها یک جامعه ایجاد می‌شود و حاصل آن امنیتی مردم‌نهاد، بلندمدت و پایدار است. در این رویکرد «امنیت در نبود تهدید تعریف نمی‌شود، بلکه ماهیتی تأسیسی دارد و بر وجود اطمینان خاطر نزد شهروندان دلالت می‌کند» (افتخاری، ۱۳۷۹: ۳۳). برای مثال بالابردن نرخ سواد و سطح تحصیلات، افزایش رفاه اقتصادی، تأمین اجتماعی گسترده، فراهم‌آوردن زمینه‌های مشارکت عمومی، شفاف‌سازی و اطلاع‌رسانی، ترویج حقوق شهروندی، پدافند غیرعامل، حفظ محیط زیست و بالابردن سطح نقدپذیری و تحمل مردم و مسئولان از مصادیق امنیت مثبت هستند. همان‌طور که مشاهده می‌شود امنیت مثبت، امنیتی مردم‌نهاد است که براساس افزایش مشارکت و قدرت یافتن آن‌ها ایجاد می‌شود. مک سوینی در همین زمینه می‌گوید: امنیت مثبت؛ گرمای آغوش مادر برای کودک و یا نظایر آن را تداعی می‌کند، درحالی‌که امنیت منفی یادآور دیوارهای امنیتی پنتاگون است (مک سوینی، ۱۳۹۰: ۵۷).

اگر بپذیریم که معنای امنیت در امان‌بودن از تهدید است باید گفت که در امنیت مثبت این هدف با افزایش آگاهی و قدرت در مقابل تهدید انجام

می‌شود، اما در امنیت منفی این مهم با اعمال قدرت برای حذف تهدید تحقق می‌یابد. به‌طور خلاصه در یک رویکرد تلاش می‌شود تا مسئله حل شود اما در رویکرد دیگر اساساً به دنبال حذف صورت مسئله هستیم. برای مثال اگر در خیابان یا اتوبوس یا کلاس دانشگاه برخی از مردها مزاحم امنیت روانی بانوان شوند، مدافعان امنیت منفی با پاک کردن صورت مسئله به دنبال تفکیک جنسی خواهند رفت و با ایجاد ممنوعیت و محدودیت در نزدیکی این دو جنس، امنیت را محقق خواهند ساخت. یکی از مصادیق رویکرد امنیت منفی در دهه ۶۰ در یکی از زیباترین خیابان‌های اصفهان (چهارباغ بالا) اتفاق افتاد. در وسط این بلوار که محل تردد عابران و دوچرخه‌سواران بود صندلی‌هایی برای نشستن مردم تعبیه شده بود. هر روز پس از تعطیلی روزانه دانش‌آموزان دبیرستانی برخی از جوانان هم روی این نیمکت‌ها می‌نشستند که مورد تأیید فرماندهی نیروهای کمیته (یکی از مهم‌ترین انواع نیروهای انتظامی در اوایل انقلاب) نبود. در یک روز به‌دستور فرمان‌دهی این نیروها تمام صندلی‌های آهنی را با دستگاه برش بردند و دیگر نیمکتی نبود تا کسی روی آن بنشیند و احتمالاً مزاحمتی ایجاد کند.

در رویکرد امنیتی مثبت، اصل کار بر فرهنگ‌سازی و افزایش شعور و آگاهی افراد است و در نهایت آن هم در موارد استثنایی می‌توان فقط با متخلفان برخورد کرد. همین تفاوت را در سایر حوزه‌ها و مسائل می‌توانیم ببینیم. در فضای مجازی و دسترسی به ماهواره و اینترنت؛ مدافعان رویکرد امنیت منفی بر پاک کردن مسئله با فیلترینگ و ارسال پارازیت تأکید دارند، در حالی که مدافعان رویکرد امنیت مثبت با افزایش آگاهی کاربر از طریق سواد رسانه‌ای و فراهم کردن فضای نقد و بررسی آزاد تأکید می‌کنند و فیلترینگ را فقط در موارد بسیار استثنایی مانند دسترسی کودکان و نوجوانان به فیلم‌های پرنو و یا تبلیغ و آموزش انجام حملات تروریستی مجاز می‌دانند. تجربه چند

سال گذشته نشان داده که امنیت مثبت به‌خصوص در حوزه‌های فرهنگی بسیار کارسازتر از امنیت منفی است. مبارزه با نوار کاست موسیقی، دستگاه پخش آتاری و مخالفت با داشتن دستگاه فکس یا موبایل همگی به شکست انجامید و تنها اگر قدم مثبتی برداشته شد توسط کسانی بود که بر آموزش و فرهنگ‌سازی در این موارد تمرکز کردند.

امنیت مثبت (ایجابی) و منفی (سلبی) در بحث گونه‌های امنیت کاربرد زیادی دارد. برای مثال امنیت اجتماعی بر وجه ایجابی بیشتر توجه دارد، چراکه پذیرش و آمیزش هویت‌های اجتماعی مختلف موردنظر است. قبول تنوع و تکثر هویت‌ها باعث شده تا امنیت اجتماعی به سازوکارهای تربیتی، آموزشی و اطلاع‌رسانی بیش از ابزارهای زور و قدرت نیاز داشته باشد (نویدینیا، ۱۳۸۵: ۶۶). اما امنیت ملی؛ بیشتر به سازوکارهای نظامی و پلیسی که وجه سلبی امنیت را دربرمی‌گیرد تکیه دارد. البته ممکن است امنیت ملی به سازوکارهای ایجابی و مثبت مانند «دیپلماسی فرهنگی» هم توجه داشته باشد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که امنیت یعنی بر خورداری از شرایط تداوم زیست خودمختار. یعنی هر کنش‌گری بتواند خودش باشد و بدون ترس و تهدید سرنوشت خودش را تعیین کند. این کنش‌گر می‌تواند یک جامعه باشد که از تجاوز و حمله سایر جوامع در امان است و یا می‌تواند یک فرد باشد که از تهدید و تجاوز سایر افراد و دولت در امان است (منتظر قائم، ۱۳۹۰).

۲. امنیت و فرهنگ

در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، تعریف مفاهیم همیشه کار سخت و دشواری بوده است تا جایی که برخی از محققان ترجیح می‌دهند به این حوزه ورود پیدا نکنند. دلیل آن هم مشخص است؛ موضوع‌ها و مفاهیم مطرح در حوزه علوم انسانی ذهنی، نسبی، متغیر و دارای هم‌پوشانی‌اند و مابازای عینی، ثابت و

بیرونی برای آن‌ها به‌سختی و به‌ندرت پیدا می‌شود. گاه تعریف یک مفهوم به طرح چند مفهوم دیگر می‌انجامد که هرکدام نیاز به تعریف دارند و البته توافق کاملی هم بین تعریف‌کنندگان ایجاد نمی‌شود. درنهایت محققان این حوزه مجبور می‌شوند به تعریف‌های قراردادی بسنده کنند تا دست‌کم به فضای معنای مشترکی رسیده و بتوانند کارشان را به پیش ببرند. با درنظرگرفتن این موارد در ادامه به تعریف قراردادی برخی از مفاهیم و اصطلاحات و بررسی نسبت آن‌ها با یکدیگر خواهیم پرداخت.

امنیت و فرهنگ (Security and Culture): اگر بگوییم «امنیت و فرهنگ»، منظور ما این است که موضوع و اولویت اصلی مطالعه «امنیت» است و در این مسیر می‌خواهیم نقش، عملکرد و یا فرصت و تهدیدی را که فرهنگ برای امنیت ایجاد می‌کند تجزیه و تحلیل کنیم. به‌سخن دیگر؛ فرهنگ برای ما جایگاه حاشیه‌ای دارد و مهم ظرفیت و پیامدهایی است که می‌تواند برای امنیت داشته باشد. برعکس همین توضیحات درباره اصطلاح «فرهنگ و امنیت» (Security and Culture) صادق است.

امنیت فرهنگ (Culture Security): وقتی می‌گوییم «امنیت فرهنگ»، در این ترکیب اضافی، بحث اهمیت و اولویت چندان مطرح نیست، بلکه می‌خواهیم به پرسش مشخصی پاسخ دهیم؛ یعنی می‌خواهیم بدانیم امنیت فرهنگ چگونه ایجاد می‌شود و امنیت چگونه و با چه سازوکارها و چه ویژگی‌هایی حوزه فرهنگ را از خطرات و تهدیدات دور می‌کند.

امنیت فرهنگ به‌معنای آن است که حوزه فرهنگ، یعنی همان ارزش‌ها و آداب و رسوم و هویت اجتماعی افراد جامعه، از انواع خطرات و تهدیدات دور بماند. به‌طور تخصصی‌تر این‌که فعالیت و آثار هنرمندان و اهالی فرهنگ در حیطه امن باشد، از دیگر ابعاد امنیت فرهنگ است. بنابراین مباحثی مانند حفظ مالکیت معنوی هنرمندان یا امنیت سرمایه‌گذاری در بخش فرهنگ؛

زیرمجموعه حوزه امنیت فرهنگ قرار می‌گیرد.

به‌سختی دیگر، امنیت فرهنگ به دو معناست: نخست این‌که افراد بدون ترس و تهدید بتوانند به ارزش‌ها و آداب و رسوم فرهنگی خود عمل نمایند، البته تا جایی‌که همین آزادی و اختیار را برای دیگران هم رعایت کنند. دوم این‌که اهالی حوزه فرهنگ بتوانند بدون تهدید و سانسور و با حفظ حقوق مالکیت معنوی آثار خود در حوزه فرهنگ به فعالیت بپردازند.

فرهنگ امنیت (Security Culture): منظور از «فرهنگ امنیت»، یعنی بررسی ریشه‌های فرهنگی امنیت و نشان‌دادن این‌که چگونه عقاید، باورها، ارزش‌ها، هنجارها و آداب و رسوم بر روی امنیت افراد تأثیر می‌گذارد. برای مثال این عقیده که کشتن افرادی که مذهب دیگری دارند باعث رفتن به بهشت می‌شود، می‌تواند به عملیات تروریستی و انتحاری دامن زند و در نتیجه امنیت جامعه را پایین آورد. همچنین آداب و رسوم تفرقه‌بازی یکی از عوامل افزایش ناامنی در شب چهارشنبه‌سوری است. در این حالت مشخص می‌شود فرهنگ یک جامعه در ایجاد و حفظ امنیت آن به‌طور مستقیم و غیرمستقیم چه تأثیری دارد.

امنیت فرهنگی (Security Cultural): اگر بگوییم «امنیت فرهنگی»، یک ترکیب وصفی ساخته‌ایم که در آن، «فرهنگی» صفت برای «امنیت» شده است. یعنی آن‌گونه امنیتی که ریشه و رنگ‌وبوی فرهنگی دارد. امنیتی که با ارزش‌های فرهنگی مانند انضباط‌پذیری، مسئولیت‌پذیری و راست‌گویی و با اقدامات و هنجارهای فرهنگی تأمین می‌شود. برای مثال وقتی تولیدکننده دارو درباره خواص و عوارض داروی تولیدی دروغ نگوید، امنیت بهداشتی جامعه بالا می‌رود و این بالا رفتن نتیجه یک ارزش فرهنگی (صداقت و راست‌گویی) بوده که در جامعه نهادینه شده است؛ نه این‌که نتیجه یک عملکرد نهادهای نظارتی باشد.

تذکر: اگر فرهنگی را به‌عنوان یک اسم در نظر بگیریم؛ آن‌گاه منظور از امنیت فرهنگی، امنیتی است که برای هنرمندان و کار در حوزه فرهنگ و هنر در نظر گرفته می‌شود. در این حالت در اصل منظور «امنیت کار فرهنگی» بوده است که به‌طور خلاصه به «امنیت فرهنگی» تبدیل شده است.

به‌طور خلاصه منظور از امنیت فرهنگی، امنیتی است که ریشه در الگوهای فرهنگی دارد. برای مثال در جامعه‌ای که حس مسئولیت‌پذیری زیاد باشد و افراد به کمک هم بیایند بسیاری از مسائل امنیتی با همین حس و هنجار فرهنگی حل می‌شود. شاید بتوان گفت دو اصطلاح «فرهنگ امنیت» و «امنیت فرهنگی» شباهت و همپوشانی زیادی با هم دارند اما می‌توان برخی از تفاوت‌ها را بین آن دو مفروض داشت. برای مثال یکی از تفاوت‌های امنیت فرهنگی با فرهنگ امنیت این است که امنیت فرهنگی به‌طور ضمنی بار مثبتی دارد و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از ابزارهای فرهنگی برای ایجاد و بالابردن ضریب امنیتی استفاده کرد. در صورتی که فرهنگ امنیت به ابعاد مثبت و منفی توأمان می‌پردازد. از همین تفاوت می‌توان نتیجه گرفت که «امنیت فرهنگی»، محدودتر و زیرمجموعه «فرهنگ امنیت» است.

تذکر: اگر فرهنگ (Culture) را به‌صورت صفت مدنظر داشته باشیم تفاوت چندانی بین دو اصطلاح فرهنگ امنیت (Culture Security) و امنیت فرهنگی (Security Cultural) وجود نخواهد داشت. شایان ذکر است همان‌طور که ویلیامز نشان داده است، کاربرد «فرهنگ» به‌عنوان صفت حتی در اروپا حداکثر ریشه در قرن نوزدهم دارد (تراسبی، ۱۳۹۵: ۳۶).

فرهنگ امنیتی (Security Culture): منظور از این اصطلاح آن‌گونه فرهنگی است که ریشه و رنگ‌وبوی امنیتی دارد. در این ترکیب وصفی، فرهنگ با صفت امنیتی وصف شده و به‌معنای فرهنگی است که همه چیز را امنیتی می‌بیند. برای مثال عدم ارائه کوچک‌ترین اطلاعات در ادارات دولتی با استناد به این که

موضوعی محرمانه است. فرهنگ امنیتی همچنین می‌تواند به معنای ارزش‌ها و هنجارهایی باشد که با فشار دستگاه‌های امنیتی حفظ می‌شود.

فصل دوم

چارچوب نظری

گفتار اول: مکتب کپنهاگ
گفتار دوم: رویکردها به قدرت

بین مفهوم امنیت و مفهوم قدرت اشتراکات زیادی وجود دارد. واقع‌گرایان، که یکی از مهم‌ترین مکاتب حوزه علوم سیاسی‌اند، می‌گویند صحنه بین‌المللی صرفاً صحنه کشمکش قدرت‌هاست. طبق این بیان به نظر می‌رسد که دولت‌ها اسیر کشمکش قدرتند و امنیت از مشتقات قدرت و به‌ویژه قدرت نظامی است. مفهوم امنیت آن قدر تحدید شده که به‌صورت بیان چگونگی وضعیت گروهی از دولت‌ها در کشمکش قدرت درآمده و یا به میزان ثبات در توازن کلی قدرت اطلاق شده است. بدین ترتیب می‌توان گفت که امنیت تبدیل به واژه معادل چیز اندکی بیش از قدرت شده که در حوزه گسترده عمومی چندان معنای مستقلاً نداشته و همواره در کشمکش قدرت در روابط دولت‌ها بررسی می‌شود. (<http://www.didi-naw.com>) در همین زمینه رابرت ماندل می‌گوید: ارائه تعریفی کامل از امنیت مستلزم بررسی و تحقیق در خصوص مفاهیم کلیدی چون قدرت، تهدید و اتحاد است (مولایی، ۱۳۹۶: ۳۲). ویلیامز نیز معتقد است: «امنیت به‌طور سنتی قلمرو استراتژی و قدرت است» (ویلیامز، ۱۳۸۹: ۱۵). به‌دلیل ارتباط ناگسستنی بین امنیت و قدرت؛ در این بخش ابتدا به یکی از جدیدترین مکاتب نظری حوزه امنیت که بیش از همه بر حوزه فرهنگ تمرکز داشته، خواهیم پرداخت. پس از آن به معرفی چهره‌های قدرت که برای درک چگونگی تحقق امنیت ضروری‌اند اشاره خواهد شد. در پایان هم به‌طور خلاصه با نظر اندیشمندانی مانند میشل فوکو، جان کنت گالبرایت، مانوئل کستلر و جوزف نای آشنا می‌شویم که هر کدام می‌تواند دریچه جدیدی از رابطه بین فرهنگ و امنیت را به روی ما باز کند.

گفتار اول: مکتب کپنهاگ

مکتب کپنهاگ در دهه ۱۹۸۰ با پرچم‌داری اندیشمندانی مانند مک سویینی، باری بوزان و الی ویور دریچه جدیدی را به موضوع امنیت گشود. در دوران جنگ سرد؛ امنیت موضوعی در زیر حوزه جنگ و قدرت نظامی ابرقدرت‌ها بود، اما اندیشمندان مکتب کپنهاگ کوشیدند تا امنیت را به‌عنوان موضوعی مستقل و خارج از حوزه قدرت نظامی صرف تعریف کنند. در این مسیر موضوع‌های فرهنگی به‌خصوص هویت برجسته شد. به‌نظر بوزان امنیت ملی پنج بعد اصلی دارد که شامل ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی، زیست‌محیطی و جامعه‌ای (societal) می‌شود. در مرکز بعد جامعه‌ای امنیت بحث «هویت» قرار دارد. بوزان در کتاب هویت، مهاجرت و دستورالعمل نوین امنیت در اروپا به نقش و جایگاه هویت در شکل‌گیری جنگ‌ها و پیامدهای امنیت آن پرداخت. نیومن با الهام از این کتاب معتقد است که هویت باعث جنگ بالکان شد یعنی برجسته‌شدن هویت سیاسی بوسنیایی‌ها یا هویت مذهبی مسلمانان در قبال هویت ملی گرایان صرب، بستر یک جنگ تمام‌عیار را به‌وجود آورد. به‌عبارتی ظهور جنگ‌ها رابطه محکمی و مستقیمی با هویت دارند. <http://rasekhoon.net>

بوزان در توضیح تفاوت رویکرد خود با رویکردهای سنتی به مقوله امنیت می‌گوید: «ما قائل به وجود ابعاد متعددی برای امنیت هستیم، این حقیقت اگرچه نکته درستی است، اما به‌صورت بالقوه تهدیدی را در بطن خود می‌پروراند و آن این‌که ما همه چیز را امنیتی ببینیم. امنیتی‌کردن (securitization)، دلالت بر این دارد که چه‌بسا ما از هر تهدید ساده‌ای، یک تحلیل امنیتی بیرون آورده و بدین‌ترتیب تهدیدات (ولو ساده و پیش‌پاافتاده) را تا سطح ملی و تهدید امنیتی بالا ببریم. برای پرهیز از این آفت که خود منجر به تضعیف امنیت ملی شده و یک تهدید به‌حساب می‌آید، لازم است تا معیار مشخصی برای تمییز تهدید امنیت ملی از غیر آن داشته باشیم. پس از وضع

چنین معیارهایی است که می‌توان تهدیدات امنیتی را از غیر آن جدا ساخت و بدین ترتیب به «غیرامنیتی کردن» مسائل و موضوع‌های غیراساسی مبادرت ورزید. نتیجهٔ این کار باقی‌ماندن مواردی است که از حیث امنیتی جداً برای کشور خطرساز به حساب می‌آیند و باید برای آن‌ها اقدامات پیش‌گیرانه‌ای را طراحی و به بحث گذاشت. خلاصه‌آن‌که باید از این‌که هر تهدیدی را امنیتی بینیم پرهیز کنیم» (بوزان، ۱۳۷۹: ۱۲). از نظر بوزان، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود، افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فراملی رسانه‌ها و تروریسم همگی در وجوه امنیت مرجع هستند. به دلیل چندبعدی بودن امنیت باید تأثیر فرهنگ، جغرافیا، محیط زیست، تمدن و مذهب و از همه مهم‌تر هویت را فهمید.

مکتب کپنهاگ نظرات کسانی که امنیت را فقط در چارچوب عینی و جدا از ذهن و افکار افراد تلقی می‌کنند، رد کرده و آن را به‌عنوان موضوعی بین‌ذهنی تعریف می‌کند. بوزان نقطهٔ آغاز مسألهٔ امنیت را ذهنی و مبتنی بر تصمیم بازیگران معرفی می‌کند. او بیان می‌کند که «مسألهٔ امنیت در اجتماع شناخته می‌شود، زیرا بازیگران می‌توانند به آن رجوع کنند و برخی پدیده‌ها را به‌عنوان تهدید نگاه کنند و دیگران را وادار نمایند که از وضعیتی امنیتی شده و الزامات آن پیروی نمایند» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۶). بنابراین به نظر نمی‌رسد که این مسائل صرفاً در ذهن‌های بسته وجود داشته باشد، بلکه یک ویژگی اجتماعی است.

از دیدگاه مکتب کپنهاگ یک موضوع عمومی می‌تواند حالت‌های متفاوتی به خود بگیرد که عبارتند از:

۱. غیرسیاسی (زمانی که دولت در یک موضوع دخالتی نمی‌کند)؛
۲. سیاسی (زمانی که یک موضوع قسمتی از سیاست عمومی باشد و مستلزم تصمیم‌گیری حکومت است)؛

۳. امنیتی‌شده (زمانی که یک موضوع به‌عنوان تهدید وجودی معرفی می‌شود و فراتر از سیاست عادی توجیه می‌شود)؛

۴. امنیت‌زدایی (زمانی که یک موضوع به‌عنوان تهدید تعریف نمی‌شود و دوباره به حوزه عمومی منتقل می‌شود).

از این منظر، سیاسی‌شدن بدین معناست که موضوعی به‌طور آشکار مورد بحث و انتخاب در حوزه رسمی قرارگیرد و درباره آن تصمیم‌گیری شود. امنیتی‌شدن نیز حرکت از سیاسی‌شدن به حوزه امنیت دولت است؛ مرحله‌ای که در آن موضوع امنیتی‌شده فراتر از قوانین رسمی دنبال می‌شود.

بوزان در این زمینه و برای تفکیک تهدید امنیتی از غیرامنیتی دو مشخصه را مطرح می‌کند: «نخست: موضوع پدیدآمده باید حیات جمعی شهروندان را به مخاطره بیندازد. دوم: خارج از قوانین و قواعد موجود باشد؛ یعنی نتوان از طریق قانونی نسبت به کنترل و هدایت آن اقدام کرد. اگر تهدیدی رخ دهد که بتوان در چارچوب قانونی آن را فیصله بخشید، در آن موقع تهدید مزبور سیاسی است و دیگر امنیتی تلقی نمی‌شود. توجه به این دو شاخص در مقام تحلیل و ارزیابی مسائل اجتماعی کاملاً ضروری است» (بوزان، ۱۳۷۹: ۱۲). او در ادامه می‌گوید: ما می‌پذیریم و بر این باوریم که امنیت مفهومی «برساخته جامعه» است و در جامعه ساخته و پرداخته می‌شود. بنابراین وقتی از آن سخن می‌گوییم، درحقیقت از یک فهم سخن گفته‌ایم؛ هر جامعه‌ای فهم خاص خود را دارد و بنابراین گستره تهدیدات و برنامه امنیتی‌اش از بازیگران دیگر متفاوت است. اما این تمام مسأله نیست؛ در این جا بحث از فهم و نسبت آن با واقعیت مطرح می‌شود. به‌عبارت دیگر، امکان بروز تعارض بین فهم ما و واقعیت بیرونی وجود دارد. در این موارد، روشن است که باید اقدام به حل تعارض‌ها کرد و برای این منظور اصلاح فهم و تلاش برای درک بیشتر واقعیت راهگشاست؛ بنابراین تعامل بین این دو مدنظر است، نه چیرگی یکی بر دیگری (همان). از نظر مرجع تشخیص مسائل امنیتی؛ بوزان و سایر اعضای مکتب

کپنهاگ نقش و جایگاه بسیار برجسته‌ای برای جامعه قائلند. در مکتب کپنهاگ، مرجعیت شناسایی امنیت به‌ویژه امنیت اجتماعی مردم (و نه مقامات سیاسی) هستند.

البته انتقاداتی به بوزان شده است؛ قدیر نصری معتقد است: «بوزان بسیار خوش‌بینانه، ناامنی‌های غیرنظامی نظیر نگرانی‌های هویتی، زیست‌محیطی و بحران اشتغال را برجسته می‌سازد و با کم‌اهمیت‌شمردن تهدید نظامی، از پایان سیطره نظامیان در گفتمان‌های نوین امنیتی سخن می‌گوید. ولی خودش در کتاب دیگرش (مناطق و قدرت‌ها)، اغلب مناطق دنیا را درگیر جنگ‌های خونین نظامی می‌شمارد و از جنگ‌های پرتلفات داخلی یاد می‌کند» (نصری، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

گفتار دوم: رویکردها به قدرت

۱. رویکرد مدرنیستی به قدرت

این رویکرد با هابز شروع می‌شود و با اندیشمندانی چون مارکس، راسل، وبر، پارسونز، گیدنز، دال، آرنت و لوکس ادامه پیدا می‌کند. در رویکرد مدرنیستی، قدرت از یک منبع و نهاد خاص و مشخصی تولید می‌شود. این منبع می‌تواند فرد پادشاه یا نهاد دولت باشد. قدرت در چنین دیدگاهی به روابط علی و معلولی اشاره دارد. همان روابط علت و معلولی که در علوم طبیعی و یا دانش مکانیک وجود دارد، در روابط قدرت نیز صادق است. علاوه بر این اندیشمندان رویکرد مدرنیستی به دنبال کشف قوانین حاکم بر روابط قدرت هستند. علاوه بر این، مدرنیست‌ها به وجود معرفت و حقایق ناب و مطلق اعتقاد دارند. این پیش‌فرض باعث می‌شود که آن‌ها در عرصه سیاست به قضاوت و داوری درباره موضوع‌های مختلف سیاسی بپردازند. به همین دلیل از نظر آنان می‌توان قدرت خوب و مناسب را از قدرت بد و نامناسب و یا ایدئولوژی راستین را از ایدئولوژی کاذب متمایز کرد.

۲. رویکرد فرامدرنیستی به قدرت

این رویکرد با ماکیاوولی شروع می‌شود و توسط فوکو، فراساختارگراها، فرامدرنیست‌ها و فرامارکسیست‌ها ادامه پیدا می‌کند. فوکو معتقد بود: «در مطالعه قدرت باید از به‌کارگیری الگوی لویاتان هابز پرهیز کرد» (Foucault, 102: 1980). در رویکرد فرامدرنیستی، قدرت در سراسر جامعه پخش است و از یک نهاد خاص مثل دولت، سرچشمه نمی‌گیرد. به عبارت دیگر برای اندیشمندان فرامدرنیست، سیاست یکی از مسائل مهم زندگی اجتماعی است و آن را نمی‌توان فقط به دولت محدود کرد. از طرف دیگر مطالعه قدرت، فقط به مطالعه نیروهای اطلاعاتی، امنیتی یا رفتارهای خشونت‌آمیز محدود نمی‌شود. برای مثال می‌توان اعمال قدرت را در رژیم غذایی و یا تبلیغات بازرگانی نیز مطالعه کرد. اندیشمندان فرامدرنیستی بیشتر به دنبال تفسیر قدرت و نشان دادن چگونگی عملکرد آن هستند. به عبارت دیگر این اندیشمندان به دنبال کشف قوانین و یا روابط علت و معلولی نیستند. این افراد به کنار گذاشتن روایت‌های کلان به نفع تفسیرهای محلی و مشروط تمایل دارند. از نظر پسا ساختارگرایانی چون لاکلاو و موفه، «سیاست عبارت است از نزاع معنایی که در طرح‌های سیاسی قبلی نسبتاً ثابت بوده‌اند؛ به کارگیری مجددشان در زندان معانی جدید؛ تلاش برای ترغیب دیگران برای پذیرش اعتبارشان و تثبیت کردن آن‌ها در معانی نسبتاً قطعی که این‌ها در آن به بخشی از دستور زبان زندگی روزمره تبدیل می‌شوند... قدرت نیز عبارت است از قدرت تعریف کردن و تحمیل این تعریف در برابر هر آنچه آن را نفی می‌کند» (نش، ۱۳۸۰: ۴۸).

رویکردهای فرامدرنیستی به قدرت با اندیشمندان مکتب مطالعات فرهنگی به حوزه ارتباطات و رسانه‌ها راه یافت. استوارت هال قدرت را به فرهنگ پیوند زده و مدعی شد که فعالیت‌های به‌ظاهر کوچکی مثل طرز لباس پوشیدن می‌تواند نشان‌دهنده مقاومت علیه قدرت باشد.

به نظر فیسک در تمام رویکردهای مدرنیستی به تلویزیون ما با یک «راوی کل» که نقش مرجع را بازی می‌کند روبه‌رویم؛ در حالی که رویکرد فرامدرنیستی به رسانه‌ها هیچ مرجع و ساختاری را نمی‌پذیرد. در نگاه فرامدرنیستی هر فرد و گروهی بسته به نیاز و سلیقه خود به تفسیر تصاویر پرداخته و هیچ روایت عام و کلانی که بتوانیم آن را حقیقت مطلق بپنداریم، وجود ندارد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت در رویکردهای فرامدرنیستی به رسانه‌ها، تمایز بین فرستنده و گیرنده که از اصول و پیش‌فرض‌های رویکردهای مدرنیستی بود، از بین می‌رود. چنین شرایطی به‌خصوص با گسترش اینترنت و امکاناتی مانند روزنامه‌نگاری آنلاین، شهروند خبرنگار، شبکه‌های خصوصی ماهواره‌ای، شبکه‌های اجتماعی و غیره موجب شده که کارشناسان حوزه قدرت رویکرد مدرنیستی از قدرت را برای شناخت دقیق این حوزه در شرایط جدید کافی ندانسته و به تفسیرهای رویکردهای فرامدرنیستی از قدرت هم علاقه‌مند شوند.

۳. سه چهره قدرت

برای شناخت دقیق‌تر از قدرت ضروری است تا پس از آشنایی مختصر با دو رویکرد مدرنیستی و فرامدرنیستی به قدرت، به بررسی ابعاد یا چهره‌های قدرت بپردازیم. استیون لوکس، معتقد است: در تحلیل قدرت می‌توان سه چهره از آن را به نمایش گذاشت. هر یک از این چهره‌ها از رویکردی خاص به مطالعه قدرت پرداخته و سازوکار ویژه‌ای را برای اعمال قدرت در نظر می‌گیرند. اهمیت تقسیم‌بندی لوکس در آن است که با استفاده از نظریه او می‌توان به‌خوبی برداشت‌های متفاوت از رسانه‌ها را در حوزه سیاست و نقش آن‌ها در امنیت را به تصویر کشیده و تحلیل کرد.

بعد اول قدرت

رابرت دال، اندیشمندی که نگاه یک‌بعدی به قدرت دارد، در تعریف قدرت می‌گوید: «الف» تا آن جا بر «ب» قدرت دارد که بتواند «ب» را وادار به کاری کند که در غیر این صورت انجام نمی‌داد. او در تعریف دوم می‌گوید: روابط قدرت مستلزم تلاش موفقیت‌آمیز «الف» برای وادار کردن «ب» به کاری است که در غیر این صورت انجام نمی‌داد. در تعریف اول به استعداد و ظرفیت «الف» یعنی قدرت بالقوه و تملک قدرت اشاره می‌شود، درحالی‌که در تعریف دوم به تلاش موفقیت‌آمیز «الف» برای وادار کردن «ب» به کاری است که در غیر این صورت انجام نمی‌داد. از دید دال، قدرت را فقط بعد از بررسی دقیق مجموعه‌ای از تصمیمات محسوس و انضمامی می‌توان مورد تحلیل قرارداد. دیدگاه یک‌بعدی قدرت، متضمن تمرکز بر رفتار در موقعیت‌های تصمیم‌گیری نسبت به مسائلی است که درباره آن ستیزی قابل مشاهده وجود دارد، ستیزی که بیان‌گر اولویت‌های متفاوت در خط‌مشی است، و از طرفی مشارکت سیاسی آشکار می‌شود. منتقدان این رویکرد معتقدند: «تأکید بر تأثیرات قابل مشاهده منجر به غفلت از عقاید و شیوه‌هایی می‌شود که به‌وسیله آن‌ها می‌توان برنامه سیاسی را به‌گونه‌ای شکل داد که دستکاری مستقیم و آشکار در نتایج فرایند سیاسی را غیرضروری سازد» (همان: ۳۷).

معروف‌ترین نظریه‌ای که چهره یا بُعد اول قدرت را به نمایش گذاشته، رویکرد «کثرت‌گرایی» (pluralist) است. به‌نظر کثرت‌گرایان قدرت پدیده‌ای شفاف و ملموس است که به‌راحتی هنگام انتخاب اهداف و سیاست‌گذاری‌ها مشاهده می‌شود. از نظر این رویکرد، صاحبان قدرت می‌توانند از میان پیشنهادها مطرح‌شده، هر کدام را که می‌خواهند انتخاب کرده و دیگران را به پذیرش آن وادار سازند.

اگر قدرت را یک بُعدی ببینیم؛ آن‌گاه رسانه‌های جمعی، ابزاری‌اند که به‌طور

بالمقوه همهٔ افراد و گروه‌ها می‌توانند از آن‌ها برای بیان نظرهایشان استفاده کنند. در چنین حالتی؛ بازاری وجود دارد که در آن انواع رسانه‌ها، پیام‌ها، گیرندگان و فرستندگان وجود دارند. فرستندگان می‌توانند از رسانه‌های مختلفی پیام خود را پخش کنند. گیرندگان براساس علاقه و سلیقهٔ خود از پیام‌های متعدد، آن‌چه را می‌خواهند، انتخاب می‌کنند. هرچند برخی از گروه‌ها به‌طور بالفعل دسترسی بیشتری به رسانه‌های جمعی داشته و برای پخش پیام‌های خود امکانات بیشتری دارند؛ اما این به‌معنای انحصار نیست و گروه‌های دیگر نیز می‌توانند در این بازار آزاد به رقابت پرداخته و در صورت اقبال عمومی، شرایط را تغییر دهند. پس رسانه‌ها ابزاری‌اند که به تکثر و تنوع جامعه کمک کرده و قدرت انتخاب افراد را بالا می‌برند. نظریه‌های کثرت‌گرایانه و کارکردگرایانه در این گروه جای می‌گیرند. طبق این رویکردها، رسانه‌های جمعی در نهایت عامل ایجاد اجماع و «توافق» (consensus) در جامعه بوده و انسجام و یکپارچگی آن را بالا می‌برند (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸).

بعد دوم قدرت

«بچراچ و براتز مدعی‌اند که تحلیل کثرت‌گرایانه صرفاً بر یکی از دو چهرهٔ قدرت یعنی چهرهٔ عمومی و بیرونی آن تمرکز می‌کند. اما چهرهٔ دوم یا خصوصی و اندرونی قدرت را در حذف پنهانی منافع افراد یا گروه‌های خاص، در ملاحظات مجامع قانون‌گذاری، جلسات شوراها و دیگر عرصه‌هایی می‌توان مشاهده کرد که تصمیم‌هایشان بر زندگی جمع و اجتماع تأثیر می‌گذارد» (هیندس ۱۳۸۰: ۲۰). به‌نظر آن‌ها «تحلیلی رضایت‌بخش‌تر از قدرت دوبُعدی متضمن بررسی «تصمیم‌گیری» و «عدم تصمیم‌گیری» است. تصمیم، انتخابی در میان شیوه‌های بدیل کنش است. عدم تصمیم‌گیری، تصمیمی است که نتیجه‌اش سرکوب یا خنثی‌سازی رویارویی‌های پنهان یا آشکاری است که ارزش‌ها یا

منافع تصمیم‌گیرنده را تهدید می‌کند. بنابراین عدم تصمیم‌گیری ابزاری است که به‌وسیله آن تقاضا برای دگرگونی در تخصیص موجود امتیازات و پاداش‌های اجتماع قبل از استماع در نطفه خفه شده یا مخفی می‌ماند، یا قبل از ورود به عرصه تصمیم‌گیری مربوط، نابود شده و یا در صورت ناموفق بودن این موارد، در مرحله اجرا از کار افتاده یا نابود می‌شود... از دید بچراچ و براتز، شناسایی موضوعات بالقوه‌ای که فقدان تصمیم‌گیری‌ها، مانع فعلیت یافتن آن‌ها می‌شود بسیار حیاتی است، بنابراین از نظر آنان موضوعات کلیدی یا مهم می‌توانند بالفعل، یا به‌احتمال بیشتر، بالقوه باشند» (لوکس، ۱۳۷۵: ۲۵). به‌طور خلاصه این دو نویسنده معتقدند؛ دال موضوع «عدم تصمیم‌گیری» یعنی قدرت کنترل موضوع‌هایی که در دستور کار سیاسی قرار می‌گیرند و به‌ویژه خارج کردن برخی از موضوع‌ها از دستور کار سیاسی را نادیده گرفته است.

اگر قدرت را دوبعدی ببینیم؛ آنگاه رسانه‌ها ابزاری‌اند در دست گروه قدرت‌مند جامعه که به‌وسیله آن به‌طور گزینشی اقدام به پخش پیام‌های موردنظر خود می‌کنند. از این دیدگاه، رادیو و تلویزیون و مطبوعات اخبار و گزارش‌هایی را طرح می‌کنند که گروه قدرت‌مند خواستار آن است. در چنین حالتی هر خبر و پیامی که منافع حاکمان را به خطر بیندازد؛ سانسور شده و اجازه پخش پیدا نمی‌کند. برای مثال در تلویزیون، مخاطبان نه با تمام واقعیت؛ بلکه با بخش‌هایی از واقعیت که حاکمان صلاح می‌بینند، آشنا خواهد شد. رسانه‌های گفتاری هیچ‌گاه حرف دل اکثریت و مردم را پخش نمی‌کنند. از رادیو تنها صدای قدرت‌مندان به گوش می‌رسد (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸). همین نوع قدرت است که اجازه می‌دهد در تلویزیون ایران آثار جلال آل‌احمد مرور شوند، اما مطلبی از کتاب‌های محمدعلی جمالزاده یا صادق هدایت گفته نشود. شعر پروین اعتصامی و سهراب سپهری موضوع برنامه‌های متعدد قرار می‌گیرند، اما فروغ فرخزاد و احمد شاملو با بایکوت کامل روبه‌رو می‌شوند.

حال این پرسش مطرح است که آیا مطالعه قدرت با روش و رویکردی که بچراچ و بارتز پیشنهاد می‌کنند درک درستی از نحوه عملکرد قدرت در قرن بیست‌ویکم در اختیار ما قرار می‌دهد؟ آیا با وجود هزاران شبکه رادیو و تلویزیونی ماهواره‌ای، هزاران نشریه الکترونیکی، ده‌ها میلیون وبلاگ و صدها میلیون کاربر شبکه‌های اجتماعی؛ امکان حذف بلندمدت موضوع‌ها از «دستور کار» وجود دارد؟ برای مثال تا کی و با چه هزینه‌ای می‌توان نمایش یک فیلم یا شنیدن یک ترانه را از دستور کار جامعه خارج کرد؟ با ورود تکنولوژی‌های جدید ارتباطی از شبکه‌های ماهواره‌ای گرفته تا گوشی‌های هوشمند و شبکه‌های اجتماعی امکان تأمین امنیت با به‌کارگیری چهره دوم قدرت بسیار سخت و تقریباً غیرممکن شده است. به‌سختی دیگر امروزه یک فرد یا یک نهاد نمی‌تواند مشخص کند که چه موضوع‌هایی در جامعه باید حتماً طرح شود یا طرح نشود.

البته با شکل‌گیری رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی جدید موضوع تعیین دستور کار نه‌تنها از دست قدرت‌مندان سیاسی، بلکه از دست قدرت‌مندان اقتصادی نیز خارج شده است. برای مثال در گذشته بنگاه‌های بزرگ اقتصادی مانند شرکت‌های فعال در حوزه نفت، پتروشیمی، خودروسازی، صنایع ساختمانی و... که در گسترش مصرف سوخت‌های فسیلی و سایر آلاینده‌های زیست‌محیطی فعال بودند با تطمیع و تهدید روزنامه‌نگاران و رسانه‌های آزاد، مانع انتشار گزارش‌هایی می‌شدند که نقش آن‌ها را در تغییرات اقلیمی و آلودگی محیط زیست نشان می‌داد. این شرکت‌ها با تهدید به قطع ارائه آگهی یا درخواست مستقیم از مدیران مسئول رسانه‌ها خواستار عدم انتشار برخی از گزارش‌ها و حتی اخراج گزارش‌گرهای مربوط می‌شدند (ادواردز و کرومول، ۱۳۹۲)، اما امروزه به‌برکت رسانه‌های اجتماعی امکان تأثیرگذاری مطلق این شرکت‌ها در تعیین دستور کار و خبررسانی بسیار کاهش یافته است.

بعد سوم قدرت

استیون لوکس با نقد دیدگاه دو بُعدی قدرت، دیدگاه سه بُعدی خود را مطرح می‌کند. او می‌گوید: بچراچ و بارتز به پیروی از کثرت‌گرایان، بیش از حد به دیدگاه فردگرایی روش‌شناختی قدرت تأسی می‌جویند. هردو، پا جای پای ماکس وبر می‌گذارند. از دیدگاه وبر، قدرت، احتمال دستیابی افراد به خواسته‌های خود به‌رغم مقاومت دیگران است (لوکس، ۱۳۷۵: ۲۹). به عقیده لوکس «قدرت کنترل دستور کار سیاسی و کنارزدن موضوعات بالقوه، با عملکرد نیروهای جمعی (مثل طبقه یا حزب سیاسی یا اتحادیه‌ها) و تنظیمات اجتماعی (مثل اشکال سازمان‌دهی و سلسله‌مراتب)، بهتر تحلیل می‌شود و قابل تقلیل به رفتار فردی نیست. بچراچ و بارتز و کثرت‌گرایان چون فرض می‌کنند که قدرت، فقط در حالات ستیز بالفعل نمود پیدا می‌کند، ستیز بالفعل را ضروری قدرت می‌دانند. این امر به معنای نادیده‌نگاشتن این نکته بسیار مهم است که مؤثرترین و بی‌سروصداترین استفاده از قدرت، جلوگیری از ظهور چنین ستیزی است» (همان: ۲۲).

به‌طور خلاصه به‌نظر لوکس قدرت در بُعد سومی نیز عمل می‌کند که با آن‌چه او اصطلاحاً «منافع واقعی» می‌نامد سروکار دارد. لوکس بین منافع ذهنی (آن‌چه افراد فکر می‌کنند که می‌خواهند) با منافع واقعی (آن‌چه افراد ممکن بود بخواهند اگر می‌توانستند نتایج را تجربه کنند و یا از شیوه‌های جایگزین عمل آگاه شوند) تمایز آشکاری قائل می‌شود. دیدگاه رادیکال لوکس عبارت است از این‌که خواسته‌های انسان‌ها ممکن است خود محصول نظامی باشد که برضد منافع واقعی آن‌ها عمل می‌کند. بنابراین شناسایی هنجارها و روش‌های نهادینه‌ای که براساس آن منافع ذهنی جای منافع واقعی را می‌گیرند، نقاب از چهره سوم قدرت برمی‌دارد.

«درحالی‌که منظر دوم معتقد است که منافع افراد یا گروه‌های خاصی ممکن

است کاملاً از بحث سیاسی کنار گذاشته شوند، لوکس فراتر رفته و می‌گوید ممکن است در مواردی از اعمال قدرت، قربانیان آن حتی موفق به درک این مسئله نشوند که منافع واقعی‌اشان در خطر است، و در نتیجه هیچ‌گونه تلاشی برای دفاع از این منافع به عمل نیاورند. براساس دیدگاه لوکس، قدرت شکل سوم و مودبانه‌تری نیز دارد که می‌تواند بر افکار و امیال قربانیانش نفوذ کند بدون این‌که آن‌ها از این تأثیر آگاهی یابند» (هیندس، ۱۳۸۰: ۶). چهره سوم قدرت به نظریهٔ هژمونی (Hegemony) آنتونیو گرامشی بسیار نزدیک است. هژمونی مفهومی است که گرامشی از آن برای نشان‌دادن پیچیدگی‌های روش‌های هدایت و کنترل توده و به‌خصوص کارگران در دوران سرمایه‌داری، استفاده کرده است. هژمونی به‌معنای هدایت و کنترل فکری، ارزشی و فرهنگی طبقه کارگر است تا داوطلبانه ارزش‌ها و اهداف نظام سرمایه‌داری را بپذیرفته و برای تحقق آن‌ها گام بردارند. به‌اعتقاد گرامشی، هژمونی نه‌فقط در ساختار سیاسی و نهاد دولت بلکه در حوزه‌های فرهنگی و «جامعهٔ مدنی» شکل می‌گیرد. بنابراین او سیاست را نه‌فقط در سطح دولت بلکه در همهٔ روابط و نهادهای اجتماعی پی‌می‌گیرد (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸: ۲۴۹).

«گرامشی با برخی تناقض‌های چشم‌گیر هژمونی را با عرصهٔ جامعه مدنی یکی می‌شمارد و از آن کل گسترهٔ نهادهایی را اداره می‌کند که میان دولت و اقتصاد میانجی‌اند. ایستگاه‌های تلویزیونی خصوصی، خانواده، جنبش پیشاهنگی پسران، کلیسای متدیست، کودکان‌ها، لژیون بریتانیا، روزنامهٔ سلن (*sum*)؛ همهٔ این‌ها دستگاه‌های هژمونی به‌حساب می‌آیند که افراد را به‌جای سرکوب، از راه اجماع به قدرت حاکم پیوند می‌دهند. برعکس، سرکوب به دولت اختصاص داده می‌شود که انحصار خشونت مشروع را در اختیار دارد» (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۱۸۰).

اگر قدرت را سه‌بعدی ببینیم؛ آن‌گاه رسانه‌ها ابزاری در دست گروه قدرت‌مند جامعه‌اند که با آن ارزش‌های مدنظر خود را در ذهن مردم نهادینه کرده و

مخاطبان را قانع می‌کنند که داوطلبانه به این ارزش‌ها احترام بگذارند. به عبارت دیگر رسانه‌های جمعی به جای آن که بخشی از واقعیت را نشان دهند، به تحریف و دستکاری ذهنی مخاطبان می‌پردازند. در چنین دیدگاهی، کارکرد اساسی رسانه‌ها آموزش و درونی‌کردن سبک زندگی مدنظر قدرت‌مندان است. بنابراین کار اصلی رسانه‌های جمعی، پخش گزینشی پیام‌ها نبوده و کار فعالان عرصه رسانه‌ها که کارگزاران قدرت‌مندان هستند، به قیچی و سانسورکردن محدود نمی‌شود. کار اصلی رسانه‌های جمعی آن است که نوعی آگاهی کاذب به مخاطبان دهند تا آن‌ها خیال کنند در راه منافع خود گام برمی‌دارند، درحالی که در واقع مشغول آبریختن به آسیاب قدرت‌مندان هستند (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸).

پیروان مکتب فرانکفورت و افرادی چون گرامشی، آلتوسر، آدرنو و مارکوزه از پیروان این رویکردند. مارکوزه عقیده دارد: «نقش اصلی رسانه‌ها، در ابتدا برانگیختن و سپس ارضاکردن نیازهای دروغینی است که در نهایت منجر به همانندگردانی و ادغام گروه‌هایی که هیچ منافع مشترک مادی با یکدیگر ندارد، در یک جامعه تک‌ساحتی می‌شود» (مک کوایل، ۱۳۸۲: ۱۲۵). سه‌گانه ماتریکس، نسخه هنری این چهره سوم قدرت را در یک فیلم سینمایی به خوبی نشان می‌دهد.

مقایسه سه دیدگاه

مزایای دیدگاه یک‌بُعدی قدرت آن است که براساس تعاریف عملی و مدارک آشکار به بررسی رفتار بالفعل می‌پردازد. دال با مطالعات تنوع تصمیم‌گیری‌ها در شهر نیوهیون معتقد است افراد در فضاهای گوناگون اعمال قدرت می‌کنند و هیچ گروهی از نخبگان از قدرت تصمیم‌گیری در تمام حوزه‌ها برخوردار نیست. او همچنین نشان می‌دهد که خواست و اولویت‌های شهروندان بر تصمیم‌گیری رهبران تأثیر می‌گذارد. به‌طور خلاصه، دیدگاه یک‌بُعدی قدرت نمی‌تواند راه‌های نه‌چندان آشکاری را که به موضع‌گیری یک نظام کثرت‌گرا

به نفع گروه‌های خاص و به ضرر دیگران می‌انجامد، آشکار سازد. «تمامی مطالعهٔ بچراچ و براتر در مورد فقر، نژاد و سیاست در شهر بالتیمور در واقع شرح تصمیمات متنوع شهردار و رهبران تجاری مختلف است و در آن نشان می‌دهد که چگونه اینان به منظور منحرف کردن خواسته‌های نوپای سیاهان بالتیمور از تدابیری چون انتصاب‌های خاص، فعالیت‌های مالیاتی، حمایت از اقدامات رفاهی و... استفاده می‌کنند تا بدین وسیله، این خواسته‌ها به مسائل تهدیدآمیز سیاسی تبدیل نشود...» (لوکس، ۱۳۷۵: ۵۳).

در حالی که هر دو نظریهٔ یک‌بُعدی و دو‌بُعدی قدرت به شیوه‌هایی اشاره دارند که توسط آن‌ها یک فرد یا یک گروه اراده و خواست خود را بر دیگران تحمیل می‌کند، در رویکرد سه‌بُعدی به قدرت که توسط لوکس مطرح شده است می‌توان با تعریف غلط منافع برای فرمان‌برداران، آن‌ها را به‌طور داوطلبانه و با رضایت کامل به پذیرش قدرت متمایل کرد. بنابراین در بُعد سوم علاوه بر منافع ذهنی دربارهٔ منافع واقعی هم بحث می‌شود. همچنین در این حالت علاوه بر تمرکز روی تصمیم‌گیری‌ها به چگونگی کنترل و هدایت برنامه‌های سیاسی نیز پرداخته می‌شود.

اگر بخواهیم از منظر سه چهرهٔ اصلی قدرت به رسانه‌های ارتباط جمعی قرن بیستمی، مخاطبان و فرستندگان پیام‌ها نگاه کنیم، باید بگوییم در چهرهٔ یک‌بُعدی قدرت؛ به دلیل تعدد و تکثر رسانه‌های جمعی و پیام‌ها آن‌ها، مخاطبان قدرت بیشتری پیدا کرده‌اند. آن‌ها می‌توانند از این رسانه‌ها و پیام‌های موجود با آزادی بیشتری دست به انتخاب زده و استقلال خود را بیشتر حفظ کنند. علاوه بر این براساس پیش‌فرض‌های این رویکرد، جامعه از گروه‌های متعددی تشکیل شده و بنابراین مفهوم قدیمی مخاطب که به‌طور ضمنی «عامهٔ مردم» را دربرداشت، از بین رفته است. در نتیجه با تضعیف مفهوم کلاسیک «مخاطب» و تقسیم‌شدن مخاطبان به گروه‌های متنوع که سلیق متفاوتی دارند؛ دسترسی

و سلطهٔ رسانه‌ها بر گیرندگان پیام‌ها کمتر شده است. اما در چهرهٔ دوبعدی و سه‌بعدی قدرت، این پیش‌فرض اساسی وجود دارد که جامعه از دو گروه یا طبقهٔ اصلی تشکیل شده است. از طرف دیگر رسانه‌ها و کانال‌های ارتباط جمعی با وجود تعدد ظاهری آن‌ها، هنوز در دست گروه اقلیتی است که در گذشته هم صاحب و مالک رسانه‌ها بود. بنابراین قدرت رسانه‌ها نه تنها کم نشده؛ بلکه با استفاده از تکنولوژی‌های جدید به شکل مؤثرتری مخاطبان (عامهٔ مردم بی‌قدرت) را زیر سلطهٔ خود قرار داده است. بنابر تفسیر پیروان چهرهٔ سوم قدرت؛ تنوع و تکثری که در مخاطبان ایجاد شده و یا در پیام‌ها وجود دارد، تنوع و تکثر ظاهری و فریب‌کارانه است. چنین تنوع و تکثرهایی فقط به حوزه‌های مصرفی محدود می‌شود و در حوزهٔ تولید، تمام آن افراد و گروه‌های به‌اصطلاح متکثر، خادمان نظام تولید سرمایه‌داری‌اند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت؛ از بُعد اول قدرت، رسانه‌ها دریچه‌ای رو به جهان خارج هستند که ما از طریق آن‌ها با واقعیت‌ها روبه‌رو می‌شویم. رسانه‌ها آیینیهایی‌اند که تصویرهایی از جامعه را بازمی‌تابانند. افراد می‌توانند آزادانه و به‌دلخواه خود یکی از این دریچه‌ها یا آیینه‌ها را انتخاب کرده و به‌وسیلهٔ آن دنیا را نگاه کنند.

از بُعد دوم قدرت؛ رسانه‌ها همانند صافی و فیلتر عمل کرده و برخی از واقعیت‌ها را نمایش داده و برخی دیگر را پنهان می‌کنند. به‌عبارت دیگر رسانه‌ها در حالت دوم مثل عدسی‌ها عمل کرده و برخی ابعاد واقعیت را برجسته و برخی دیگر را کوچک می‌کنند.

اما نقش رسانه‌ها از بُعد سوم قدرت بسیار ظریف‌تر و پیچیده‌تر است. در این حالت رسانه‌ها مانند عینکی‌اند که افراد فقط از پشت آن‌ها می‌توانند جهان را ببینند. افراد در این توهم هستند که واقعیت راستین را می‌بینند، درحالی‌که به‌دلیل استفاده از لنز و یا عینک، فقط با واقعیت کاذبی روبه‌رویند.

همین ابعاد قدرت را نیز می‌توان در ایجاد امنیت برگزاری برنامه‌ها و مراسم فرهنگی مشاهده کرد. برای مثال اگر هنگام برگزاری موسیقی توسط یک خواننده زن یا مراسم نمایش پوشاک زنانه در پارک؛ نیروهای حراستی مردانی را که به مکان موردنظر آمده‌اند بیرون کنند؛ با چهره اول قدرت روبه‌رو هستیم. اگر قبل از مراسم مسئولان برگزاری قید کنند که موسیقی یا شوی پوشاک برای بانوان است؛ با ایجاد امنیتی براساس چهره دوم قدرت روبه‌رویم. اگر اذهان به‌گونه‌ای دست‌کاری شوند که به‌طور کلی مردان تمایلی برای حضور در چنین مراسمی نداشته باشند و برای مثال رفتن به کنسرت خواننده زن را در شأن خود نمی‌بینند، با چهره سوم قدرت روبه‌رویم. روشن است امنیتی که با چهره سوم قدرت ایجاد می‌شود بسیار پیچیده‌تر، پایدارتر و مطمئن‌تر از ایجاد امنیت با دو چهره دیگر قدرت است.

۴. میشل فوکو: بُعد چهارم قدرت

میشل فوکو از اندیشمندانی است که راه را برای بررسی بُعد چهارم قدرت باز کرده است. در این مرحله قصد داریم تفاوت نظریه فوکو را با چهره‌های سه‌گانه قدرت مشخص کنیم. این تمایز از آن‌رو حیاتی است که به شکل‌گیری بُعد یا چهره چهارم قدرت منجر شده است. همان‌طور که قبلاً مشخص شده ویژگی مشترک هر سه چهره قدرت آن است که همیشه گروهی به‌دنبال اعمال خواست و کسب منافع خود هستند. چهره اول و دوم قدرت به این نکته اشاره می‌کردند که گروه قدرت‌مند این کار را با تصمیم‌گیری یا عدم تصمیم‌گیری انجام می‌دهد. بنابراین جدا از این که هر کدام چه ابزار و تکنیکی را به کار می‌برند، در این پیش‌فرض اتفاق نظر دارند که گروه‌های قدرت‌مند و گروه‌های زیر سلطه هر دو از منافع و خواست‌های خود آگاهند. اما نظریه‌پردازان چهره سوم قدرت به این موضوع اشاره کردند که فقط گروه‌های قدرت‌مند از منافع خود آگاهند و

گروه‌های تحت سلطه به دلیل تحریف و دست‌کاری ذهنی گروه‌های قدرت‌مند، از منافع واقعی خود آگاه نیستند و دچار آگاهی کاذب شده‌اند.

تفاوت اصلی فوکو با نظریه‌پردازان چهره سوم قدرت در این است که به عقیده فوکو نه تنها گروه‌های تحت سلطه، بلکه گروه‌های به اصطلاح قدرت‌مند نیز از منافع و خواست واقعی خود بی‌خبرند و اساساً چیزی به عنوان منافع واقعی وجود ندارد. به نظر فوکو تمام افراد جامعه در گفتمان‌هایی به سر می‌برند که هرگونه تعریفی از منافع و خواست‌ها را تحت کنترل خود دارد. افراد چه به اصطلاح حاکم باشند چه به اصطلاح محکوم، نمی‌توانند خارج از گفتمان خاصی که در آن قرار دارند بیندیشند و عمل کنند. بنابراین همان‌طور که گفته شد مهم‌ترین تفاوت نظریه فوکو درباره قدرت که چهره چهارم قدرت را شکل می‌دهد در این است که در این چهره از قدرت، سوژه و کنش‌گر آگاه وجود ندارد. به عبارت دیگر فوکو با نظریه هژمونی گرامشی و نقد ایدئولوژیک مارکسیست‌ها که چهره سوم قدرت را تشکیل می‌داد، مخالف است. فوکو این ایده را که عده‌ای مشغول تحریف اذهان دیگران و انجام توطئه و فریب آن‌ها هستند، نمی‌پذیرد (بهرامی کمیل، ۱۳۸۸).

از طرف دیگر، فوکو معتقد است قدرت توان تولید و زایش را دارد و نباید مانند مفسران قدیمی قدرت را صرفاً با ویژگی سرکوب‌گری و نفی و به‌طور کلی در وجه سلبی آن دید. از نظر فوکو مهم‌ترین ویژگی قدرت بُعد ایجابی آن است. آن‌چه باعث می‌شود قدرت خوب به نظر آید و آن‌چه باعث می‌شود که قدرت پذیرفته شود این واقعیت ساده است که صرفاً به‌مثابه نیرویی که نه می‌گوید بر ما سنگینی نمی‌کند بلکه از چیزها عبور می‌کند و تولیدشان می‌کند و سبب لذت می‌شود. برای مثال اگر امروزه ذائقه جنسی افراد تغییر کرده و در بین زنان مسابقه‌ای برای هرچه مانکن‌تر (لاغرتر) شدن است؛ آیا یک یا دو قرن پیش هم مردان و زنان چنین ذائقه‌ای داشتند؟ در گذشته زنان چاق با لب‌های

باریک خیلی زیباتر به نظر می‌رسیدند تا زنان لاغر با لب‌های شتری. اما صنعت مد و رسانه‌ها امروزه تصویر جدیدی از زیبایی ترسیم کرده است که همان استفاده از چهرهٔ چهارم قدرت است.

۵. جان کنت گالبرایت: قدرت شرطی‌کننده

گالبرایت ضمن پذیرش تحول مفهوم قدرت، آن را به «قدرت کیف‌دهنده»، «قدرت پاداش‌دهنده» و «قدرت شرطی» تقسیم می‌کند. قدرت کیف‌دهنده می‌تواند با تحمیل مابازایی ناگوار یا شاق، دیگران را تسلیم کند. مبنای این قدرت از دیدگاه گالبرایت «شخصیت» است که در یک فرد به صورت توانایی تسلیم کردن دیگران در برابر خواست‌های خود تجلی پیدا می‌کند. قدرت پاداش‌دهنده با مبنای قرارداد مالکیت، اطاعت یا تسلیم در اعتقادات فرد از طریق تشویق، ترغیب، آموزش یا تعهد اجتماعی نسبت به امری که درست است، به دنبال تسلیم کردن دیگران است. مبنای قدرت شرطی که از دیدگاه گالبرایت امروزه در ادارهٔ جوامع بسیار اهمیت پیدا کرده «سازمان» است. قدرت شرطی‌کننده برعکس دو مفهوم دیگر که حالت عینی دارند، به صورت ذهنی اجرا می‌شود. درحالی‌که قدرت کیف‌دهنده و پاداش‌دهنده با انتقال یا کاربرد یکی از ابزارهای ملموس مانند زور یا پول همراه هستند؛ قدرت شرطی بر مبنای سازمان مستلزم تحول در ذهنیات، تصاویر و ادراک اشخاص است. این جاست که نقش اطلاعات و ارتباطات در اعمال قدرت شرطی روی می‌نمایاند. بر همین اساس گالبرایت دو نوع امنیت را از یکدیگر متمایز می‌کند: «امنیت مبتنی بر قدرت» و «امنیت مبتنی بر ارتباطات». در الگوی «جست‌وجوی امنیت مبتنی بر ارتباطات»، ما قدرت شرطی را آن‌گونه که گالبرایت می‌گوید مشاهده می‌کنیم. در قدرت شرطی؛ نه عامل قدرت و نه تابع قدرت همیشه لازم نیست که از چگونگی عملکرد آن آگاه باشند. یکی از اساسی‌ترین ابزارهای اعمال قدرت

شرطی، رسانه‌ها هستند. رسانه‌ها با ایجاد تحول در باورها، ارزش‌ها، اعتقادات، تصاویر، ادراکات و ذهنیات جامعه، زمینه را برای «پذیرش» فراهم می‌کنند. این نقش که امروزه بسیار اهمیت پیدا کرده است موجب می‌شود تا به‌جای اعمال ابزارهای ملموس، نیروهای غیرملموس و یا به‌عبارتی «پیام‌ها، نمادها، اخبارها و اطلاعات» اهمیت بیشتری یابند.

در سیاست بین‌الملل سرنوشت امنیت هم همین‌طور بوده است. چنان‌که بیان شد، در مفهوم سنتی امنیت یا الگوی جست‌وجوی امنیت برحسب قدرت، ابزارهای ملموس نقش برجسته داشتند. درحالی‌که در الگوی ارتباطات، ابزارهای غیرملموس شرایط را برای اقتناع یا به‌عبارتی تسلیم فراهم می‌کنند. در الگوی امنیت مبتنی بر ارتباطات؛ امنیت به‌معنای قانع‌کردن برحسب میزان اطلاعات، میزان نفوذ بر افکار عمومی و بالاخره قابلیت انعطاف در طرح خواسته‌ها و شیوه‌های حصول اهداف است. چنان‌که بیان شد در مفهوم مدرن امنیت که براساس الگوی «جست‌وجوی امنیت مبتنی بر ارتباطات» است، نقش اطلاعات و سازمان اهمیت می‌یابد و جای نیروهای فیزیکی و نظامی را می‌گیرد (گالبرایت، ۱۳۷۱؛ و عیدی‌پور، ۱۳۸۸؛ ۴۴-۴۵).

۶. مانوئل کستلر: قدرت، ارتباطات و جامعه شبکه‌ای

برای رسیدن به رویکرد جدیدی در مطالعه قدرت و امنیت بررسی نظرات مانوئل کستلر درباره «جامعه شبکه‌ای»، «قدرت» و «ارتباطات» بسیار مفید است. از نظر کستلر جامعه شبکه‌ای، جامعه‌ای است که ساختار سازمان‌دهی آن براساس مجموعه‌ای از نقاط اتصال به‌هم‌پیوسته بین اجزا بنا شده و کیفیت و کمیت ارتباطات در آن تغییر کرده است. طبق تعریف کستلر در جامعه شبکه‌ای خبری از یک مرکز هدایتی و کنترلی نیست و فرایندهای تولید (رابطه انسان با محیط)؛ تجربه (تعامل انسان‌ها به‌منظور ارضای نیازها)؛ قدرت (رابطه انسان‌ها به‌منظور

تحمیل خواستشان) و فرهنگ؛ از منطق شبکه‌ای پیروی می‌کند (کستلز، ۱۳۸۰). کستلز در تعریف دیگری می‌گوید: جامعه شبکه‌ای جهانی، جامعه‌ای است که ساختارهای اجتماعی آن پیرامون شبکه‌های فعال شده از طریق فناوری‌های اطلاعاتی، ارتباطی و پردازش‌شده دیجیتال و مبتنی بر میکروالکترونیک شکل گرفته است (کاستلز، ۱۳۹۴).

کستلز در تعریف قدرت می‌گوید: «قدرت اساسی‌ترین جریان موجود در هر جامعه‌ای است، چراکه هر اجتماعی بر پایه مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نهادها تعریف شده است، و آن‌چه ارزش شناخته شده و نهادینه می‌شود توسط روابط قدرت تعیین می‌شود. قدرت ظرفیتی ارتباطی است که بازیگر اجتماعی را قادر می‌سازد به صورت نامتوازن بر تصمیمات بازیگران اجتماعی دیگر تأثیر بگذارد، به طوری که به نفع اهداف، منافع و ارزش‌های بازیگر توانمند باشد. قدرت با ابزار اجبار (و یا امکان به کارگیری آن) و یا براساس ساخت معانی در گفتمان‌های خاص، که بدان وسیله بازیگران اجتماعی رویکردهای خود را معین می‌کنند اعمال می‌شود» (کاستلز، ۱۳۹۴: ۱۵). به نظر کستلز در جامعه شبکه‌ای قدرت در ارتباطات نهفته است، زیرا در جامعه شبکه‌ای است که گفتمان‌ها، تولید، منتشر و در نهایت در اعمال انسانی تجسم می‌یابند. در این جوامع قدرت متعلق به کسانی است که ارتباطات و الگوهای تماس میان گره‌های شبکه را مدیریت و کنترل می‌کنند. از نظر کستلز ارتباطات به معنای به اشتراک گذاشتن معانی از طریق تبادل اطلاعات است (کاستلز، ۱۳۹۳). به اعتقاد کستلز سه گونه اصلی ارتباطات عبارتند از: ارتباطات جمعی، ارتباطات میان فردی و نوع جدیدی از ارتباط که بین دو گونه قبلی قرار گرفته و «ارتباط جمعی خودفرمان» (Mass-self communication) نام دارد. به گفته وی شبکه‌های افقی ارتباطی ظهور «ارتباط جمعی خودفرمان» را فراهم کرده است. این نوع ارتباطات عمیقاً استقلال برقراری ارتباط افراد را در برابر شرکت‌های بزرگ ارتباطی، افزایش

داده است، زیرا کاربران هم به فرستنده هم به گیرنده پیام تبدیل شده‌اند. یعنی با گسترش اینترنت، شکل جدیدی از ارتباط تعاملی پدید آمده است که با توانمندی ارسال پیام‌ها از افراد متعدد به تعداد بسیاری دیگر، در زمان معین و با امکان‌پذیری بهره‌گیری از ارتباطات نقطه به نقطه، پخش محدود و یا همگانی مشخص می‌شود. کستلز معتقد است در جامعه شبکه‌ای، ارتباط جمعی افقی و مشارکتی است که در سه مرحله ۱. خودفرمانی در تولید محتوا؛ ۲. خودگردانی در توزیع پیام؛ و ۳. خودانتخابی در مصرف پیام‌ها قابل مشاهده است (کاستلز، ۱۳۹۴).

در نهایت کستلز معتقد است شرایط جدید در حوزه امنیت هم تأثیرگذار است زیرا «گسترش نفوذ شرکت‌های بزرگ در رسانه‌ها، اطلاعات و صنایع ارتباطی، در حول نهادهای نظارتی ارتباطات، ممکن است انقلابی در خدمات تجاری به‌وجود آورد و به نفوذ صنعت تبلیغات و مصرف‌گرایی تجاری منجر شود. همچنین آزادی بیان و ارتباط در اینترنت و در دستگاه‌های چندرسانه‌ای جهانی/ محلی محدود شود و تحت نظارت بوروکراسی‌های دولتی و نخبگان سیاسی قرار گیرد» (همان‌جا).

۷. جوزف نای: قدرت نرم و قدرت سخت

برخی از محققان قدرت را به دو گونه قدرت سخت و قدرت نرم تقسیم‌بندی کرده‌اند:

(الف) قدرت سخت، قدرت آشکار و ملموسی است که منابع آن اقتصاد، تکنولوژی، سیاست، محصولات فرهنگی و آموزشی و نیروی نظامی است و داشتن آن‌ها، موجب تغییر در موقعیت کشور یا افراد می‌شود؛

(ب) قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است. به عبارت دیگر، جنس قدرت نرم از نوع اقناع و قدرت سخت از مقوله اجبار است.

جوزف نای از پیشگامان طرح قدرت نرم، در کتاب کاربرد قدرت نرم بر این عقیده است که قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی، یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند اطلاعات و دانایی را به‌منظور پایان‌دادن به موضوع‌های مورد اختلاف به‌کار گیرد و اختلافات را به‌گونه‌ای ترسیم کند که از آن‌ها امتیاز گیرد (نای، ۱۳۸۲: ۱۰). به‌نظر نای یکی از نمونه‌های قدرت نرم می‌تواند کاربرد رسانه‌های جمعی در مناقشات باشد، رسانه می‌تواند جایگزین فشار نظامی شود. در این جا ما دیگر شاهد اعمال زور و اجبار نیستیم، بلکه اقناع افکار عمومی از طریق جنگ رسانه‌ای صورت می‌گیرد. اثرات قدرت نرم می‌تواند طولانی‌مدت باقی بماند و حتی ماندگار باشد. در قدرت نرم با ابزاری همچون رسانه‌ها می‌توان همان کاری را انجام داد، که قبلاً به‌وسیله قدرت سخت انجام می‌گرفت، درعین حال که اثرات منفی آن را ندارد و تأثیرگذاری به‌مراتب عمیق‌تری به‌جا می‌گذارد.

در دیدگاه نای، قدرت نرم دارای سه منبع کلی است: جذابیت‌های فرهنگی، ارزش‌ها و ایدئال‌های سیاسی و سیاست داخلی و خارجی یک کشور. البته نای بر غیرشعاری بودن این منابع تأکید دارد؛ یعنی کشوری که در عمل به این منابع دست یابد و دیگران را قانع کند که واجد این ویژگی‌هاست از قدرت نرم تأثیرگذاری برخوردار خواهد بود. به‌نظر نای فرهنگ عبارت است از دسته‌ای از ارزش‌ها و اعمال که به یک جامعه معنا می‌بخشد. وقتی فرهنگ یک کشور ارزش‌های جهانی مانند دموکراسی و حقوق بشر را شامل شود احتمال این‌که نتایج مطلوب با هزینه اندک تحصیل شود، افزایش می‌یابد (نای، ۱۳۸۷: ۵۲).

همچنین سیاست خارجی و داخلی می‌تواند قدرت نرم را تقویت یا تضعیف کنند. اگر این سیاست‌ها متکبرانه و تنگ‌نظرانه و بدون توجه به آرای دیگران باشند، در کاهش قدرت نرم مؤثرند. برای مثال در حوزه سیاست خارجی اگر یک کشور، سیاست‌هایش را به‌گونه‌ای تنظیم کند که بتواند بدون استفاده از تهدید و یا تطمیع،

دیگران را بسیج نماید، منبع مهمی برای قدرت نرم به‌شمار می‌رود (همان: ۱۳۶). برخی از عواملی که تولیدکننده و یا تقویت‌کننده قدرت نرم هستند عبارتند از: ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی، موقعیت ایدئولوژیکی، ارتباط دیپلماتیک مناسب و گسترده، مناسبات و مبادلات فرهنگی، ارائه تصویر مطلوب از خود، بهره‌گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ در راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقبول، زدودن ذهنیت‌های تاریخی منفی، کسب جایگاه علمی پیشرفته و فناوری‌های تکنولوژیکی، توانمندی اقتصادی بالا، قدرت شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی، قدرت نفوذ در باورها و نگرش‌ها، برخورداری از شبکه‌های خبری جهان‌گستر و قدرت تولید و توزیع محصولات رسانه‌ای متنوع به کشورهای و نفوذ در رسانه‌های بین‌المللی (نای، ۱۳۸۲: ۴۵).

نای می‌گوید: قدرت در زمینه معنا می‌یابد، و رشد سریع فضای سایبر زمینه‌ای جدید و مهم در سیاست جهان است. هزینه پایین ورود، گمنامی، و نامتقارن بودن در آسیب‌پذیری، بدین معناست که بازیگران کوچک‌تر در فضای سایبر نسبت به حوزه‌های سنتی‌تر سیاست جهانی؛ ظرفیت بیشتری برای اعمال قدرت سخت و نرم دارند. تغییرات به‌وجودآمده در اطلاعات همیشه تأثیر مهمی بر قدرت داشته‌اند، اما حوزه سایبر یک محیط مصنوعی جدید و غیرقابل پیش‌بینی است. ویژگی‌های فضای سایبر برخی از اختلافات قدرت بین بازیگران را کاهش داده و بدین ترتیب مثال خوبی از پراکندگی قدرت را که ویژگی سیاست جهانی در قرن حاضر است، به نمایش می‌گذارد. قدرت‌های بزرگ نخواهند توانست مانند حوزه‌هایی چون دریا و خشکی بر این حوزه مسلط شوند. حتی کشورهای بزرگی مانند آمریکا، که منابع عظیمی از قدرت سخت و نرم در اختیار دارند، خود را در حال تقسیم عرصه با بازیگران جدید و مواجه‌شدن با مشکلات بیشتر در کنترل مرزهایشان در حوزه سایبر می‌یابند (نای، ۱۳۸۲).

در پاسخ به این پرسش که کدام کشورها می‌توانند در امنیت نرم تأثیرگذار باشند؟ نای معتقد است که «کشورهایی بر فرهنگ و اندیشه‌هایی مسلط هستند که به هنجارهای غالب جهانی نزدیک‌ترند. کشورهایی که بیشترین دسترسی را به راه‌های متعدد ارتباطی دارند و کشورهایی که اعتبارشان با عملکرد داخلی و بین‌المللی‌شان افزایش می‌یابد» (غرایاق زندگی، ۱۳۸۸: ۹۲). منظور از بُعد فرهنگی قدرت نرم، هم بُعد کیفی و هم بُعد کمی آن است. از نظر کیفی فرهنگ جامعه دارای ویژگی‌های زیر است:

- از ایدئولوژی جذابی برخوردار است؛

- هنجارهای مقبولی دارد؛

- شهروندان آن از نگرش‌های کمابیش یکسانی برخوردارند؛

- میزان تضاد و تعارض ارزشی، به‌ویژه ارزش‌های اخلاقی آن کم است؛

- رفتار دولت‌مردان آن قابل پیش‌بینی‌تر است، و الگوهای آن‌ها از مقبولیت بیشتری برخوردارند.

همچنین کشورهای موفق در جنگ نرم به‌لحاظ کمی از ویژگی‌های زیر برخوردارند:

- سرانۀ تولیدات هنری (سینما، تئاتر، هنرهای تجسمی و ...) آن‌ها بالاست؛

- از شاخص‌های فرهنگی (تولید کتاب، نرخ کتاب‌خوانی، سرانۀ فرهنگی و ...) بالایی برخوردارند؛

- تعداد هنرمندان و نویسندگان آن زیاد است (گزارش راهبردی رسانه، ۱۳۹۰: ۲۱).

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در بحث قدرت، هدف کسب برتری یا به‌تعبیر نای، تبدیل منبع قدرت به رفتار موردنظر در روابط بیرونی است، اما هدف از بحث امنیت، به‌کاربردن قدرت برای کاهش تهدیدات و خطرات و ایجاد ایمنی بیشتر است (همان: ۸۴).

در جمع‌بندی این بخش باید گفت؛ به‌مرور زمان و به‌خصوص با رشد اینترنت و فضای مجازی در چند دهه گذشته مفهوم امنیت و راهبردهای تأمین آن دچار تغییراتی شده است. «با ورود به عصر اطلاعات، اهمیت عناصر نامحسوس و ذهنی قدرت، همانند دانش، نسبت به عوامل محسوس و سنتی قدرت به‌طور چشم‌گیری روبه افزایش است. هر نوع امنیتی نسبی است. امنیت بیش از آن‌که واقعییتی بیرونی باشد، ماهیتی ذهنی و گفتمانی دارد. مفهوم امنیت، تنها در رابطه همنشینی یا جاننشینی با مفهومی‌های دیگری همچون قدرت، منافع، اهداف، مصالح، تهدیدها و... که همگی مفهومی‌های مبهم و سیالی‌اند مصداق یا مصداق‌های خود را می‌یابد» (تاجیک، ۱۳۸۱: ۹). از طرف دیگر، با اهمیت یافتن نقش قدرت نرم در روابط بین‌الملل، جایگاه و اهمیت فرهنگ به‌عنوان مهم‌ترین ابزار ایجاد قدرت نرم هم افزایش می‌یابد. امروزه مشروعیت دولت‌ها هم در سطح داخلی هم در سطح بین‌المللی بیش از پیش بر پایه‌های فرهنگی استوار است. البته این به‌معنای نادیده گرفتن قدرت سخت و نظامی نیست. همان‌طور که نای و سوزان ناسل تأکید کرده‌اند، بهترین حالت، استفاده از قدرت هوشمند نای و سوزان ناسل (Smart Power) است، در این حالت ترکیبی هوشمندانه از قدرت نرم و سخت توأمان و در مکان و زمان مناسب خودش به‌کار گرفته می‌شود.

همان‌طور که امروزه جنگ سخت و قدرت سخت کارآیی خود را از دست می‌دهد و جنگ نرم و قدرت نرم جای آن را می‌گیرد، پیشنهاد می‌شود که «امنیت نرم» به‌معنای امنیتی که به‌دنبال کاهش استفاده از برنامه‌های فیزیکی و اقدامات پلیسی و قضایی است در دستور کار قرار گیرد. امنیت نرم ریشه در فرهنگ و اقدامات فرهنگی دارد و وسائل جدید ارتباطی مانند رسانه‌های اجتماعی در تحقق آن بسیار کارسازند. برای کشوری که دارای سابقه درخشان فرهنگی است، فرصت‌های زیادی وجود دارد تا از قابلیت‌های این نوع امنیت بیشتر استفاده شود.

فصل سوم

فرهنگ، امنیت و رسانه‌های اجتماعی

۱. امنیت یا مصونیت فرهنگ

همیشه این پرسش وجود داشته است که آیا منظور از امنیت فرهنگ؛ حفاظت از تمام مؤلفه‌های فرهنگ است؟ یا منظور از امنیت فرهنگ؛ ضمانت در حفظ پویایی در تمام مؤلفه‌های فرهنگ است؟ تفاوت این دو پرسش این است که در یک رویکرد هدف و اولویت اصلی؛ محافظت و حفظ همه ارزش‌ها، باورها، هنجارها، آداب و رسوم، سبک زندگی و عناصر هویتی است و در رویکرد دوم هدف و اولویت اصلی؛ اطمینان از حفظ پویایی و بازبینی در همه ارزش‌ها، هنجارها و سایر عناصر فرهنگی است. به‌سختی دیگر در یک رویکرد به‌دنبال «مصونیت فرهنگ» هستیم، یعنی می‌خواهیم تمام عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ موجود (فرهنگ سنتی) را به هر قیمت که شده حفظ کنیم و با هر تغییری به چشم تهدید نگاه می‌کنیم؛ اما در رویکرد دوم منظورمان از امنیت فرهنگ؛ حفاظت از فرهنگ با استقبال از تغییرات لازم متناسب با شرایط جدید زندگی اجتماعی است.

در همین زمینه، پیتز کاتزنشتاین دربارهٔ تقابل‌های موجود در روابط و ابعاد امنیت آن‌ها را از دو منظر ثبات‌گرایی و تحول‌گرایی بررسی می‌کند که حاصل نظرهای او به‌شرح جدول زیر است:

جدول ۳. تقابل‌های موجود در عرصه سیاست‌گذاری با توجه به انواع روابط درونی و بیرونی امنیت سیاسی - فرهنگی

انواع روابط ابعاد امنیت - تقابل‌ها	ثبات‌گرایی	تحول‌گرایی
امنیت سیاسی - فرهنگی و ابعاد دیگر امنیت	حفظ ارزش‌های سنتی و قدیمی	اتخاذ ارزش‌های تجددگرایانه و جدید
	حفظ ویژگی‌های منحصر به فرد جامعه	افزایش تطابق یا همسانی بین‌المللی
خط‌مشی	حاکمیت سیاسی	آزادی سیاسی
	افزایش نظم	تحمل تنوع
تمرکز قدرت	کنترل متمرکز سیاسی ملی	مشروعیت نامتمرکز سیاسی و بین‌المللی
	حفظ اقتدار حکومت	حرکت به سوی اقتدار پراکنده ملی
استراتژی مدیریت	نظام تصمیم‌گیری منزوی و غیرحساس نسبت به فشارهای داخلی و خارجی	نظام تصمیم‌گیری به هم‌پیوسته و بسیار حساس نسبت به فشارهای داخلی و خارجی
	سلطهٔ نخبگان داخلی بر سیاست امنیتی	نفوذ گروه‌های ذی‌نفع داخلی و ملل متحد خارجی بر سیاست خارجی

روابط درونی و امنیت سیاسی

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود تقابل نهایی در امنیت سیاسی - فرهنگی در عرصه داخلی، میان آزادی و تحمل چندگانگی و تکرار از یک طرف و حاکمیت، اقتدار و نظم از طرف دیگر است (کاتزنشتاین، به نقل از: عیدی‌پور، ۱۳۸۸: ۶۵).

امروزه و در قرن بیست‌ویکم، جهان به‌مثابه یک دهکده است و مفهوم امنیت نه مانند دوره نخست بعد نظامی - سرزمینی یک‌جانبه دارد و نه مانند دوره دوم ابعاد مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یک‌جانبه، بلکه به‌دلیل یکدست‌شدن جامعه جهانی همه مسائل به یکدیگر مرتبط و نزدیک می‌شود. به‌عبارت دیگر در چنین جهانی، امنیت یک کشور مساوی با امنیت همه و برعکس است. همچنین با گذشت زمان و ایجاد تغییراتی در توقعات و نیازهای انسان‌ها، متغیرهای جدیدی برای تعریف امنیت وارد عرصه می‌شوند. برای مثال امروزه پدیده‌هایی چون تخریب محیط زیست از مهم‌ترین عوامل برهم‌زننده امنیت بشر تلقی می‌شود، درحالی‌که تا صد سال پیش چنین چیزی اصلاً متصور نبود.

۲. امنیت: خرد یا کلان

مانند هر موضوع دیگری امنیت را می‌توان در دو سطح خرد و کلان مطرح کرد. زمانی که به‌دنبال ایجاد امنیت در برگزاری یک نمایشگاه فرهنگی هستیم کار ما در سطح خرد قرار می‌گیرد و زمانی که از گسست فرهنگی و ارزشی بین نسل‌ها سخن می‌گوییم امنیت را در سطح کلان مطرح کرده‌ایم. در ادامه این بخش ابتدا به امنیت در سطح خرد و پس از آن به سطح کلان اشاره می‌شود. رویر کای می‌گوید؛ برنامه امنیت فرهنگی (security culture programme) ترکیبی از اقدامات است که برای ایجاد و حفظ امنیت فرهنگی در یک سازمان ضروری است. به‌نظر او برای ساختن یک برنامه امنیت فرهنگی در سطح خرد (سازمان‌ها) به چارچوبی نیاز داریم که دارای چهار مرحله زیر است:

۱. ماتریکس (Matrics). ماتریکس مرحله‌ای است که در آن مقدمات و شروع کار مشخص می‌شود. برای مثال در این مرحله اهداف کوتاه و بلندمدت مشخص می‌شوند. کای پیشنهاد می‌کند تاجای ممکن اهدافی انتخاب شوند که ویژگی

SMART دارند. یعنی اهدافی که دارای پنج صفت به این شرح هستند: خاص (Specific)؛ سنجش‌پذیر (Measurable)؛ دست‌یافتنی (Achievable)؛ واقع‌گرایانه (Realistic)؛ زمان‌مند (Timed). در صورتی که اهداف مورد نظر این چهار صفت را داشته باشند احتمال تحقق آن‌ها بیشتر خواهد شد. البته برخلاف نظر کای نباید بیش از اندازه بر این صفات تأکید کرد، زیرا در نهایت ممکن است اهداف اصلی و اولویت‌دار به دلیل نداشتن صفات مذکور (SMART) کنار گذاشته شوند.

در این مرحله همچنین باید از خود بپرسیم که چه نیازی به تعیین این اهداف است؟ برای رسیدن به اهداف چه نوع فعالیت‌هایی نیاز است؟

۲. سازمان‌دهی (Organization). سازمان‌دهی مرحله‌ای است که در آن باید گروه کاری و تخصص‌های مورد نیاز تأمین شود. افراد کارگروه باید آگاهی و توانایی لازم را در حوزه امنیت، ارتباطات، فرهنگ و آموزش داشته باشند. یکی از ابعاد بسیار مهم سازمان‌دهی شناسایی و تحلیل «مخاطب» یا به اصطلاح بازاریاب‌ها «مشتری» است. باید ویژگی‌ها، نیازها و شرایط مخاطبان در نظر گرفته شود تا احتمال دستیابی به اهداف بیشتر شود. اگر اقدامات و آموزش‌ها با مخاطبان سازگاری نداشته باشد برنامه با شکست مواجه خواهد شد.

۳. موضوعات (Topics). تعیین موضوعات مرحله‌ای است که به ما کمک می‌کند تا بدانیم چه نوع اقدامات و فعالیت‌هایی باید انجام شود تا نتیجه نهایی حاصل شود. در این مرحله پرسش این است که چه نوع و چگونه اقدامی ما را به هدف نزدیک‌تر می‌کند؟

برای مثال اگر هدف ما اطلاع‌رسانی درباره خطرات ایدز است و مخاطبان ما معتادان خیابانی‌اند که خطر ابتلا به بیماری از طریق تزریق را دارند، باید با مشخص شدن موضوع؛ مشخص شود چه نوع اقدامی ما را به هدف‌مان نزدیک‌تر می‌کند، باید جلسه پرسش و پاسخ بگذاریم یا باید در اینترنت اطلاع‌رسانی کنیم؛ یا باید از پوستر و... استفاده کنیم.

۴. برنامه‌ریزی (Planner). برنامه‌ریزی یعنی انتخاب یکی از گزینه‌های موجود برای تحقق برنامه مد نظر. در این مرحله باید زمان شروع اقدامات، زمان سنجش اقدامات و درنهایت زمان ارزیابی پیشرفت کار مشخص شود (Roer, 2015). از نظر کای هرکدام از این چهار مرحله به دیگر مراحل وابسته است و همه آن‌ها با هم عمل می‌کنند تا به یک الگوی برای شکل دادن به برنامه‌ای در حوزه امنیت فرهنگی برسند.

اما برای فهم موضوع‌هایی که در حوزه ساختاری و کلان امنیت فرهنگ مطرح می‌شود می‌توان به موارد اشاره شده در جدول زیر مراجعه کرد.

جدول ۴. مؤلفه‌ها و تهدیدهای امنیتی فرهنگ در سطح کلان

تهدیدها	مؤلفه فرهنگ
تضاد ارزش‌ها، جنگ نرم؛	۱. ارزش‌ها و هنجارها؛
بحران هویت، شکاف نسلی؛	۲. هویت و سبک زندگی؛
تخریب آثار و میراث فرهنگی، سرقت و قاچاق میراث فرهنگی؛	۳. میراث فرهنگی؛
تمرکزگرایی، بی‌عدالتی فرهنگی؛	۴. مشارکت در فرهنگ؛
موازی‌کاری در متولی‌گری بخش فرهنگی؛	۵. قوانین و ساختارهای بخش فرهنگ؛
سیاسی‌کاری، بی‌قانونی، سرقت‌های ادبی و بی‌توجهی به حقوق مالکیت معنوی؛	۶. امنیت شغلی و حقوق هنرمندان؛
سانسور، پوپولیسم فرهنگی؛	۷. آزادی و استقلال؛
محافظه‌کاری، عدم گفت‌وگو و عدم نقدپذیری، مخالفت با تنوع و تکثر، تبلیغ خشونت‌گرایی؛	۸. پویایی؛
مصرف‌گرایی مطلق، سیطره منطبق بازار بر حوزه فرهنگ.	۹. تولید و نوآوری فرهنگی.

۳. تضاد ارزش‌ها و موضوع امنیت

تفاوت ارزش‌ها امری طبیعی و ضروری برای حفظ پویایی و بالندگی فرهنگ است؛ اما «تضاد ارزش‌ها» (Value Conflict) بدین معناست که برخی از ارزش‌ها براساس نابودی ارزش‌های دیگر تعریف شده‌اند. به‌سخن دیگر، ممکن است ارزشی مستلزم محو ارزش دیگری باشد و بود خود را در نبود آن ارزش تعریف کند. این حالت که از آن با اصطلاح «تضاد ارزش‌ها» یاد می‌کنم، از تهدیدات امنیتی در حوزه فرهنگ محسوب می‌شود. برای مثال اگر در جامعه‌ای عده‌ای فرهنگ گوشت‌خواری و عده‌ای فرهنگ گیاه‌خواری داشته باشند، حالت تفاوت ارزش‌ها حاکم است و تهدید امنیتی چندانی ایجاد نمی‌شود. اما اگر در جامعه‌ای عده‌ای گاو را مقدس بدانند و عده‌ای فرهنگ غذایی خود را براساس خوردن گوشت آن تعریف کرده باشند، با وضعیت تضاد ارزشی روبه‌رو خواهیم بود.

متأسفانه در جامعه ما گروهی دانسته یا ندانسته به تضاد ارزش‌ها دامن می‌زنند و موضوعی را که در قلمرو تفاوت‌های ارزشی قرار دارد به یک تضاد ارزشی تبدیل می‌کنند و در نتیجه موجب افزایش تهدیدات امنیتی می‌شوند. بسیاری از اقداماتی که با شعار دفاع از ارزش‌ها انجام می‌شود، موجب ایجاد روزافزون تضاد ارزش‌ها شده است. برای مثال موضوع حجاب زنان حتی در بسیاری از کشورهای مسلمان موضوعی است که در قلمرو تفاوت ارزش‌ها قرار دارد؛ در ترکیه، لبنان، مصر، امارات، قطر، اردن، اندونزی، مالزی و حتی پاکستان و سوریه و عراق و... زنان جامعه فارغ از باحجاب بودن یا نبودن، مشغول کار و زندگی‌اند و مشکل خاصی هم وجود ندارد. اما زمانی که در یک جامعه داشتن پوشش اجباری برای همه زنان، به‌عنوان رسالت برای گروه دیگری مطرح می‌شود، موضوع حجاب به حیطة تضاد ارزش‌ها وارد می‌شود. با چنین رویکردی به حجاب؛ حجاب همواره موضوعی امنیتی و هزینه‌زا برای

جامعه خواهد بود و ممکن است درنهایت به بی‌احترامی به ارزشی که خواستار حفظ آن بودیم بینجامد.

البته وجود تضاد بین برخی از ارزش‌ها امری طبیعی است و نمی‌توان از دریچهٔ تفاوت‌ها به آن نگریست. برای مثال وقتی ارزشی مانند صداقت و راست‌گویی مطرح می‌شود با ارزش دیگر مانند ریاکاری و فریب تضاد پیدا می‌کند و نمی‌توان آن را از مصادیق تفاوت ارزش‌ها دانست.

تالکوت پارسونز نشان می‌دهد که جامعهٔ مدرن دارای ارزش‌هایی است که با ارزش‌های جامعهٔ سنتی تفاوت اساسی دارد و به‌نوعی حالت تضاد ارزش‌ها بین این دو گونه از جوامع حاکم است و اگر فرد یا جامعه می‌خواهد مدرن شود باید ارزش‌های سنتی را کنار گذاشته و به ارزش‌های مدرن پایبند باشد. پارسونز پرسش‌های دو گزینه‌ای را «متغیرهای ساختی» (Pattern Variables) می‌نامد؛ این متغیرها دلالت بر الگوهای ارزشی متفاوت حاکم بر رفتار فرد در ارتباط با دیگران دارند. خلاصهٔ نظرات پارسونز دربارهٔ تضاد ارزش‌ها بین جوامع سنتی و مدرن به‌شرح جدول زیر است:

جدول ۵. متغیرهای الگویی پارسونز

انتخاب در جامعه مدرن	انتخاب در اجتماع سنتی	پرسش روبه‌روی فرد و جامعه
<p>Neutrality</p> <p>خنثی‌بودن از نظر عاطفی کنش با حساب‌گری و با توجه به نتایج آن است. مثال: رابطهٔ پزشک با بیمار و یا کارگر با کارفرما.</p>	<p>Affectivity</p> <p>عاطفی‌بودن (کنش عاطفی) محرك ارضای نیازهای عاطفی بدون توجه به پیامدهای آن است. مثال: رابطهٔ مادر با فرزندش.</p>	<p>۱. محرك در رابطه با نقش چیست؟ یعنی فرد در اجرای نقش خود براساس چه الگوی انتظاراتی عمل می‌کند؟</p>
<p>عام‌گرایی (Universalism)</p> <p>داوری بر مبنای معیارهای عام و کلی مثال: به‌کارگیری حسابدار براساس شایسته‌سالاری و تخصص‌های لازم و معیارهای عام.</p>	<p>خاص‌گرایی (Particularism)</p> <p>داوری دربارهٔ شیء بر مبنای معیارهایی که فقط دربارهٔ آن شیء خاص و شرایط ویژه‌ای که دارد صدق می‌کند. مثال: به‌کارگیری حسابدار براساس این‌که او پسرعمو یا همشهری من است.</p>	<p>۲. معیارهای ارزش‌گذاری محتوای نقش یا شیء فیزیکی یا اجتماعی چیست؟</p>
<p>اکتسابی</p> <p>برخورد با فرد براساس دستاوردهایی که در اثر فعالیت‌های خود به آن رسیده است. یعنی قضاوت براساس دستاوردها.</p>	<p>انتسابی</p> <p>برخورد با فرد براساس ویژگی‌هایی که به او اعطا شده و قابل تغییر نیست. یعنی قضاوت براساس ماهیت شیء.</p>	<p>۳. چگونگی ارزش‌یابی ایفاگر نقش؟ یعنی براساس صفات ارثی و خانوادگی یا شایستگی‌های فردی است.</p>
<p>تفکیک (Specificity)</p> <p>برخورد با مردم به مثابهٔ دارندگان نقش خاص و متمایز. مثال: رابطه استاد و دانشجو در نظام آموزشی دانشگاهی.</p>	<p>اشاعه (Diffusion)</p> <p>برخورد با سایرین و موضوع‌های به‌مثابهٔ شخصیت‌های کلی. مثال: رابطهٔ استاد و شاگرد در دوران قدیم. در گذشته استاد به شاگرد به چشم فرزندخوانده نگاه می‌کرد.</p>	<p>۴. حدود نقش تا کجاست؟ یعنی حدود نقش خاص و محدود است یا گسترده و همه‌جانبه.</p>

یکی از مشکلات جوامع در حال گذار این است که برای ایجاد و حفظ امنیت براساس الگوی مناسب با جوامع مدرن عمل نمی‌شود. برای مثال ممکن است برای صدور مجوز یک کار فرهنگی بین یک همشهری با یک غیرهمشهری رفتار دوگانه و تبعیض‌آمیز انجام شود. در بسیاری از مناطق کشور رفتار پلیس در برخورد با افراد براساس ارزش‌های حاکم بر جوامع سنتی است که باعث گسترش تبعیض، قبیله‌گرایی و درنهایت ناامنی می‌شود.

۴. امنیت و فرهنگ

برای نشان دادن نسبت امنیت و فرهنگ باید ویژگی‌های مشترکی را که بین این دو وجود دارد نشان داد. همین‌طور ضروری است تا به تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی که بین امنیت و فرهنگ وجود دارد اشاره کرد. درنهایت باید به نحوه تعامل و بده‌بستان این دو حوزه با یکدیگر پرداخت.

فرهنگ مجموعه باورها، ارزش‌ها، آداب و رسوم و تولیدات مادی و معنوی یک جامعه است که به‌طور اکتسابی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. فرهنگ با تعیین اهداف و نحوه تعامل افراد جامعه نقش بی‌بدیلی در تعریف امنیت و چگونگی ایجاد و حفاظت از آن بر عهده دارد.

به‌تعبیر باروفسکی، «فرهنگ» مفهوم است نه «واقعیت». فرهنگ مفهومی دوجهبی است که نسبت به زمان دوبعد «ثبات» (stability) و «انعطاف» (flexibility) را درهم آمیخته است و همیشه این دو را با خود دارد (باروفسکی، ۱۳۸۷).

به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین وجه اشتراک امنیت و فرهنگ در این است که هر دو به‌دنبال ثبات و آرامش و حفظ وضع موجودند. البته تفاوتی نیز وجود دارد و آن این است که برای حوزه فرهنگ؛ حفظ ارزش‌ها و ثبات جامعه نباید به‌قیمت زدن دست‌دادن پویایی و خلاقیت آن تمام شود. درواقع فرهنگ دو کارکرد مهم

دارد؛ یکی حفظ ارزش‌ها و ایجاد تعادل و ثبات در جامعه و دیگری تضمین کارایی و پویایی جامعه به‌نحوی که بتواند به نیازهای جدید پاسخ گوید و افراد را با شرایط جدید سازگار کند. جوامعی که دارای فرهنگ ایستا و محافظه‌کارانه بودند و نتوانستند خود را با شرایط جدید سازگار کنند، به‌مرور زمان از بین رفتند. بنابراین باید مراقب بود که در رابطه امنیت و فرهنگ؛ سیطره نگاه امنیتی به فرهنگ باعث نشود که فرهنگ پویایی و خلاقیت خود را از دست دهد، زیرا که پیامد چنین وضعیتی مرگ آن فرهنگ و جامعه خواهد بود.

حال پرسش این است که امنیت چه کارکردی برای فرهنگ دارد و چه نیازهایی از آن حوزه را باید برطرف کند؟ در پاسخ می‌توان گفت که فرهنگ نیازمند مصونیت از انواع تهدیدها و به‌خصوص تهدید ارزش‌هاست. افراد جامعه باید بتوانند آداب و رسوم، عقاید و ارزش‌های خود را حفظ کنند، باید بتوانند هویت مستقل و خاص خود را داشته باشند و باید بتوانند آزادانه دنیایی را که می‌خواهند بسازند. البته همان‌طور که کانت گفته خط قرمز این آزادی؛ آزادی دیگران است. یعنی افراد تا جایی آزاد و مختارند که به آزادی و استقلال دیگران تجاوز نکنند و به‌سخن دیگر هر حقی را برای خود می‌خواهند، همان حق را برای همه افراد بشر نیز محترم بشمارند. هرچه وضعیت امنیت در جامعه بهتر باشد و افراد کمتر در معرض خطر و تهدید باشند بهتر می‌توانند به کارهای فرهنگی بپردازند. به‌خصوص هنرمندان و اهالی فرهنگ در شرایطی که امنیت برقرار است بهتر می‌توانند آثار و تولیدات فرهنگی خود را خلق کنند. اما فرهنگ چه خدمتی به امنیت می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که برخی از ارزش‌های فرهنگی به‌طورمستقیم باعث کارایی و توسعه امنیت‌اند. برای مثال اگر فرهنگ «نوآوری» (Inovation) در جامعه وجود داشته باشد و «نوآوری» به‌عنوان یک ارزش عمومی پذیرفته شود، همین نگاه نوآورانه باعث می‌شود که به‌طور مداوم شیوه‌های جدیدتر ایجاد و گسترش

امنیت در جامعه عملیاتی شود. همچنین فرهنگ‌هایی که افراد آن دارای ویژگی «انعطاف‌پذیری» (Flexibility) هستند بهتر از فرهنگ‌هایی که افراد را خشک و تعصبی بار می‌آورند می‌توانند از امنیت محافظت کنند. از طرف دیگر، همان‌طور که می‌دانیم فرهنگ حوزه‌ای است که عموم مردم در آن شرکت دارند و هر چیزی که به‌عنوان یک ارزش و هنجار فرهنگی پذیرفته شود به‌راحتی در جامعه ساری و جاری خواهد شد. برای مثال اگر آزار زبانی زنان یک ضد ارزش باشد دیگر نیاز چندانی نیست تا برای حفظ امنیت روانی بانوان از نیروهای انتظامی و قضایی به‌طور گسترده استفاده شود. یا اگر در جامعه‌ای، کمک به دیگران و مشارکت در امور خیریه یک فرهنگ باشد، امنیت معیشتی افراد آن جامعه خود به خود بالا خواهد بود. اگر افراد فرهنگ احترام به حوزه خصوصی را داشته باشند از پخش مطالب شخصی دیگران خودداری می‌کنند و امنیت فضای مجازی افزایش می‌یابد. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت فرهنگ باید ارزش‌هایی را که موجب رونق و گسترش کارآمدتر امنیت می‌شود، در اختیار حوزه امنیت قرار دهد و امنیت باید شرایط و محیط آرام و بدون خطر را برای اهالی فرهنگ ایجاد کند تا فعالان این حوزه با گفت‌وگو و نقد مداوم، بهترین ارزش‌ها را به‌مرور زمان در جامعه گسترش دهند.

در همین زمینه «مارتا فینه مور بر این باور است که هنجارهای فرهنگی جهانی و نه منافع داخلی کشور، الگوهای دخالت یک قدرت بزرگ را مشخص می‌سازد. به‌همین ترتیب ریچارد پرایس و نینا تانوالد مدعی‌اند که هنجارهای فرهنگی جهانی که استفاده از نوع خاصی از جنگ‌افزارها را منع می‌کنند، بهترین دلیل برای درک علت به‌کارنبردن این جنگ‌افزارها به‌شمار می‌روند. رابرت هرمن می‌گوید اتحاد شوروی از آن جهت از جنگ سرد کنار کشید چون به هنجارها و فرهنگ غربی گرایش پیدا کرد. توماس رایس کاین می‌گوید اتحادیه‌هایی همچون سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به‌جای نشان‌دادن

واکنش به تهدیدهای متقابل، به هنجارهای جهانی متوسل می‌شوند. مایکل باونت نیز معتقد است که هویت مشترک به‌مراتب بهتر از احساس خطر مشترک، الگوهای اتحادیه‌ها را توجیه می‌کند» (دش، ۱۳۷۸: ۱۵۷).

موضوع دیگری که باید بدان پرداخت این است که چه رابطه‌ای بین فرهنگ اقتدارگرایی و امنیت وجود دارد؟ آیا تمرکز قدرت و استفاده صرف از زور تضمین‌کننده امنیت است؟ تجربه تاریخی ثابت می‌کند که کشورهایی که امنیت خود را صرفاً بر تمرکز قدرت سیاسی و اقتدار نیروهای امنیتی بنا کردند، در مقایسه با کشورهایی که دموکراسی و مشارکت مردمی را هم در دستور کار خود داشتند، به موفقیت چندانی دست نیافتند. ژاپن قبل از جنگ جهانی دوم، شوروی زمان استالین، معمر قزافی در لیبی و صدام حسین در عراق نمونه‌هایی از شکست پروژه تأمین امنیت برپایه صرف اقتدار و ترس پلیسی‌اند. درحالی‌که امروزه کشورهای اروپایی و برخی از کشورهای آسیای شرقی نمونه‌های موفق از ایجاد امنیت با تمرکز بر فرهنگ و مشارکت مردمی هستند. به‌عنوان یک تمثیل می‌توان گفت امنیت ایجادشده در کشورهای استبدادی که پلیسی‌محور است مانند، یک سقف شیشه‌ای و صاف است که هرچند ظاهری سفت و محکم دارد اما در اثر ضربه ناگهان فرومی‌ریزد؛ اما امنیت ایجادشده در کشورهای مردم‌سالار که فرهنگ‌محور است، مانند یک سقف چوبی و شیب‌دار است که به‌راحتی تسلیم ضربه‌های ناگهانی نمی‌شود. کشور شوروی با این‌که چندهزار کیلومتر مرزهایش را دو ردیف سیم خاردار کشیده بود و بین آن خاک سرخ ریخته بود تا ردپای افراد هنگام عبور از مرز مشخص شود، امنیتی از جنس سقف شیشه‌ای برای جامعه ایجاد کرده بود که در یک لحظه همه آن فرو ریخت. کسانی که بین «آزادی و دموکراسی» از یک طرف و «امنیت» از طرف دیگر، نسبت معکوس برقرار می‌کنند، کمک چندانی به ایجاد و حفظ امنیت پایدار نمی‌کنند.

ماندل معتقد است که «یک فرهنگ بسیار خودمحور و بیگانه ترس، امکان دارد مرتباً احساس کند که تهدیدات امنیتی او را احاطه کرده‌اند، درحالی‌که واقعاً چنین چیزی نیست و برعکس جامعه‌ای که فاقد آن خصوصیات است، ممکن است در شرایطی که خطرات و تهدیدات بزرگی وجود دارند، احساس خطر ننماید» (ماندل، ۱۳۷۹: ۱۴۹).

ماندل در تأیید پیچیدگی و پارادوکس‌های نسبت بین فرهنگ و امنیت می‌گوید که برخی از تهدیدات فرهنگی ممکن است موجب تقویت همان فرهنگ و هویت موردتهاجم قرار گرفته شوند. پارادوکس دیگر این است که هویت‌های فرهنگی و سیاسی که کاملاً با هم منطبق‌اند الزاماً امنیت‌آفرین نیستند. برای مثال در ژاپن با وجود این‌که زبان، فرهنگ و مذهب با مرزهای سیاسی هم‌مانگی زیاد دارد، اما ممکن است به‌جای ایجاد امنیت بیشتر به الگوهای ثابت ترس و ناامنی دامن زند (همان: ۱۵۰). شاید چنین حالتی را در بخش‌هایی از کشور به‌ویژه در سیستان و جنوب کرمان بتوان مشاهده کرد.

در پایان باید گفت فرهنگ و امنیت رابطه‌ی دوسویه‌ای باهم دارند. امنیت پایدار زمینه را برای رشد و تعالی فرهنگ و هنر فراهم می‌کند و اهالی فرهنگ از روزنامه‌نگار و کارگردان سینما گرفته تا نویسنده و نقاش می‌توانند در این فضا به فعالیت بیشتر و عمیق‌تر بپردازند و از طرف دیگر آثار و خدمات فرهنگی موجب افزایش ظرفیت فرهنگی جامعه و تقویت ارزش‌هایی خواهد شد که درنهایت به امنیت جامعه کمک می‌کنند.

۵. امنیت و هویت

یکی از مهم‌ترین مباحث فرهنگ، بحث «هویت» (Identity) است. به‌طور ساده هویت عبارت است از مجموعه‌ی ویژگی‌ها، داشته‌ها و علایقی که یک گروه را از گروه‌های دیگر جدا می‌کند. آن‌چه باعث تمایز ما از دیگران است، هویت ما

را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که مشاهده شد برخی از اندیشمندان در تعریف امنیت آن را به موضوع «هویت» مربوط ساخته‌اند. برای مثال سازه‌گرایان بر اهمیت نقش فرهنگ و به‌خصوص هویت در ایجاد و حفظ امنیت تأکید دارند. یکی از مفروضات اصلی سازه‌گرایان (Constructivists) در حوزه امنیت آن است که ساختارهای اساسی سیاست و امنیت ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی‌اند (عبداله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۸۵). اعضای مکتب کپنهاگ به‌خصوص بوزان و ویور هم بر رابطه هویت و امنیت تأکید دارند. آن‌ها معتقدند هرگاه گروهی احساس کنند ارزش‌ها و باورهای آنان تهدید و دست‌کاری می‌شود، احساس ناامنی می‌کنند. از نظر بوزان امنیت اجتماعی به معنای حفظ هویت یعنی توانایی جامعه برای حفظ ویژگی‌های اساسی خود در شرایط متحول و تهدیدات واقعی یا احتمالی است (بوزان، ۱۳۷۸: ۶۸). تأکید بیش از حد بر هویت و تقلیل مقوله امنیت جامعه‌ای به حفظ هویت افراد و گروه‌های جامعه با انتقادهایی روبه‌رو شده است. برای مثال مک سوینی در نقد بوزان که در تعریف امنیت جامعه‌ای بر حفظ هویت تأکید دارد به سه نکته مهم اشاره می‌کند:

نخست آن‌که؛ هویت را نباید به آن چیزی که از گذشتگان به ما منتقل شده و آن را به ارث گرفته‌ایم، تقلیل داد. هویت ما تنها مذهب، زبان، نژاد، موسیقی، پوشاک و عادات و رسوم نیست که به‌اجبار به ما رسیده است؛ بلکه هویت ما شامل آن چیزی است که در حال حاضر هستیم و یا می‌خواهیم در آینده باشیم؛ دوم آن‌که؛ هویت مرجع تعریف مشخصی ندارد. چه کسی یا کسانی حق دارند که هویت خود یا دیگران را تعریف کنند. برای مثال هویت ملی که توسط مکتب کپنهاگ برجسته شده است توسط چه مرجعی تعریف می‌شود؛ سوم آن‌که؛ چرا باید از بین تمام ارزش‌ها؛ هویت را مهم‌ترین ارزش دانست و تمام هم‌وغم خود را معطوف به حفاظت از آن کرد (مک سوینی، ۱۳۹۰).

برای مثال آیا ارزش «اخلاق» کمتر از ارزش هویت است؟ اگر قرار بود اعراب پیش از اسلام از هویت به‌عنوان مهم‌ترین ارزش فرهنگ خود دفاع کنند، نباید دین اسلام را قبول می‌کردند.

در همین راستا باید گفت که یکی از تفاوت‌های اصلی دوران سنت با دوران مدرن، تولد فرد «خودبنیاد» است؛ فردی که خودش توانایی و جسارت اندیشیدن و انتخاب کردن را پیدا کرده است. در دوره سنت، فرد به‌مثابه موجودی خودآگاه، مستقل، کنش‌گر و صاحب اراده و اختیار وجود نداشت. در این دوران عموم افراد بدون هیچ‌گونه فکر و تأملی از هنجارها و قواعد موجود پیروی می‌کردند. این جمع بود که پندار، گفتار و رفتار افراد را مشخص می‌کرد. جمع این هدایت و کنترل را براساس ساختارهای فرهنگی مانند خانواده پدرسالار، مذهب و آداب و رسوم انجام می‌داد. ویژگی خودبنیادی (Autonomy) در افراد وجود نداشت و اساساً فرد به‌معنای امروزی آن متولد نشده بود.

برهمن اساس هویتی که در دوران سنت وجود داشت؛ هویتی جمعی (Collective Identity) بود که براساس ویژگی‌های مشترک افراد متشابه و غیرمستقل بود. فرد بدون آن‌که از خویشتن خویش آگاه باشد خود را متعلق به جمعی می‌دانست که او را در خود حل کرده بود. به‌همین دلیل بود که خانواده، طایفه، ایل، مذهب و کاست یا طبقه اجتماعی تمام ظرف هویتی فرد را پر می‌کرد و به زندگی او جهت می‌داد. در دوران سنت چنین هویتی ضامن انسجام و همبستگی افراد بود، هویتی که براساس به‌رسمیت‌نشناختن استقلال فردی و تفاوت‌های افراد شکل گرفته بود. برخلاف هویت‌های جمعی دوران سنت که هویت‌های فردی را به‌رسمیت نمی‌شناخت و تساهل و مدارای زیادی در آن‌ها نبود، هویت اجتماعی مدرن مستلزم احترام به هویت‌های فردی، به‌رسمیت‌نشناختن تفاوت‌ها و تساهل و مداراست.

در ایران گروهی از روشنفکران ایرانی دهه چهل و پنجاه، فقط به‌منظور

تدوین ایدئولوژی انقلابی و تحت تأثیر مکاتب نئومارکسیستی مانند نظریه وابستگی، متفکران منتقد فرانسوی و روشنفکران آفریقایی از جمله فرانس فانون، بحث‌هایی مانند «استعمار»، «هویت» و «بازگشت به خویشتن» را مطرح کردند که از اساس در ایران مصداق و معنایی نداشت. هویتی که این روشنفکران از آن ایدئولوژی مقاومت و مخالفت در برابر استعمارگران ساختند هویتی جمعی بود، زیرا در بُعد داخلی تفاوت‌ها و هویت‌های فردی را نادیده می‌گرفت و در بُعد خارجی هم غرب استعمارگر را دشمن و خصم خود می‌پنداشت تا بتواند ضمن ایجاد حداکثر وحدت و انسجام داخلی حداکثر تنفر را از استعمارگران ایجاد کند. کار نادرست این بود که روشنفکران کشورهایی که هیچ‌گاه به‌طور مستقیم مستعمره نبودند همین نوع هویت جمعی را ترویج و تبلیغ کردند. این روشنفکران سیاست‌زده، جامعه را دچار بیماری ساختگی کرده و خود برای برون‌رفت از آن نسخه پیچیدند. در سال‌های اخیر نیز بحث هویت به‌طور جنون‌آمیزی با همان رویکرد و برای کوبیدن فرد و فردیت در دستور کار قرار گرفته است. در شرایط امروزی جهان نتیجه تبلیغ و ترویج چنین هویتی، که افراد و هویت‌های دیگر را به رسمیت نمی‌شناسد، چیزی جز خشونت و تنش نبوده است. این در حالی است که اساساً مشکل جامعه ما «هویت» نیست؛ مشکل جامعه ایران «فردیت» است. در جامعه ما هنوز فرد خودبنیاد متولد نشده و حقوق او رسمیت نیافته است. تا وقتی ما فردیت نداشته باشیم، هویت هم نخواهیم داشت. نهایتاً یک هویت جمعی غالب داریم که دشمن هرگونه فردیتی است.

۶. امنیت در اینترنت و شبکه‌های اجتماعی

شبکه اجتماعی یک سری از روابط اجتماعی است که فرد را مستقیماً به دیگران متصل می‌کند و از طریق آن‌ها، به‌طور غیرمستقیم به تعداد بیشتری از مردم

متصل می‌شود. شبکه‌های اجتماعی می‌توانند در کنار ماهیت بالقوه خود، ماهیتی بالفعل داشته باشند. ماهیت بالفعل آن‌ها می‌تواند شامل تقسیم اطلاعات، تبادل اخبار، انجام گفت‌وگو و از این دست باشد. شبکه اجتماعی مجازی زنجیره‌ای از ارتباطات و گره‌های شبکه اجتماعی یا حضور غیرفیزیکی افراد در یک محل مجازی است. در شبکه اجتماعی مجازی ارتباط افراد و سازمان‌ها یا گروه‌ها رودررو و بدون واسطه نیست بلکه به ابزاری به نام اینترنت بستگی دارد.

منظور از رسانه اجتماعی (Social Media) ابزارهای نرم‌افزاری تحت وبی است که به کاربران اجازه به اشتراک‌گذاری و ایجاد یا استفاده از محتوای تولیدشده را می‌دهد. با پدیدآمدن اینترنت و سرعت یافتن روند جهانی‌شدن، برخی از تغییرات در وضعیت ارتباطات صورت گرفته که مطالعه و بررسی آن‌ها برای تدوین رویکردهای کارا تر امنیتی بسیار ضروری است. کستلز برخی از این ویژگی‌ها را چنین اعلام می‌کند:

۱. تجاری‌شدن گستره رسانه‌ها در بسیاری از کشورها؛
 ۲. جهانی‌شدن و تمرکز کسب‌وکار رسانه‌ها از طریق شرکت‌های ترکیبی و شبکه‌سازی؛
 ۳. تقسیم‌بندی، سفارشی‌سازی و تنوع بازارهای رسانه‌ای با تأکید بر شناسایی فرهنگی مخاطبان؛
 ۴. شکل‌گیری کارگروه‌های تجاری چندرسانه‌ای؛
 ۵. افزایش هم‌گرایی تجاری بین شرکت‌های مخابراتی، کامپیوتری، اینترنتی و رسانه‌ای (کستلز، ۱۳۹۴: ۶۹).
- ویژگی‌های دیگر اینترنت و فضای مجازی به شرح زیر است:

الف) سازمان‌دهی شبکه‌ای

در رسانه‌های سنتی سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی بود؛ اما در شبکه‌های اجتماعی

بیشتر با نوعی سازمان‌دهی و مدیریت مشارکتی، سیال و منعطف روبه‌رویم که از آن با عنوان مدیریت یا سازمان‌دهی شبکه‌ای یاد می‌شود.

ب) تعامل دو، چند و همه‌سویه

در رسانه‌های سنتی مانند رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها شکل ارتباط بیشتر یک‌سویه بود و در موارد بسیار نادری آن‌هم با انواع محدودیت‌ها امکان تعامل بین فرستنده و گیرنده (مخاطب) برقرار می‌شد. در شبکه‌های اجتماعی تعامل دوسویه به راحتی اتفاق می‌افتد و علاوه بر آن بین مخاطبان تعامل وجود دارد و در واقع تعامل همه‌سویه است. این وضعیت در نهایت به این منجر شده که فرستنده و گیرنده پیام معنای سنتی خود را از دست بدهند و یکی شوند. بدیهی است وقتی تعامل همه‌سویه شد و رابطه بالا و پایینی بین فرستنده و گیرنده کمرنگ شد، پیامدهای بعدی زنجیره‌وار تفاق می‌افتند. یکی از این پیامدها این است که موضوع بحث و مطالب یا محتوای پیام نه صرفاً توسط فرستنده بلکه با مشارکت همه اعضا تهیه می‌شود.

پ) مخاطب‌شناسی کارآتر

از آن جاکه شبکه‌های اجتماعی براساس سلايق و انتخاب آزادانه افراد شکل می‌گیرند فعالان هر شبکه به آن احساس نزدیکی بسیار زیادی دارند و با سطح مشارکت بالایی که دارند به گسترش سرعت اطلاعات در آن منجر می‌شوند. این موضوع باید از منظر امنیتی تجزیه و تحلیل شود.

ت) تغییر رویکردهای امنیتی

به‌طور کلی مسائل امنیتی اینترنت و شبکه‌های اجتماعی از دو بعد تکنولوژیکی و محتوایی قابل طرح و بررسی است. در این بخش با توجه به تمرکز بر ابعاد

فرهنگی امنیت طبیعی است که فقط به بعد محتوایی امنیت پرداخته شود. «رواج اینترنت در جوامع در حال توسعه، وضعیتی را پدید آورده است که از آن با نام سوپرمارکت فرهنگی یاد می‌شود. به عبارت دیگر، وسائل ارتباط دیجیتال در جهان سوم با سوپرمارکت قابل مقایسه است؛ همان‌طور که شخص در سوپرمارکت، چرخ دستی خود را مملو از انواع کالاها می‌کند، شبکه‌های اینترنتی بسته‌های مختلفی شامل انواع ارزش‌ها و گرایش‌های فرهنگی را به مشتریان عرضه می‌کنند» (معینی علمداری، ۱۳۸۴: ۱۱۸). این تکثر و وجود قدرت انتخاب بالا؛ فرصت‌ها و تهدیدهایی را با خود به همراه دارد. از جمله تهدیدهای امنیتی که ممکن است اینترنت در آن‌ها تأثیر داشته باشد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- «تغییر و دست‌کاری شخص ثالث در محتوای اطلاعات؛
- دسترسی گروه‌های غیرهدف به اطلاعات مانند سرقت و یا فروش اطلاعات؛
- عدم تطابق پیام با واقعیت و فریب و تقلب» (منتظر قائم، ۱۳۹۰: ۲۸).
- «اقدام‌های مخل امنیت و برانداز گروه‌های مسلح و غیرمسلح؛
- گسترش نابسامانی‌های اجتماعی از قبیل فساد اخلاقی، اعتیاد، جرایم اجتماعی، سرقت و باج‌خواهی و...؛
- شکاف بین اقلیت‌های قومی، مذهبی و زبانی با نظام و افزایش گرایش‌های تجزیه‌طلبانه قومی» (تاجیک، ۱۳۸۱).

گفتنی است که البته اینترنت و فناوری‌های نوین ارتباطی به‌طور بالقوه امکان تأثیرات مثبت و منفی را توأمان با هم دارند. برای مثال از اینترنت و شبکه‌های اجتماعی می‌توان به‌عنوان ابزاری برای عضوگیری در گروه‌های تروریستی و انجام فعالیت‌های قمارگونهٔ هرمی استفاده کرد. همچنین می‌توان از طریق اطلاع‌رسانی در همین شبکه‌های اجتماعی بسیاری از آشکار کرد و به دستگیری مجرمین کمک نمود.

یکی از چالش‌های دیگری که اینترنت و امکانات درون آن مانند شبکه‌های اجتماعی ایجاد می‌کند، افزایش در تسریع تحولات فرهنگی است (منتظر قائم، ۱۳۹۰: ۲۸). البته این ویژگی می‌تواند هم یک تهدید هم یک فرصت باشد. برای مثال اگر نوجوانان بدون آموزش لازم اخبار مربوط به افراد مشهور را دنبال کنند و به آن علاقه نشان دهند، بدون شک در اخلاق و رفتار آن‌ها ناپهنجاری‌هایی ایجاد و امنیت جامعه با مشکل روبه‌رو خواهد شد. اما اگر از طریق همین اینترنت آموزش‌های مربوط به سواد رسانه‌ای توسعه یابد، موجب افزایش ضریب امنیتی جامعه در برابر تهدیدات خواهد بود. کافی است منصفانه بررسی کنیم چه اندازه فعالیت‌هایی که در حوزه بالابردن امنیت و حفظ محیط زیست انجام می‌شود به‌مدد امکانات درون اینترنت تحقق یافته است.

تغییر در گفتمان‌های سیاسی و گسترش موج مردم‌سالاری در سراسر دنیا به‌همراه قابلیت‌های موجود در فناوری‌های نوین ارتباطی باعث شده که استفاده از روش‌های سنتی برای حفظ امنیت کارساز نباشد. در گذشته در دورتادور پادگان‌های نظامی تابلوی «عکس‌برداری ممنوع» نصب شده بود. امروز و به‌راحتی هر کسی می‌تواند با «گوگل ارث» تمام این پادگان‌ها را با جزئیات بسیار دقیق و کامل‌تر مشاهده کند. بنابراین تابلوی عکس‌برداری ممنوع امروز کارآیی خود را از دست داده است. در حوزه فرهنگ هم امروزه بسیاری از نظارت‌ها و مجوز‌هایی که دولت‌ها بر صدور آن‌ها اصرار داشتند حکم همان تابلوی عکس‌برداری ممنوع را پیدا کرده و دیگر با آن سازوکارها نمی‌توان امنیت حوزه فرهنگ را حفظ کرد. برای مثال صدور مجوز برای ورود و خروج و جابه‌جایی دستگاه‌های چاپ که مربوط به عصر مشروطه است امروز نمی‌تواند تضمینی برای عدم انتشار مطالب شود؛ زیرا امروز لزومی به چاپ کاغذی مطالب و پخش شب‌نامه‌ها نیست. هر فردی با گوشی همراهش می‌تواند هر مطالبی را به هر کجا که می‌خواهد بفرستد. امروزه نیازی به کنترل

کتاب‌ها و مجلات خارجی که از گمرک وارد می‌شود نیست. بیهوده است که کارمند وزارت فرهنگ در اداره پست مرکزی بنشیند و صفحات ناچور مجلات و کتاب‌ها را پاره یا با ماژیک سیاه کند؛ زیرا امکان سفارش و خرید اینترنتی این منابع روزبه‌روز در حال افزایش است. در گذشته برای فیلم‌برداری در هر مکان عمومی به چندین مجوز نیاز بود. امروز هر فردی می‌تواند با گوشی همراهش هر فیلمی که می‌خواهد بگیرد و بسیار راحت‌تر و سریع‌تر از گذشته به هر کجا که می‌خواهد بفرستد. در چند سال گذشته بسیاری از کتاب‌ها مجوز نشر نگرفتند، اما بیشتر از هر کتاب دیگری خوانده شدند و در نهایت برخی از آن‌ها (مانند کتاب بی‌شعوری) مجوز هم گرفتند. پرسش این است که تا چه زمان باید بر روش‌های ناکارآمد و پرهزینه حفظ امنیت در حوزه فرهنگ اصرار کرد. اگر به جای تأکید بر گفتمان تحدید و سانسور با تقویت گفتمان آگاهی‌بخشی و سواد رسانه‌ای پیش برویم؛ نتایج بهتری نخواهیم گرفت؟

با این‌که سواد رسانه‌ای جایگاه بسیار برجسته‌ای در ایجاد و حفظ امنیت در جامعه دارد، اما به نظر می‌رسد در ایران نقش سواد رسانه‌ای در مبارزه با ناامنی فراموش شده و یا حداکثر به برخی از آموزش‌های غیرانتقادی محدود شده است. برای آشناسدن از این ظرفیت به ارائه چند مثال در حوزه سواد رسانه‌ای خواهیم پرداخت. امیدواریم که این تمرکز باعث شود سیاست‌گذاران از روش‌های حذفی و فیلترینگ برای ایجاد امنیت در جامعه دست کشیده و به افزایش آگاهی، مشارکت و تقویت رویکرد انتقادی در جامعه بپردازند.

محدودیت در ارائه تصاویر ناگوار: اگر در اینترنت موضوعاتی مانند تصاویر طوفان کاترینا در ایالت نیواورلئان آمریکا در سال ۲۰۰۵ را جست‌وجو کنید، با این‌که ۱۸۳۶ نفر در این حادثه جان خود را از دست داده‌اند؛ هیچ عکسی از فوت‌شدگان این حادثه را که زیر آوار مانده یا در آب غرق شده‌اند نمی‌بینید. عملیات تروریستی در غرب هم فاقد عکس افرادی‌اند که تکه‌تکه شده یا

سوخته‌اند. برای مثال دربارهٔ حملهٔ ۱۱ سپتامبر به برج‌های دوقلو نیویورک یا حمله به مترو لندن در سال ۲۰۰۵ که بیش از ۵۰ کشته برجای گذاشت و یا حمله به کنسرت منچستر در سال ۲۰۱۷ و... حتی دربارهٔ آتش‌سوزی برج «گری فیل» در لندن که حدود ۵۰ کشته و ده‌ها زخمی برجای گذاشت، تصاویر و فیلم‌های زیادی از اجساد یا پریدن افراد محاصره‌شده در آتش از بالای برج به کف خیابان وجود ندارد. اما اگر این اتفاقات در کشورهای دیگر باشد تصاویر مربوطه در همه‌جا منعکس می‌شود. برای مثال تصاویر حملات تروریستی در کشورهای غیرغربی و به‌خصوص خاورمیانه به‌راحتی و برای عموم قابل دسترس است. این نکته که غرب خود را زیباتر و امن‌تر و سایر کشورها را زشت‌تر و ناامن‌تر از آن‌چه هستند نشان می‌دهد با آموزش رویکرد انتقادی و سواد رسانه‌ای به مخاطبان قابل درک‌تر است تا این‌که بخواهیم تمام رسانه‌های غربی را فیلتر کنیم.

مقایسهٔ پوشش جنگ یمن و سوریه: در رسانه‌های غربی تصویر خونین و مالین بچه‌ها در سوریه نشان داده می‌شود، اما تصویر چندانی از زخمی‌های یمن نیست. با این‌که حوثی‌های یمن در وضعیت بسیار بدتری از مخالفان بشار هستند و فقط بیماری و با جان هزاران نفر از آنان را گرفته است، اما رسانه‌های غربی فقط به پوشش فجایع جنگ در سوریه می‌پردازند. یک کودک آوارهٔ سوری که در سواحل مدیترانه فوت کرده است تا چند روز به خبر نخست جهان تبدیل می‌شود، اما ده‌ها کودک یمنی را که در یک میهمانی عروسی با بمب پرتاب‌شده از جنگندهٔ عربستان سعودی به خاک غلتیده‌اند کسی نمی‌بیند. سواد رسانه‌ای با حفظ آزادی بیان این فریب‌ها را بر ملا می‌کند.

اخبار ستارگان (celebrity) و بدآموزی‌های رفتاری: خوانندهٔ مشهور زن با عصبانیت و پرخاش‌گری شدید در حال سوارشدن به هواپیمای شخصی خود است. گزارش‌گر می‌گوید: دلیل ناراحتی شدید این سلبریتی آن است که

خدمتکارش فراموش کرده لیوان مخصوص آب‌خوردن او را بیاورد. هدف چنین خبر و گزارش‌هایی برجسته‌کردن افراد مشهور است که باهم در رقابتند. این گزارش خبری برای طرح و برجسته‌کردن خواننده موردنظر ساخته شده است و می‌خواهد او را به صدر اخبار بیاورد تا کنسرتی که قرار است اجرا کند بیشتر فروش داشته باشد. شو و نمایش رفتار پرخاش‌گرانه هم نتیجه مشاوره تیم رسانه‌ای او بوده است. اما دختر نوجوان کشور جهان سومی که سواد رسانه‌ای پایینی دارد؛ فکر می‌کند حالا که بعد از یک‌سال با خانواده به یکی از شهرهای کشورش مسافرت کرده بهتر است به بهانه این که دم‌پایی او جامانده قهر کند تا از یک نظر شبیه آن سلبریتی محبوب شود.

خلاصه آن‌که در موارد بسیاری رسانه‌ها عامل ایجاد ناامنی‌های کاذب هستند که موجب می‌شود احساس امنیت جامعه پایین بیاید، در صورتی که با افزایش سواد رسانه‌ای می‌توان جلوی این پدیده را گرفت. برای مثال بایکوت خبری حادثه ناگوار در مراسم حج و کشته‌شدن زائران ایرانی و صدها مورد دیگر نیازمند افزایش سواد رسانه‌ای مخاطبان است نه فرستادن پارازیت بر روی ماهواره‌ها و محدودکردن امکان دسترسی به آن.

تغییر مهم امنیتی دیگر مربوط به موضوع زبان است. در گذشته درست یا غلط تلاش می‌شد با ایجاد محدودیت برای زبان‌های قومی و محلی به تقویت و گسترش زبان ملی کمک کرد. امروزه کوچک‌ترین اقلیت‌های زبانی می‌توانند با هزینه بسیار کمی رادیو، شبکه ماهواره‌ای، نشریه الکترونیکی، سایت خبری و شبکه اجتماعی خاص خود را داشته باشند و همه نوع کالا و خدمات فرهنگی را در آن ارائه کنند. انواع کتاب‌ها، فیلم‌ها، نشریات و ترانه‌های اقلیت‌های زبانی امروزه به راحتی قابل پخش، تکثیر و انباشت است. البته درست است که روند جهانی‌شدن برخی از زبان‌ها مانند زبان انگلیسی را در موقعیتی منحصر به فرد قرار داده و موجب فراموشی سایر زبان‌ها شده است، اما این روند طبیعی است

و با استفاده از روش‌های قهرآمیز و تبعیض‌آمیز برخی از کشورها برای نابودی زبان‌های قومی و محلی که پیامدهای امنیتی ناگواری دارد، متفاوت است.

۷. مطالعه موردی: فیس‌بوک

الف. قابلیت باز و بی‌زمان و مکان

فیس‌بوک از محیطی منظم و قاعده‌مند برخوردار است و از طریق قواعد و تنظیمات خاص خود با فرد ارتباط برقرار می‌کند. فیس‌بوک همانند یک پایگاه اطلاع‌رسانی نیست که ارتباط فرد با آن یک‌طرفه باشد. در فیس‌بوک، محیط مجازی با انسان ارتباطی چندجانبه برقرار می‌کند. محیط مجازی از طریق قابلیت‌هایی که در اختیار انسان قرار می‌دهد، او را به کنش وامی‌دارد. فرد در این محیط، متن تولید می‌کند، عکس و فیلم بارگذاری می‌کند و ساختار شبکه را تاحدی مبتنی بر علائق خود شکل می‌دهد. فرد در این محیط، فعال و کنش‌گر است. در وبلاگ‌ها نیز فرد تولیدکننده معنا و محتواست، اما تفاوت فیس‌بوک با وبلاگ، این است که تولیدات متنی و تصویری فرد را در شبکه‌ای از ارتباطات قرار می‌دهد. فرد می‌داند آنچه در این محیط می‌نویسد یا بارگذاری می‌کند، در معرض دید و اظهارنظر گروهی از دوستان خود است؛ بنابراین انگیزه بیشتری برای طرح دیدگاه‌های خود دارد. سه قابلیت شبکه‌های اجتماعی مجازی در شکل‌دادن به ویژگی پویایی و جذابیت فیس‌بوک مؤثرند: اول: بازبودن و امکان عضویت رایگان همه افراد در آن؛ دوم: به اشتراک‌گذاری تولیدات؛ سوم: بی‌زمانی و بی‌مکانی. این سه قابلیت با هم‌پوشانی یکدیگر، محیطی از تکثر معنا و مقابله با تمرکزگرایی را به وجود می‌آورند.

اساساً فیس‌بوک محل مقابله با اصول ثابت و به چالش کشیدن آن‌هاست. در این محیط، ایده‌ها و اصول ثابت در معرض نقد و شکاکیت قرار می‌گیرند و هیچ نقطه مرکزی و ثابتی در امان از نقد و نظر و شک و تردید باقی نمی‌ماند. فضای

باز نقدونظر در کنار قابلیت بی‌زمانی و بی‌مکانی فیس‌بوک، سبب تشدید روند تمرکززدایی می‌شود. در فضای مجازی، زمان و فضا دچار تغییر و تحول شده است. فواصل مکانی و جغرافیایی کاملاً بی‌معنا شده‌اند و زمان نیز به‌واسطه ارتباطات آنی و لحظه‌ای از معنای قبلی جدا شده است. مثلاً یک ایمیل هم‌زمان برای هزاران نفر ارسال می‌شود. همچنین در فضای مجازی امکان حضور موازی و مساوی همگان در یک محیط مشترک و در یک زمان مشترک فراهم می‌شود (عاملی، ۱۳۸۵، ۷-۱۲).

بازبودن محیط فیس‌بوک بدین معناست که فیس‌بوک همچون سایر شبکه‌های مجازی، خارج از سلطه دولت‌هاست و دولت‌ها فقط می‌توانند از طریق فیلترینگ عضویت افراد در این شبکه‌ها را محدود کنند. اما مدیریت این شبکه‌ها و محتوای منتشرشده در آن‌ها، در دست مدیران آمریکایی این شبکه‌هاست. این موضوع در کنار عضویت رایگان افراد در این شبکه‌ها و از جمله فیس‌بوک سبب شده تا هر نوع سخن، عکس و فیلمی در این محیط منتشر شود.

در فیس‌بوک اعضا نوشته‌ها و دیدگاه‌های خود را با دیگران به‌اشتراک می‌گذارند تا دوستان آن‌ها نظر خود را درباره آن اعلام کنند. این موضوع سبب می‌شود تا فرصت بحث درباره درستی یا نادرستی اطلاعات کمتر فراهم شود. بنابراین درستی یا نادرستی هر خبر و متنی که منتشر می‌شود، براساس تعداد مشاهده افراد و به‌میزان تعداد «لایک کردن» آن (یعنی ابراز علاقه و پسندیدن یک مطلب) توسط اعضا مشخص می‌شود. در این محیط، بسیاری از حقایق از آن‌جا که علاقه کاربران را برنمی‌انگیزد، مهجور می‌ماند و اعتماد افراد را برنمی‌انگیزد. بی‌زمانی و بی‌مکانی در فیس‌بوک مدیریت انتشار اخبار و اطلاعات را به یک نقطه مرکزی نمی‌دهد، بلکه تمام اعضا از سراسر دنیا می‌توانند در انتشار هر نوع مطلب واقعی و غیرواقعی نقش ایفا کنند

می‌دهد که چه مطالب و اطلاعاتی را به اشتراک بگذارد. (<http://www.siasi.porsemani.ir>). فیس‌بوک به هر کاربر این قدرت را

ب) هویت سیال، متکثر و متعدد افراد

هرچند ادعا می‌شود که هویت‌ها در شبکه‌های اجتماعی مجازی تاحدی واقعی است، اما نکته مهم، سیال بودن هویت‌ها در این محیط است. در فیس‌بوک افراد تا حدی سعی می‌کنند با هویت واقعی خود ظاهر شوند تا بتوانند با دوستان خود ارتباط برقرار کنند. این موضوع به معنای این نیست که این افراد نمی‌توانند هویتی کاذب داشته باشند. هویت افراد در اجتماعات مجازی، «هویتی دیجیتال» است. فرد در یک لحظه می‌تواند جنس، نژاد و طبقه اجتماعی خود را پنهان کند و با ویژگی‌های جدید و کاذب جنسیتی و نژادی، هویتی جدید برای خود تعریف کند و براساس آن، به تعامل با هویت‌های واقعی یا مجازی دیگر بپردازد. دیگر سرزمین، زبان بومی و محلی، کشور، فرهنگ ملی و نژاد، هویت افراد را در اجتماعات مجازی تعیین نمی‌کنند، بلکه منافع مقطعی، محدود و در حوزه موضوع‌های مختلف، افراد را دور هم جمع می‌کند و هویت آن‌ها را می‌سازد (نورمحمدی، ۱۳۸۹).

پ) افزایش ارتباطات و اطلاعات

فیس‌بوک مانند سایر شبکه‌های اجتماعی با افزایش سرعت و تعداد ارتباطات، فی‌نفسه قدرت‌آفرین است. همان‌طور که کستلز در کتاب قدرت ارتباطات به تفصیل شرح می‌دهد، شبکه‌های ارتباطی در فضای مجازی موجب می‌شود تا ظرفیت و قدرت کاربران افزایش یابد و آن‌ها بتوانند با نوعی سازمان‌دهی خودجوش و شبکه‌ای و با تبادل سریع اطلاعات «ضد قدرت» را خلق کنند. مطالعاتی که درباره نقش شبکه‌های اجتماعی در ایجاد و گسترش جنبش‌های

سیاسی و مدنی انجام شده است بر اهمیت این قابلیت تأکید داشته‌اند. برای مثال بدون وجود فیس‌بوک میزان موفقیت جنبش‌ها و استریت نیویورک یا بهار عربی بسیار کمتر می‌شد.

هرچند فناوری‌های نوین ارتباطی به افزایش حجم و سرعت انتقال اطلاعات منجر شده‌اند، اما این ویژگی باعث شده تمرکز بر روی همه موضوع‌ها ممکن نباشد. در نتیجه کسانی که بتوانند دیگران را هدایت کنند تا بر چه موضوع‌هایی تمرکز داشته باشند، قدرت‌مندان فضای مجازی‌اند. به سخن دیگر «پیشرفت‌های فناوری منجر به کاهش چشم‌گیر در هزینه پردازش و انتقال اطلاعات شده و نتیجه آن انفجار اطلاعات است که "پارادوکس وفور یا تکثیر" را به وجود آورده است. وفور اطلاعات به کمبود توجه منجر می‌شود. زمانی که افراد غرق در انبوه و حجم وسیع اطلاعاتی می‌شوند که پیش‌روی آن‌ها قرار گرفته است، دانستن این‌که بر کدام یک باید تمرکز کرد، سخت است. توجه به جای اطلاعات، به منبع کمیابی تبدیل می‌شود و آن‌ها که می‌توانند اطلاعات ارزشمند را از آشفتگی و درهم‌برهمی تشخیص دهند، قدرت را به دست می‌آورند. سردبیران و سرخ‌دهندگان می‌توانند منبع قدرت آن‌هایی باشند که می‌توانند به ما بگویند بر کجا باید تمرکز کنیم» (گزارش راهبردی رسانه، ۱۳۹۰، ۳۳).

ت) افزایش قدرت کنش‌گری

بدون شک رسانه‌های اجتماعی قدرت تأثیرگذاری و کنش‌گری افراد را افزایش داده‌اند. کاربران شبکه‌های اجتماعی، از جمله فیس‌بوک، با به اشتراک گذاشتن اخبار، مطالب و خواست‌های خود در فضای مجازی می‌توانند به راحتی جریان‌سازی کنند و در جامعه تأثیرگذار باشند. اگر در گذشته فقط روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران بودند که می‌توانستند بر روی افکار عمومی تأثیر داشته باشند؛ امروزه هر کاربری می‌تواند بر روی افکار عمومی تأثیرگذار باشد. برای پخش خبر

گم‌شدن یک کودک دیگر نیازی به نمایش عکس و خبر در تلویزیون و یا چاپ آگهی در روزنامه‌ها نیست، شبکه‌های اجتماعی به راحتی این امکان را برای همه کاربران فراهم می‌کنند. دیگر نیازی نیست برای فراخوان مشارکت در موضوعی سلسله‌مراتب اداری طی شود و یا با پخش بیانیه و شب‌نامه اطلاع‌رسانی شود.

ث) تداخل محیط خصوصی و عمومی

از ویژگی‌های بارز فیس‌بوک که در همان نگاه اولیه خودنمایی می‌کند، نمایش زندگی خصوصی فرد در محیط عمومی است. اگر فرد در حوزه واقعی از سر اضطرار و اجبار و در چارچوب محدودیت‌های محیطی، علایق و خواسته‌های خود را بروز می‌دهد، در حوزه مجازی مبتنی بر خواست درونی؛ به ابراز، ترسیم و پی‌گیری علائق خود اقدام می‌کند. در واقع، فناوری‌های نوین امکان می‌دهند تا افراد فضایی شخصی و خصوصی در فضای مجازی برای خود داشته باشند و بدین ترتیب، خلوت جدیدی برای خود با بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی ایجاد کنند. در این فضا پیام‌هایی بدون آگاهی دیگران رد و بدل می‌شود و قرار ملاقات‌هایی تنظیم می‌شود که غیرقابل نظارت و ناملموس است. در این وضعیت، محیط مجازی عرصه تداخل حوزه خصوصی و عمومی شود. فرد بدون توجه به محدودیت‌های بیرونی همچون عرف و قانون، به هر شکلی که تمایل دارد، در شبکه‌های مجازی و از جمله فیس‌بوک ظاهر می‌شود. این موضوع، گویای مقاومت فرد در قبال قانون و عرف جامعه است. محیط فیس‌بوک مخالفت با الگوهای رسمی جامعه و حکومت را برای فرد عادی جلوه می‌دهد و کم‌کم به ایجاد روحیه مقاومت فرد در قبال این الگوها می‌انجامد.
(<http://www.siasi.porsemani.ir>).

۸. امنیت؛ فرهنگی یا امنیتی

«انسان‌ها در طول تاریخ روش‌ها و ابزارهای گوناگونی را برای ایجاد امنیت در حوزه‌های مختلف به کار گرفته‌اند؛ از واق‌واق سگ و دیوارکشی تا آژیرهای خطر و دوربین‌های مداربسته و از ارتش و تسلیحات نظامی تا نظام‌های بیمه و تأمین اجتماعی؛ همگی برای ایجاد و افزایش امنیت هستند. حتی فلسفه وجودی قوانین به ایجاد نظم و امنیت در جامعه بازمی‌گردد و قانون‌گرایی یکی از مهم‌ترین راه‌کارهای ایجاد امنیت در جامعه است» (Gill, 2006: 38-42).

اما پرسش این است که آیا با رویکرد و روش‌های قدیمی می‌توان امنیت را ایجاد و حفظ کرد؟ به نظر می‌رسد برخی از راهبردهای امنیتی مانند سانسور و فیلترکردن دسترسی‌ها در واقع ادامه همان رویکرد دیوارکشی‌اند که فقط ظاهر خود را عوض کرده‌اند. گفتنی است در گذشته هم هرچند راهبرد دیوارکشی ضامن امنیت جان و مال افراد در برابر هجوم بیگانگان بود، اما برخی از تهدیدها از تمام این حصارهای امنیتی عبور می‌کردند. برای مثال هیچ برج و دیواری نتوانست جلوی بیماری‌های واگیردار مانند وبا را بگیرد و امنیت مردم را تضمین کند. به همین دلیل افراد هوشمند دریافته‌اند که تهدیدهای جدید به رویکردهای جدید امنیتی نیاز دارند. مک سویننی در این باره می‌گوید: «هرگاه به امنیت می‌اندیشیم دو تصویر از آن در ذهنمان تداعی می‌نماید. امنیت به صورت اسم که شیئی محکم و صلبی چون قفل، آژیر یا سلاح را در ذهن تداعی می‌کند؛ ابزارهایی که برای حراست و حفاظت در مقابله با حمله یا تجاوز به کار می‌آیند. در تصویر دوم، امنیت اشاره به سرمایه‌گذاری آتیه ملک، سهام، بیمه خدمات درمانی و یا فرزندان دارد» (مک سویننی، ۱۳۹۰: ۵۵).

این پرسش که آیا امنیت باید فرهنگی یا پلیسی - قضایی باشد؟ غیرمنطقی است؛ زیرا برای ایجاد و حفظ امنیت هر دو بعد فرهنگی و همچنین پلیسی - قضایی ضروری است. اما پاسخ به این پرسش که «اصل و پایه امنیت باید

فرهنگی باشد یا امنیتی؟ منطقی‌تر است. به نظر می‌رسد امنیتی که ریشه در فرهنگ و باورها و ارزش‌های فرهنگی داشته باشد اثبات‌تر و انسانی‌تر از امنیتی است که صرفاً با نیروی پلیسی ایجاد شده باشد. برخی از دلایل این ادعا عبارتند از:

۱. امنیتی که با زور و تهدید و ترس از وجود پلیس و زندان ایجاد شود، همیشه نیازمند تقویت و گسترش بیشتر است، زیرا اگر افراد از ته دل و جان به باوری نرسیده باشند و به صرف وجود پلیس و ترس از تنبیه به آن گردن نهاده باشند به محض این‌که شرایط فراهم شود دست به اقدام محل امنیت خواهند زد. برای مثال اگر حفظ و امنیت محیط زیست و جنگل‌ها و حیوانات را صرفاً با محیط‌بانان و شکاربانان تأمین کنیم به محض کوچک‌ترین ضعف و خللی در چنین نظارتی، افراد به غارت جنگل و شکار حیوانات و تخریب محیط زیست خواهند پرداخت. اما اگر حفظ و امنیت محیط زیست در باور افراد نهادینه شود و از کودکی و در خانواده احترام به حیوانات و حفظ محیط زیست را یاد بگیرند در بزرگسالی حاضر نیستند برای تفریح حیوانات را شکار کنند یا برای سود راحت‌تر در حاشیه شهرها زباله ساختمانی بریزند یا درختان جنگل را به ذغال تبدیل کنند.

۲. گفتمان‌های فرهنگی نگاه مثبت و انسانی و گفتمان‌های پلیسی نگاه منفی و بدبینانه به انسان دارند. گفتمان و راهکاری‌های پلیسی - امنیتی موجب تعالی انسان نمی‌شود. البته همیشه و در همه جوامع افرادی وجود خواهند داشت که می‌خواهند از هر راهی که شده به مقاصد خود برسند و هیچ نگران این هم نیستند که اقدامات آن‌ها ممکن است امنیت دیگران را به خطر بیندازد. روشن است همزمان با کار فرهنگی باید با توسل به نظارت و کنترل پلیسی و قضایی این‌گونه افراد تأدیب و امنیت در جامعه حفظ شود؛ اما این شرایط نباید موجب کنارگذاشتن گفتمان فرهنگی و تمرکز صرف به گفتمان پلیسی برای

حفظ امنیت شود. مثال بسیار ساده آن موضوع تفکیک جنسی دانشجویان در کلاس‌های درس به‌بهانهٔ مزاحمت برخی از افراد است. نباید به‌دلیل وجود معدودی دانشجو که مشکل روانی یا تربیتی دارند و مزاحم دیگران می‌شوند و یا فکر می‌کنند همه مزاحم آن‌ها هستند، موضوع حجاب را از گفتمان فرهنگی خارج و به گفتمان امنیتی وارد کرد. تفکیک جنسی یک راهکار امنیتی است که ذات انسان را شرور و شیطانی می‌داند و اعتقاد چندانی به کارآیی روش‌های فرهنگی ندارد؛ زیرا می‌خواهد با ایجاد محدودیت در رابطه و همنشینی افراد، امنیت آنان را تأمین کند.

۳. امکان و احتمال این‌که ترس و محدودیت پلیسی به‌جای هدف قراردادادن موارد و عوامل ناامنی همهٔ فضا و افراد و جامعه را دربرگیرد بسیار زیاد است. علاوه‌بر این هرچه به‌کارگیری زور و تهدید بیشتر شود احتمال تبدیل شدن آن به خشونت بیشتر می‌شود. دو دلیل برای تبدیل زور به خشونت وجود دارد؛ نخست این‌که هرچه بیشتر و گسترده‌تر از زور استفاده کنیم احتمال آن‌که به‌کارگیری زور مورد چالش و ایراد قرار گیرد، بیشتر می‌شود. زمانی هم که زور مورد پرسش و ایراد باشد پذیرش مردمی خود را از دست می‌دهد و مردم آن را به دیدهٔ خشونت نگاه می‌کنند. دلیل دوم این است که به‌کارگیری دائم و گستردهٔ زور موجب می‌شود که خاصیت خود را از دست داده و مجبور شویم که همواره زور و فشار بیشتری وارد کنیم. در این حالت هم احتمال دست‌زدن به خشونت بیشتر می‌شود.

به‌طور خلاصه گفتمان زور باید به‌عنوان یک ابزار تکمیلی در کنار ابزارها و سازوکارهای فرهنگی قرار گیرد، نه این‌که خود به ابزار اصلی و عمومی ایجاد امنیت تبدیل شود.

از منظری دیگر می‌توان گفت که در محیط امنیتی جدید، افزایش سرعت، ظرفیت و انعطاف‌پذیری گردش اطلاعات سبب شده کنترل دولت‌ها بر ورود

و خروج اطلاعات دشوار شود. دولت‌هایی که سعی می‌کنند دسترسی آزاد به اطلاعات را کنترل کنند مجبورند زیان‌های اقتصادی و اجتماعی آن را مانند باقی‌ماندن در سطح پایین توسعه‌یافتگی تحمل کنند (آلبرتس، ۱۳۸۵: ۵۳). به‌سختی دیگر، ویژگی‌های اینترنت و فضای مجازی ایجاب می‌کند که برای حفظ امنیت در این حوزه سرعت و انعطاف‌پذیری مسئولان و مشارکت آگاهانه مردم بیشتر شود. در همین زمینه، پژوهش‌گران حوزه سیاست، قرن بیست‌ویکم را عصر دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی می‌دانند که در آن افراد جامعه به احزاب و افراد شناخته‌شده پشت کرده و به‌دنبال آزمودن راه‌های جدید هستند. انتخاب ترامپ در آمریکا و مکرون در فرانسه مصادیقی از این وضعیت است. آنچه در این جا مهم است این است که دیگر نمی‌توان به پشتوانه احزاب قدیمی و یا ایجاد ساختار سلسله‌مراتبی قدرت؛ امنیت را در فضای سیاسی تضمین کرد. اتفاقاً باید با بازکردن فضای جامعه و فراهم‌آوردن زمینه‌های تعامل، گفت‌وگو و نقادی بیشتر امکان ظهور جریان‌های پوپولیستی و فاشیستی را به حداقل رساند.

فصل چهارم

نتیجه گیری

در حوزه رسانه‌ها و فناوری‌های نوین ارتباطی همیشه پرسش‌هایی از این دست مطرح بوده است:

- آیا فناوری‌های نوین ارتباطی به آزادی افراد دامن زده یا با فراهم کردن امکان نظارت بیشتر آن‌ها را محدودتر کرده‌اند؟

- آیا این فناوری‌ها (برای مثال موبایل و ایمیل) انسان‌ها را به هم نزدیکتر کرده یا موجب دوری بیشتر آن‌ها از یکدیگر شده‌اند؟

- آیا شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی هویت جوامع را از بین برده یا موجب گسترش آن شده‌اند؟

- آیا فناوری‌های نوین ارتباطی موجب گسترش ناامنی و خشونت شده یا برعکس آن را کنترل کرده‌اند؟

- آیا این فناوری‌ها، قدرت و سلطه غول‌های رسانه‌ای را افزایش داده یا برعکس قدرت آن‌ها را کاهش داده و کنترل آن‌ها بر اخبار و افکار عمومی را شکسته‌اند؟

دقیقاً در پاسخ به چنین پرسش‌هایی است که می‌فهمیم فناوری‌های نوین ارتباطی مانند ماهواره و شبکه‌های ماهواره‌ای، اینترنت و قابلیت‌های آن مانند

شبکه‌های اجتماعی، وبلاگ‌ها، ارتباطات الکترونیکی و موبایل و... شمشیرهای دولبه‌ای‌اند که کاربردهای دوگانه دارند. از دوربین موبایل می‌توان برای ثبت

یک صحنه جرم و کمک به دستگیری مجرم استفاده کرد یا برعکس با آن فیلمی گرفت و اخذی کرد. می‌توان وبلاگی راه انداخت و برای حفظ و تقویت

اخلاق تلاش کرد و برعکس می‌توان با آن مروج بی‌اخلاقی بود. به‌همین دلیل است که بحث فناوری‌های نوین؛ مصداق ایجاد فرصت‌ها و تهدیدات به‌طور توأمان است. البته این منحصر به این فناوری‌ها نیست، اتومبیل و یا چرخ گوشت هم، فرصت و تهدید خود را دارد. اما در تکنولوژی‌های نوین این فرصت و تهدید برجسته‌تر شده، زیرا قدرت و قابلیت این وسایل بیشتر است. در یک کلام باید گفت این وسایل به انسان قدرت بسیار زیادی می‌دهند. این‌که از این قدرت در چه راهی استفاده شود ربطی به وسیله ندارد و در کنترل انسان است. اوست که تصمیم می‌گیرد از این وسایل در چه راهی و به چه شکلی استفاده کند. بنابراین باید تمهیدات قانونی و امنیتی در موارد حاد و استثنایی با قدرت و جدیت تمام اجرا شود اما در موارد عمومی‌تر باید با تأکید بر ابعاد فرهنگی به انجام اصلاحات در ذهن و باور افراد پرداخت.

همان‌طور که گفته شد؛ امنیت به‌معنای عدم وجود خطر و تهدید است. خطر و تهدیدی که ممکن است جان، شغل، سلامتی، محیط زیست، خانواده، اخلاق و یا سبک زندگی افراد و جامعه را هدف قرار دهد. در کشورهای جهان سوم مفهوم امنیت به‌شدت تقلیل یافته و فقط به امنیت جانی افراد محدود شده است. در صورتی‌که با رشد و توسعه جوامع ابعاد دیگر امنیت نیز مطرح می‌شود. برای مثال فقط در حوزه امنیت اقتصادی با موضوع‌هایی مانند امنیت شغلی، امنیت محیط کار، امنیت سپرده‌گذاری، امنیت سرمایه‌گذاری، امنیت تجاری و... سروکار داریم. همچنین حوزه‌های دیگری مانند امنیت محیط زیست، امنیت قضایی، امنیت آموزش، امنیت عبور و مرور از خیابان‌ها، امنیت روانی و... نیز مطرح می‌شود. جالب توجه این‌که خطراتی که در این حوزه‌ها جان افراد را تهدید می‌کند ممکن است بسیار بیشتر از تهدیدهای تروریستی و انواع بمب‌گذاری‌ها باشد. برای مثال در بسیاری از کشورها تعداد کسانی که در اثر حوادث جاده‌ای و یا انواع آلودگی‌های زیست‌محیطی مانند آلودگی آب

و آلودگی هوا جان خود را از دست می‌دهند، بسیار بیشتر از کسانی است که از اقدامات تروریستی صدمه می‌بینند.

علاوه بر این، ایجاد امنیت در حوزه فرهنگ، فقط محدود به این نیست که در سالن سینما یا کنسرت موسیقی بمبی منفجر نشود؛ بلکه امنیت کار و فعالیت هنرمندان و سرمایه‌گذاران بخش فرهنگ و هنر هم بسیار مهم است و نباید از آن غافل شد. اگر هنرمندی پس از خلق یک اثر هنری خود آن اثر را در معرض خطر و تهدید ببیند، در ناامنی به سر خواهد برد. سرقت‌های ادبی و یا لغو غیرقانونی کنسرت‌های موسیقی مصادیقی از این ناامنی‌ها هستند.

«بازصورت‌بندی میدان امنیت، جایگاه ممتازی به شکل‌های فرهنگی و نمادین قدرت اعطا نمود... با تعریف امنیت برحسب شکل‌های فرهنگ، میدان امنیت متحول شد و به صورت میدانی درآمد که در آن، شکل‌های فرهنگی و نمادین قدرت تعیین‌کننده و حیاتی گردیدند» (ویلیامز، ۱۳۸۹: ۱۵). از طرف دیگر، ظهور شبکه‌های اجتماعی شرایط جدیدی را ایجاد کرده است و برای رویارویی با این وضعیت جدید ضروری است تا تعریف و رویکرد جدیدی از «امنیت» ارائه شود و براساس آن موضوع و حدود مسائل امنیتی بازتعریف شود. اگر امنیت را «برخورداری از شرایط تداوم زیست خودمختار» (منتظر قائم، ۱۳۹۰: ۲۳) بدانیم؛ آن‌گاه باید در بسیاری از سیاست‌ها و راهبردهای امنیتی خود تجدیدنظر کنیم. برای مثال هرگونه تعریف و مرزبندی از امنیت که شامل حوزه خصوصی افراد شود با شکست روبه‌رو خواهد شد. مدیران دولتی نباید به‌تندی و باصراحت به انتشار پیام‌های خصوصی شهروندان در حوزه فضای مجازی واکنش نشان دهند. اگر در گذشته به‌اشتباه با حضور یک هنرمند یا مجری تلویزیونی در یک میهمانی خصوصی برخوردی امنیتی می‌شد، چنین برخوردی امروز هزینه‌های بیشتر و کارآیی کمتری دارد.

به‌گفته ژوفری ریوس کشورهای جهان سوم مبتلا به استراتژی غلط تلاش

برای نظارت و کنترل تمام‌عیار رسانه‌ها برای حفظ استمرار ثبات سیاسی خود هستند و امنیت و ثبات را در نبود هرگونه نقد و ارزیابی می‌بینند. باری بوزان هم می‌گوید: مشکل عمده کشورهای جهان‌سومی این است که تلقی درستی از امنیت ملی ندارند و به‌همین دلیل صرفاً با افزایش تمرکز قدرت دولت و تکیه بر نیروهای نظامی به‌دنبال ایجاد امنیت هستند (افتخاری، ۱۳۷۹ الف: ۱۴۲). در واقع در عصر جهانی‌شدن و با گسترش تکنولوژی‌های نوین ارتباطی بهترین استراتژی سیاسی برای حفظ امنیت، گسترش هرچه بیشتر دموکراسی و فراهم کردن شرایط مشارکت شهروندان در امور جامعه است. هرچند در عمل، حکومت‌ها و قلمروهای جغرافیایی هنوز نقش مهمی ایفا می‌کنند، اما پراکندگی قدرت چیزی است که در این حوزه بارز است. به‌همین دلیل برخی از کارشناسان اینترنت را به‌عنوان پایان کنترل حکومت‌ها و «مرگ فاصله» ترسیم کردند. با توجه به شرایط جدید قرن بیست‌ویکم به‌ویژه گسترش تکنولوژی‌های نوین ارتباطی و رسانه‌های اجتماعی ضروری است تا رویکرد به قدرت و به‌تبع آن رویکرد به امنیت بازتعریف شود. در این مسیر در نظر گرفتن پیشنهادها زیر امری حیاتی است.

۱. در جامعه شبکه‌ای و با گسترش رسانه‌های جدید اجتماعی امکان دسترسی به اطلاعات و مشارکت اجتماعی شهروندان افزایش بی‌سابقه‌ای یافته است. از آن‌جا که ارتباطات دیگر به‌طور سلسله‌مراتبی و از چند کانال مشخص نیست؛ بنابراین حفظ امنیت هم موضوعی سلسله‌مراتبی و کانالیزه‌شده نیست. در جامعه شبکه‌ای؛ امنیت هم موضوعی شبکه‌ای است که باید متناسب با کانال‌های بی‌شمار و ارتباطات سریع و سیال درون این کانال‌ها شکل گیرد. رویکردهای سنتی حفظ امنیت که بنیادش بر محدود کردن آگاهی و مشارکت مردم باشد، امروزه کاربرد چندانی ندارد. در همین راستا و برای تحقق افزایش «سواد رسانه‌ای» به‌عنوان مهم‌ترین راهبرد حفظ امنیت در فضای مجازی

پیشنهاد می‌شود فضای نقد و گفت‌وگو برای بررسی سایت‌های موجود در شبکه‌های اجتماعی فراهم شود. برای مثال سایت تلگرامی یک آبدارچی که روزی با بیان سادگی زندگی خود و زیبایی‌های روستای محل تولدش و توسط رسانه‌های دولتی مشهور شد، امروز مبلغ مصرف‌گرایی و تبلیغ برندهای تجاری و جمع‌آوری اعانه‌های مردم شده که بسیار آسیب‌زا و قابل تجزیه و تحلیل است.

۲. با شروع قرن بیست‌ویکم با شیفت پارادایمی در حوزه قدرت و ارتباطات روبه‌رویم که معنای فرستنده، گیرنده، پیام، دروازه‌بانی خبری، بایکوت خبری، مالکیت رسانه، قدرت رسانه‌ای، امنیت رسانه‌ای و غیره را تغییر داده است. برای مثال هرچند مفهوم «دروازه‌بانی خبر» امروزه معنای سابق خود را از دست داده، اما دبیران بخش‌های مختلف خبری رسانه‌های دولتی همچنان به همان تعریف از دروازه‌بانی خبر وفادارند. همچنین با گسترش اینترنت و رشد کمی و به‌ویژه کیفی رسانه‌های اجتماعی در فضای مجازی؛ نقش رسانه‌های سنتی مانند روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون در شکل‌دهی به افکار عمومی بسیار کاهش یافته است. امروزه سایت‌های خبری، شهروند خبرنگاران و شبکه‌های اجتماعی نقش بسیار پررنگی در شکل‌دهی به افکار عمومی دارند. شهروندان برای دریافت و تفسیر اخبار منتظر چاپ روزنامه‌ها و یا شروع بخش خبری کانال‌های تلویزیونی نمی‌مانند. آن‌ها به راحتی و با سرعت به شبکه‌های اجتماعی مراجعه و نیازهای خود را برطرف می‌سازند.

۳. افزایش سرعت در ارتباطات اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی که با نوآوری‌های تکنولوژیکی همراه است موجب شده تا قشر جوان در این حوزه‌ها حضور بیشتری داشته باشند. امروزه مخاطب اصلی و گروه هدف اصلی حفظ و گسترش امنیت در جامعه جوانان و نوجوانان آن جامعه‌اند. درحالی‌که در صد سال قبل مهم‌ترین گروه اجتماعی که امنیت جوامع را تضمین می‌کرد

ریش‌سفیدان و افراد باتجربه (به‌لحاظ سنی) بودند. از آن‌جا که قشر جوانان فرهنگ خاص خود را دارد؛ استراتژی‌های امنیتی باید متناسب با این فرهنگ تهیه و تدوین شود. بالا بردن امنیت حضور در شبکه‌های اجتماعی و سایر فعالیت‌های فرهنگی از حضور در سالن‌های نمایش گرفته تا فعالیت شهروند خبرنگاری بدون مشارکت قشر جوان حاصل نخواهد شد.

۴. قدرت به‌شکل چهره اول (در برداشت دموکراتیک آن) و چهره چهارم (یعنی پخش و سیال شدن قدرت) بیش از پیش اهمیت یافته است. به‌سخن دیگر، رسانه‌ها در دسترس بخش بزرگ‌تری از جامعه (و شاید همگان) قرار گرفته و قدرت در تمام مویرگ‌های جامعه در جریان است. بر همین اساس تعریف و تفسیر مکانیستی و از بالا به پایین قدرت را باید کنار گذاشت و پذیرفت که قدرت در شبکه‌ای از روابط پیچیده شکل می‌گیرد. امروزه سیاست‌مداران به ارتباط مستقیم و چهره‌به‌چهره با مخاطبان نیازمندند. آن‌ها ناگزیرند در میدان‌های جدید مجازی و الکترونیکی حضور و مشارکت داشته باشند و با مخاطبان، هواداران و حتی مخالفان خود گفت‌وگو کنند. در این مسیر تعریف و ایجاد امنیت هم باید با مشارکت مردم و نگاه از پایین شکل بگیرد.

به‌همین ترتیب باید رویکرد دوقطبی به موضوع قدرت و به‌تبع آن امنیت را کنار گذارد. جامعه نه از دو گروه خودی و دشمن و نه حتی از دو گروه پوزیسیون و آپوزیسیون، بلکه از ده‌ها و صدها گروه سیال تشکیل شده است که براساس موضوع‌ها، منافع و شرایط متنوع در حال تغییرند. به‌همین دلیل شرایط عصر ارتباطات ایجاب می‌کند برای مقابله با هرگونه بحران و ناامنی، اصولی مانند تکثرگرایی، مدارا و تفاهم را در سیاست‌گذاری‌های امنیتی لحاظ کنیم.

۵. اگر از قدرت و جنگ نرم سخن می‌گوییم و به آن اعتقاد داریم، بنابراین باید استراتژی قدرت و جنگ سخت و برخوردهای فیزیکی مانند فیلترینگ،

سانسور، بایکوت خبری و عملیات راپل را کنار گذاشت و استراتژی جنگ نرم یعنی اقناع، گفت‌وگو و سواد رسانه‌ای را جایگزین کرد. به نظر می‌رسد اصرار بر استراتژی جنگ سخت در مواجهه با رسانه‌های اجتماعی، خود به موضوعی تهدیدکننده برای امنیت تبدیل شده است. مردم از نیروی پلیسی که برای جمع‌کردن بشقاب‌های ماهواره عملیات راپل انجام می‌دهد و یا خوانندگان ویدیوی هپی^۱ را در کمتر از چند ساعت دستگیر می‌کند، اما در مقابل اسیدپاشی کاری نمی‌کند رضایت ندارند و این عدم رضایت و بی‌اعتمادی تهدید امنیتی بسیار بزرگ‌تری است که باید برای آن فکری کرد.

۶. باوجود تغییر در وضعیت گذشته و شکل‌گیری شرایط جدید هنوز برخی از افراد فکر می‌کنند با فشار بر مطبوعات و تعیین خطوط قرمز متعدد برای آن‌ها می‌توانند افکار عمومی را کنترل و هدایت کنند. این فشار مضاعف بر مطبوعات باعث می‌شود که روند کاهش قدرت آن‌ها در شکل‌دهی به افکار عمومی شدیدتر شود، زیرا با زیاد شدن فاصله بین مردم و مطبوعات؛ اعتماد مردم به رسانه‌های سنتی مانند مطبوعات کمتر خواهد شد.

۷. فرهنگ ایرانی، فرهنگی هیجانی است که در آن رفتارهای احساسی و غیرعقلانی بسیار زیاد است. این شور و احساس به‌خصوص در فضای مجازی چندین برابر می‌شود، زیرا اولاً در این فضا هویت افراد مشخص نیست؛ ثانیاً سرعت انتشار پیام و رفتارهای آنی بسیار بالاست. برای مثال برخورد بد و زشت

۱. «سردار ساجدی‌نیا، فرمانده نیروی انتظامی تهران در گفت‌وگو با سیما، ضمن تأیید بازداشت این افراد گفته بود که این دختران و پسران طی دو ساعت شناسایی و ظرف شش ساعت همه دستگیر شده‌اند. با فاصله‌ای اندک پس از انتشار خبر دستگیری این شش نفر، بلومبرگ، گاردین، نیویورک تایمز، هافینگتون پست، بازفید و ده‌ها رسانه معتبر جهانی به پوشش متن و حاشیه ماجرا پرداختند. چند ساعت پس از پخش این گزارش از تلویزیون سراسری ایران، موج‌های متعددی در شبکه‌های اجتماعی به زبان فارسی و انگلیسی برای آزادی آن‌ها به راه افتاد.»

کاربران ایرانی با ایوان زایتسف (والیبالیست ایتالیایی) یا مسی (فوتبالیست آرژانتینی) در مسابقات جام جهانی و همچنین انزجار آن‌ها از یوسف ابادری (جامعه‌شناس) در مراسم تدفین علیرضا پاشایی (به دلیل نقدی که بر حضور پوپولیستی جوانان در این مراسم داشت)، نشان‌دهنده فضای احساسی حاکم بر رسانه‌های اجتماعی است. در این فضا حمایت و ترویج پوپولیسم رسانه‌ای از مداح‌سالاری گرفته تا اخبار ۲۰:۳۰، تضعیف‌کننده امنیت است و باید حداقل توسط نهادهای دولتی حمایت نشود.

۸. یکی از راهبردهای افزایش امنیت احترام به قانون و قانون‌گرایی است. در جوامع نوین احترام به قانون ضامن اصلی برای حفظ امنیت به‌شمار می‌آید. بنابراین فرهنگ‌سازی در حوزه قانون‌گرایی باید در دستور کار قرارگیرد و از برنامه‌های فرهنگی که در آن‌ها به قانون و قانون‌گرایی پرداخته می‌شود، حمایت شود.

۹. باید بین «امنیت فرهنگ» با «مصونیت فرهنگ» تفاوت قائل شد. حفظ و مصونیت ارزش‌ها، باورها و آداب رسوم در مقابل هر نوع تغییری به‌معنای امنیت فرهنگ نیست، بلکه به‌معنای مصونیت فرهنگ است. مصونیت فرهنگی موضوعی سیاسی و امنیتی است و بارزترین نمونه تاریخی آن حکومت دوران استالین است که در آن دوره فرهنگ به مقوله‌ای سیاسی و امنیتی تبدیل شده بود. امنیت فرهنگ فقط به‌معنای مصونیت فرهنگ یعنی حفاظت از ارزش‌های سنتی و موجود فرهنگی نیست، بلکه باید شرایط را برای شکل‌گیری ارزش‌های جدید که تناسب بیشتری با شرایط و نیازهای جدید دارند، فراهم کرد.

پیشنهاد برای مطالعات آینده

بدون‌شک برای برخی از افراد برگزاری یک کنسرت موسیقی معضلی امنیتی است که اخلاق و ارزش‌های جامعه را تهدید می‌کند، اما برای افراد بسیار

دیگری ممکن است سهل‌انگاری پلیس در پی‌گیری پرونده‌های آدم‌ربایی یا کوتاهی مقامات قضایی در برخورد با بدهکاران بانکی معضل امنیتی مهمتری باشد. این‌که آیا ورود سگ به پارک‌ها بیشتر اخلاق جامعه را فاسد می‌کند یا گسترش دروغ‌گویی و دورویی جای بحث و بررسی بیشتر دارد. به‌سخن دیگر «هرکس می‌تواند از طرف جامعه سخن بگوید و مدعی بروز معضلی امنیتی شود. اما چه زمانی باید این ادعا را جدی گرفت؟» (مک سویینی، ۱۳۹۰: ۱۳۲). پاسخ‌گویی به چنین پرسش‌هایی نیازمند انجام مطالعه‌ای جداگانه است که پیشنهاد می‌شود در دستور کار قرار گیرد.

منابع

- آبرتس، دیوید (۱۳۸۵). گزیده‌ای از عصر اطلاعات، ترجمه علی‌علی‌آبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶). «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاک»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۲۱، ش ۲، تابستان.
- ادواردز، دیوید و دیوید کرامول (۱۳۹۲). نگهبانان قدرت، ترجمه محمد معماریان، کتاب نشر.
- افتخاری، اصغر (۱۳۷۹ب). «امنیت در حال گذار»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۰.
- _____ (۱۳۷۹الف). «رسانه، نظارت، امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۷-۸، بهار و تابستان.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۱). درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، تهران، نشر آگه.
- باروفسکی، ر. (۱۳۷۸). امکانات فرهنگی، گزارش جهانی فرهنگ، خلاقیت و بازار، تهران، کمیسیون ملی یونسکو.
- براتلو، فاطمه (۱۳۹۱). «امنیت فرهنگ و راهبردهای کلان آن در حوزه مدیریت فرهنگی»، فصلنامه جامعه‌پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم، دولت‌ها و هراس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- _____ (۱۳۷۹). «آشنایی با مکتب کپنهاک در حوزه مطالعاتی امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۹، پاییز.
- بوزان، بری؛ الی ویور و پاپ دوویند (۱۳۸۶). چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بهرامی کمیل، نظام (۱۳۸۸). نظریه رسانه‌ها (جامعه‌شناسی ارتباطات)، تهران، انتشارات کویر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۰). رسانه، وانموده و امنیت؛ آسیب‌شناسی رسانه‌ها در ایران

- امروز، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- _____ (۱۳۸۱). مقدمه‌ای بر استراتژی امنیت ملی ج. ۱۱، ج ۱، انتشارات فرهنگ لقمان.
- _____ (۱۳۸۲). «مدیریت بحران رسانه: مصاحبه با دکتر محمدرضا تاجیک»، فصلنامه مجلس و پژوهش، س ۱۰، ش ۴.
- تراسی، دیوید (۱۳۹۵). اقتصاد و فرهنگ، ترجمه کاظم فرهادی، تهران، نشر نی، چ ۸.
- دش، مایکل (۱۳۷۸). «برخورد فرهنگ»، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۳، بهار.
- عاملی، سیدسعیدرضا (۱۳۸۵). «دوفضایی‌شدن کره زمین و توسعه واقعی - مجازی»، مجموعه مقالات ارزیابی فضای مجازی ایرانی، تهران، دانشگاه تهران.
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۳). نظریه‌های امنیت، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عیدی‌پور، ماکان (۱۳۸۸). رسانه‌ها و امنیت ملی، تهران، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- غرایاق زندی، داود (۱۳۸۸). «چیستی معنا و مفهوم امنیت نرم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۸۴.
- فیسک، جان (۱۳۷۶). فرامدرنیسم و تلویزیون، ترجمه رضا سرسختی، تهران، انتشارات سروش.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۴). قدرت ارتباطات، ترجمه محمد آذری نجف‌آبادی، نسخه دیجیتال، انتشارات دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها.
- کستلز، مانوئل و مارتین ایسن (۱۳۸۴). گفت‌وگوهایی با مانوئل کستلز، ترجمه حسن چاوشیان و لیلا جوافشانی، تهران، نشر نی.
- کستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات، ج ۱: ظهور جامعه شبکه‌ای، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو.
- کگل، استوارت (۱۳۸۳). چارچوب‌های قدرت، چ ۲، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گالبرایت، جان کنت (۱۳۷۱). آناتومی قدرت، ترجمه محبوبه مهاجر، انتشارات سروش.

گزارش راهبردی رسانه (۱۳۹۰). تهران، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها، ش ۲۳. لوکس، استیون (۱۳۷۵). قدرت نگرشی رادیکال، ترجمه عماد افروغ، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

ماندل، رابرت (۱۳۷۹). چهره متغیر امنیت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۴). «هویت و مجاز: تأثیر هویتی اینترنت»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۶، ش ۴.

مک سویینی، بیل (۱۳۹۰). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی امنیت، ترجمه محمدعلی قاسمی و محمدرضا آهنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. مک کویل، دنیس (۱۳۸۲). درآمدی بر نظریه ارتباطات جمعی، ترجمه پرویز اجلالی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

منتظر قائم، مهدی (۱۳۹۰). امنیت در فضای مجازی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

نای، جوزف (۱۳۸۲). کاربرد قدرت نرم، ترجمه سیدرضا میرطاهر، تهران، نشر قومس. _____ (۱۳۸۷). قدرت نرم، ابزار موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

نش، کیت (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.

نصری، قدیر (۱۳۹۰). «تأملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۵۴.

نورمحمدی، مرتضی (۱۳۸۹). «چالش‌های فرهنگ و هویت در فضای مجازی»، فصلنامه اطلاع‌رسانی و آموزشی و مطالعات رایانه‌ای علوم اسلامی، آذر. نویدنیا، منیژه (۱۳۸۵). «تأملی نظری در امنیت اجتماعی؛ با تأکید بر گونه‌های امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، بهار.

ویلیامز، مایکل چارلز (۱۳۸۹). فرهنگ و امنیت، ترجمه روح‌الله طالبی‌آرانی و مرتضی نورمحمدی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Foucault, Micheal (1980). *Selected Interviews and other writings*, ed, colin Gordon Pantheon.

Gill, Martin (2006). *The Handbook of security*, Palgrave Macmillan Ltd.

Roer, Kai (2015). *Build a Security Culture*, IT Governance Publishing.

پایگاه‌های الکترونیکی

<http://www.asriran.com/fa/news/337283/>

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8908171543>

<http://www.siasi.porsemani.ir/content>

<http://rasekhoon.net/article/show/708611>

www.iwsa.ir/find.php?d=1.16.21.fa

<http://zanjannews.com>

در جوامع ابتدایی و به‌خصوص با کم‌شدن منابع، نیاز به امنیت بیشتر شد. وجود دیوارها در اطراف خانه‌ها، قلعه‌ها، روستاها، شهرها و حتی در مرز کشورها نشانه‌ای از نیاز مبرم جوامع به امنیت از هزاران سال قبل است. هرچند امروزه شاهد افزایش جمعیت یا کمبود منابع در فضای مجازی نیستیم؛ اما افزایش ارتباطات در فضای مجازی موجب کمبود منابعی مانند اعتماد شده و نیاز به امنیت را بسیار بیش از پیش کرده است.

ISBN: 978-600-8215-22-6



9 786008 215226